



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

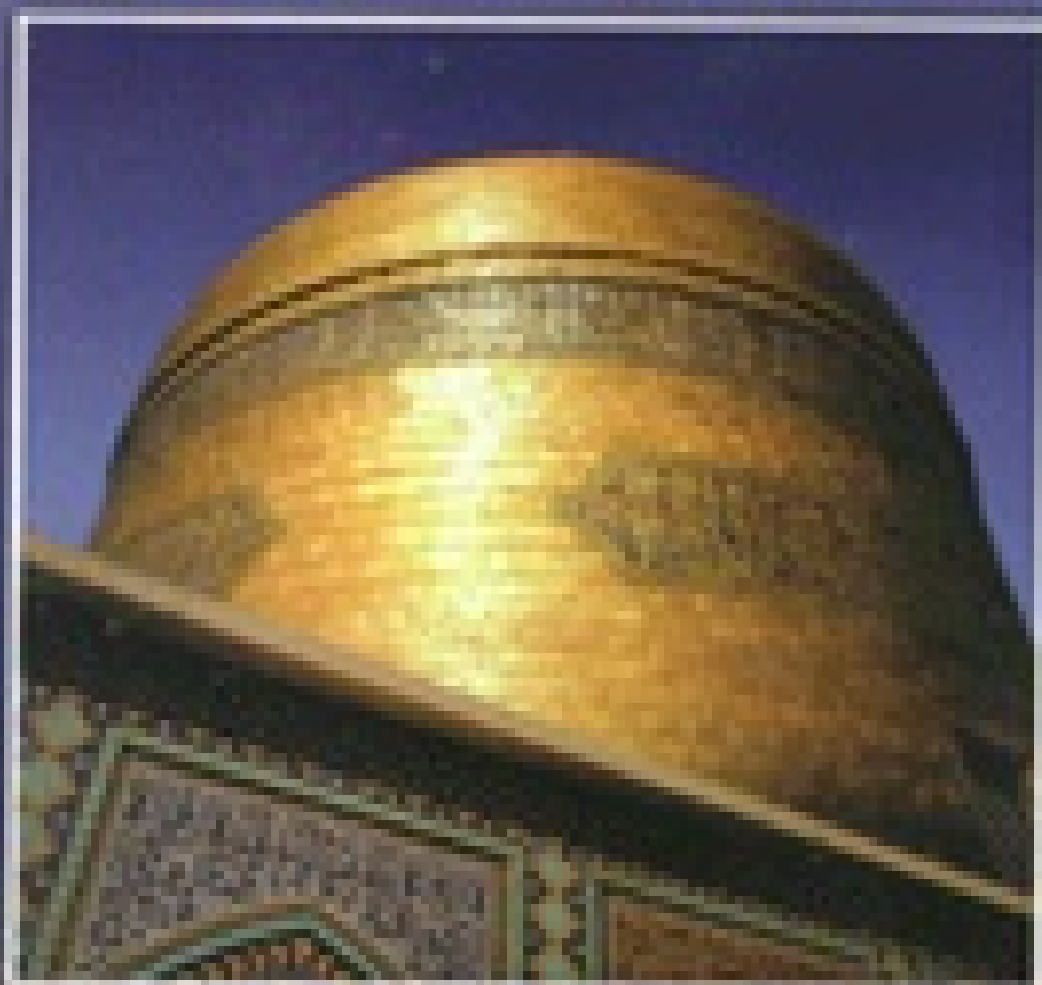


ارسلان علی محمد صابری

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

امام رضا علیه السلام

در رزم گاه ادیان



در رزم گاه ادیان

در رزم گاه ادیان

در رزم گاه ادیان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام رضا علیه السلام در رزم گاه ادیان

نویسنده:

سهراب علوی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	امام رضا علیه السلام در رزم‌گاه ادیان
۷	مشخصات کتاب
۷	پیش‌گفتار
۹	بخش اول: مروری بر زندگی‌نامه‌ی امام رضا علیه السلام
۱۰	بخش دوم: امام رضا علیه السلام، مأمون، ولایتعهدی
۱۱	اشاره
۱۱	طرح سؤال
۱۱	تأملی بر چرایی واگذاری ولایتعهدی از سوی مأمون
۱۳	تأملی بر چرایی ماندگاری مأمون در مرو
۱۶	شرق، رزم‌گاه ادیان
۱۶	اشاره
۱۷	(۱) زرتشتی‌گری
۱۷	(۲) مسیحیت
۱۸	(۳) یهودیان
۱۸	(۴) مانویان
۱۹	(۵) مزدکیان
۲۰	(۶) بوداییان
۲۰	(۷) ادیان ابتدایی
۲۱	(۸) ادیان هندی
۲۱	(۹) فرق اسلامی
۲۱	قسمت اول
۲۲	«امام رضا علیه السلام در رزم‌گاه ادیان»

قسمت دوم	۲۳
تأملی بر چرایی پذیرش ولایتعهدی مأمون توسط امام رضا علیه السلام	۲۵
فرجام	۲۷
بخش سوم: امام‌شناسی در کلام حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام	۲۸
درآمد	۲۸
خطبه‌ی امام رضا علیه السلام به زبان عربی	۲۸
خطبه‌ی امام رضا علیه السلام به زبان فارسی	۳۰
فهرست منابع	۳۳
منشورات مسجد جمکران	۳۵
انتشارات مسجد مقدّس جمکران	۳۵
پی‌نوشت‌ها	۳۵
۴۷ تا ۱	۳۶
۱۳۷ تا ۴۸	۳۹
۱۷۶ تا ۱۳۸	۴۲
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان	۴۳

امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان

مشخصات کتاب

سرشناسه: علوی سهراب ۱۳۴۶ - عنوان و نام پدیدآور: امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان سهراب علوی مشخصات نشر: قم مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران ۱۳۷۹). مشخصات ظاهری: ۱۲۵ص. شابک: ۴۰۰۰ریال ۹۶۴-۶۷۰۵-۶۱-۸؛ ۱۰۰۰۰ریال چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۶۷۰۵-۶۱-۶ یادداشت: چاپ دوم: تابستان ۱۳۸۷. یادداشت: کتابنامه ص [۱۱۴] - ۱۱۷؛ همچنین به صورت زیرنویس. یادداشت: نمایه. موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم ۱۵۳ق - ۲۰۳ق - سرگذشتنامه موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم ۱۵۳ق - ۲۰۳ق - ولایتعهدی شناسه افزوده: مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران رده بندی کنگره: DS۳۵/۶۳ع ۱۷۷الف ۸ ۱۳۷۹ رده بندی دیویی: ۹۵۶/۰۱۰۹۲ شماره کتابشناسی ملی: م ۷۹-۲۴۰۲۸

پیش گفتار

«یا ابا صالح المهدی ادرکنا» در کنکاش برای کشفِ زوایای پنهان مانده‌ی رخدادِ ولایتعهدی امام رضا علیه السلام، آنچه بس دل آزار می‌نماید، همان کاستی‌هایی است که برجای‌جای سنتِ تاریخ‌نگاری کهن، سایه انداخته؛ سنتی که هیچ دخلی به بحث انتقادی یا گزارش موبه‌موی چگونگی و زمانِ رویدادها نداشته؛ بلکه، بیش‌تر دل‌بسته‌ی نقلِ داستان‌های خیال‌انگیز یا غرور آفرین، بوده است. به‌سخن دیگر، گذشتگانِ ما تاریخ را در زمره‌ی علومِ ادبی - یا حتّی تفنّنی - می‌دیدند، نه دانشی که به‌دنبالِ نقلِ عینیِ حوادث یا تحلیلِ منطقِ حاکم بر آنها باشد. در نتیجه، جزئیاتِ زندگانی امام رضا علیه السلام، هم‌چون بسیاری از حوادثِ روزگار، چنان پیچیده در هاله‌ی ابهام و ناشناخته مانده، که به‌عنوان مثال، هرگز نمی‌توان تاریخ دقیق تولّد و وفاتِ ایشان را با خاطر جمعی - و بدون هیچ‌گونه معارضی - تعیین کرد؛ یا به درستی دانست که ایامِ اقامت ایشان در خراسان، چگونه سپری شده است. در واقع، برای پیشینیان ما، آنچه اهمّیت داشت، این دست‌مسایل نبود، بلکه آنان - غالباً - دوست‌تر داشتند تا هر روایت تاریخی را دست‌مایه‌ی بیانِ نکته‌ای و تأدیبی کنند و در این کار، باکی از تحریف و تغییرِ آنچه امروز برای ما مهمّ است، نداشتند. نمونه‌های این رویکرد را می‌توان در بسیاری از روایاتِ دورانِ اسلامی - و البته پیش از آن - ملاحظه کرد؛ که در خلالِ آنها، چگونگیِ وقوعِ بسیاری از حوادث، یا زمان و مکان و اشخاصِ دخیل در ماجراها، از بیخ و بن، دگرگونه شده‌اند. شاهد مثال، ضربت‌خوردنِ امام علی علیه السلام است که در برخی منابع محلّ دقیقِ وقوعِ این فاجعه را، نه در محرابِ مسجد کوفه، که در آستانه‌ی درِ ورودی آن نقل کرده‌اند؛ و البته اگر آن روایت را بپذیریم که جای ضربتِ ابن‌ملجم، همان محلّ ضربتِ عمرو بن عبدود در جنگِ احزاب بوده، این هم پرسشی منطقی است که چگونه فَرَقِ مبارک امام علیه السلام در هنگام سجده، ضربتِ تواند خورد؟ ...، این گونه، می‌توان دید که گرهی ناگشودنی بر کار افتاده؛ چه، از این دو روایت، لابد فقط یکی درست بوده و دیگری در نتیجه‌ی تحریفی پدیدار شده است. اما صعوبتِ ناشی از شیوه‌ی تاریخ‌نگاری کهن، تنها به از قلم انداختنِ جزئیات یا درجِ رویدادهای غیر واقعی ختم نمی‌شود؛ و علاوه بر آنچه گذشت، خصومت‌های فرقه‌ای نیز دامنِ تاریخ را با خلقِ شخصیت‌های مجعول، آلوده‌اند. نمونه‌ی برجسته‌ی این فاجعه را در طرح نامِ «عبدالله بن سبا»، ببینید که علیرغمِ راست‌نیامدنِ وجود چنین کسی با تمام معیارهای عقلی و نقلی، باز هم بسیاری از مورّخان، به تأسی از راویانِ جاعلِ متعصّب، همو را آغازگر و بنیادگذارِ تشیع خوانده‌اند. هنرنمایی‌های راویان نیز مصیبت دیگری است، که گاه به سلیقه‌ی خود مطلبی را در لابه‌لای روایت‌ها گنجانده و گاه از اساس چیزی را جعل کرده‌اند. و تازه، بماند ذوق به‌خرج دادنِ ناسخان که در رونویسی کتب، با تغییر کلمه‌ای، معنایی را ویران ساخته یا با بی‌دقتی، مطلبی را محذوف گذاشته‌اند. نمونه‌های این امر در کتب حدیث فراوان است و از این رو، بسیار توان دید که مفسّران حدیث، به

اجبار یادآور می‌شوند که فلان شخص که نامش در متن حدیث آمده یا بهمان رویداد که در آن ذکر شده، بی‌اساس بوده و یحتمل اشتباهی از "نسخ" یا "راوی" در کار افتاده است،... و دیگر، چه عجب از دشواری کار تشخیص سره از ناسره، که بسا گزارش‌ها و حدیث‌ها از آستین هم‌اینان، باژگونه بیرون آمده است. دشواری دیگر، شناخت فرقه‌های بی‌شماری است که از دل تشیع و سایر گرایش‌های اسلامی برآمده‌اند. باورها و نیز اسامی اینان، بسیار گیج‌کننده‌اند و به دشواری می‌توان برخی از آنان را واقعی پنداشت. در واقع، می‌توان اندیشید که باورهای منتسب به بعضی از این فرقه‌ها، یا دست‌ساز مأموران ناآگاهی هستند که پیروان عامی و نادان شخصی کاریزماتیک را بازجویی کرده‌اند، یا دست‌آورد هنرنمایی نویسندگان انواع کتب فرق و نحل برای حجیم‌تر شدن نوشتارشان. از طرف دیگر، در چگونگی وجه تسمیه‌ی برخی از این فرقه‌ها، اختلافی به پهنای راست تا دروغ وجود دارد. مثلاً فرقه‌ی مبارکیه را به مبارک‌نامی که غلام اسماعیل بن جعفر علیه السلام بوده و این فرقه را بنیان نهاده، منتسب می‌کنند و در عین حال، برخی "مبارک" را لقب همان اسماعیل دانسته و این امر را وجه تسمیه‌ی آن فرقه گرفته‌اند؛ و لاجرم پژوهنده درمی‌ماند که آیا این "مبارک غلام" وجود خارجی داشته یا نه؟ البته از این دست مطالب در آثار پیشینان فراوان است، نظیر فرقه‌هایی که برای خوارج برشمرده‌اند، که کسانی از میان اینان، «عجاده» را نقش‌آفرین اصلی در سیستان گفته‌اند و دیگرانی اصولاً بودن چنین فرقه‌ای را منکر شده‌اند. به بحث زندگانی امام هشتم علیه السلام و ولایتعهدی باز گردیم،... بی‌بدیل بودن این رخداد در تاریخ اسلام، البته تأثیر ژرفی بر ادبیات شیعه نهاده؛ اما این تأثیر بیش از آن که صبغی اثبات داشته باشد، صورت انفعال بر خود گرفته است. در واقع، بیش‌تر دل‌مشغولی متکلم شیعی آن بوده تا امامش را از پیرایه‌ی هم‌کاری با خلیفه‌ی ظالم عباسی مبرا نشان دهد و این گرچه رویکردی به حق است، لیکن بسنده کردن به آن، سبب شده تا امامی نمایش داده شود که یک‌سره تسلیم گردش روزگار است و به نهیب تهدیدی، ولیعهد دولت عباسی می‌شود تا جان خویش از گزندها محفوظ دارد. افسوس که به این ترتیب، ظلمی ناگفتنی بر آستان حضرتش روا گشته و واقعیت در مذبح ساده‌انگاری‌ها قربانی شده است. مقصد از این گفته را معلوم‌تر کنم: از آن هنگام که گفتمان مداحانه و نوحه‌گرایانه بر نگرش آگاهانه‌ی علمی غلبه یافت، ارجمندی کردار و کنش همه‌ی امامان، و از جمله امام رضا علیه السلام، ناشناخته باقی ماند؛ و فریاد از این نوحه‌گرانی که به هیچ‌روی وارث منقبت‌خوانان جان بر کف سده‌های پیشین نیستند؛ کسانی چون «خلب بغدادی»، که بی‌هراس در کوچه و بازارها مدح علی علیه السلام می‌گفتند و مزدی بیش از زخم دشنه‌ی ناصبیان متعصب در یافت نمی‌کردند،... امّا مع‌الاسف، سنت پرمایه‌ی اینان، در گذر ایام، از معنی تهی گشت؛ و دیگر، کم‌تر عالم و فرهیخته‌ای فراز منبر و عظم و منقبت‌گویی برای عامه‌ی مردم را، در تراز شأن خود دید و لاجرم این منصب، بیش‌تر به کسانی رسید که وارث همان سنت نقالی کهن بودند. از بی‌برکتی این چرخش تلخ بود که توده‌های مردم، نیوشای قصه‌هایی شدند که اگرچه عنوان مدح داشت، امّا به حقیقت قذح بود؛ چه، دیگر آن امام پرشکوه‌شان، یا غریبی بود ترسان، یا بیماری مدهوش. از آن پس برای مردم عادی، مهارت آن امامی که از کنج زندان، سازمان عظیم و کالت را در تمام جهان اسلامی می‌گرداند، فراموش شد؛ باریک‌بینی و ذکاوت یگانه‌ای که با معاویه پیمان صلح بست، به‌هیچ‌گرفته شد؛ رمزهای دعا‌های مشهور آن گرامی‌ترین، ناگشوده ماند؛ کانون عظیم علمی آن دو در جهان معرفت، بی‌مداقه‌ای رها شد؛ قائم بی‌نظیر شیعی، به مرتبه‌ی اسطوره‌هایی چون کالکی و سوشیانت فروافتاد و،... و چه جای تعجب، که موقع خطیر امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام نیز، چنان که بایسته است، سنجیده و شناخته گشت. این گونه بوده که ضعف‌های شیوه‌ی تاریخ‌نگاری کهن، دست‌افزار نقالان شد تا از آن همه حدیث و روایت، سست‌ترین‌ها را چنان آذین دهند که منش و تدبیر بی‌مانند امام رضا علیه السلام در مواجهه با دشوارترین توطئه‌ها، در لابه‌لای کتاب‌ها مکتوم بماند و در عوض، تنها و تنها، هراس از تیغ آخته‌ی مأمون، سبب‌ساز پذیرش ولایتعهدی گردد... وه، که را می‌گویند؟ همان جان‌گرمی که ذوالفقار علوی و علم جعفری، به میراث داشت؟! باری، از تاریخ می‌گفتم و دشواری‌هایش؛ که بنایان نابلد، از مختصر مصالح سالم آن، دیواری کژ فراز آورده‌اند؛ و عاقل کسی است که تن از پناه این دیوار به بیرون اندازد،...

پس، در این نوشتار، کوششی رفته تا از غلبه‌ی اخباری‌گری و نوحه‌گری پرهیز شود، و در عوض، با نگاهی تاریخ‌مدار و تحلیلی، ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام کاوش گردد. منابع، البته بی‌شمارند و بضاعت نگارنده، بی‌گمان تَنُک مایه. با این وصف، تا هوش و حواسی برجا بود، همّتی شد تا از لابه‌لای انبوه روایت‌ها و گواهی‌ها، راهی به‌سوی واقعیت جسته شود؛ و در همه حال، نقد و چراجویی، بیش از نقل و تکرار، مراد بوده است. حاصل کار، بی‌گمان یک‌دست و مرتّب نیست؛ این به خامی نویسنده بازمی‌گردد که مع‌الأسف از آن‌گزیری نبود. لازم به ذکر است که این نوشتار در سه بخش تدوین شده است: بخش اول، «مروری بر زندگی‌نامه‌ی امام رضا علیه السلام»، سیری کوتاه در دوران زندگی آن‌امام‌همام است؛ بخش دوم یا «امام رضا علیه السلام، مأمون، ولایتعهدی» به واریسی رویداد ولایتعهدی امام رضا علیه السلام اختصاص دارد و بخش سوم خطبه‌ای از حضرتش درباره‌ی شناخت مقام و موقعیت «امام» است. خواننده‌ی ارجمند را گوشزد می‌کنم که برگزینی خطبه‌ی مذکور به این دلیل بوده که هم از ورای آن شرایط دشوار دوران امامت حضرت رضا علیه السلام شناخته گردد و هم درکی از چگونگی و تراز استدلال‌های کسی که به لقب‌هایی چون «عمودالدین» و «عالم آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم» وصف گشته، میسر شود. رواست تا هم‌این‌جا، عمیق‌ترین سپاس‌گزاری‌هایم را به خاک‌پای ناشناخته‌مردی نثار کنم که این اثر را به‌تمامی مرهون او هستم و نیز: حقّ‌جویان مرکز مطالعات ادیان و مذاهب، کتابخانه‌ی عمومی مسجد مقدّس جمکران، کتابخانه‌ی تخصصی اسلام و ایران؛ و به‌ویژه آقایان: سید ابوالحسن نواب، قاسم جوادی، حمیدرضا شریعتمداری، رسول جعفریان و جواد سرکارپور، که وام‌دار ایشانم. قم - سهراب علوی زمستان ۱۳۷۹

بخش اول: مروری بر زندگی‌نامه‌ی امام رضا علیه السلام

درباره‌ی زمان ولادت امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام اختلاف شدیدی میان مورّخین وجود دارد: شیخ کلینی و شیخ مفید و ابن‌اثیر، ولادت حضرتش را در سال ۱۴۸ هجری قمری دانسته‌اند که این قول، بیش‌تر مورد قبول قرار گرفته است؛ با این وصف، هم‌چنان که طبیعت تاریخ‌نگاری کهن بوده، روایات و گزارشات در این مغشوش و متضادّند. مثلاً ابن شهر آشوب و محمد بن طلحه‌ی شافعی و ابن خلکان، تاریخ تولّد امام رضا علیه السلام را در سال ۱۵۳ هجری قمری نقل کرده و ملاحسین کاشفی سال ۱۴۱ هجری قمری را آورده است (۱). به هر حال، از آن‌جا که مشهور است امام رضا علیه السلام هنگام وفات (= سال ۲۰۳)، پنجاه و پنج ساله بودند، همان روایت شیخ کلینی و شیخ مفید، معقول‌تر به نظر می‌رسد. حضرت رضا علیه السلام در سال ۱۸۳ هجری و متعاقب شهادت پدرشان امام موسی کاظم علیه السلام بر مسند امامت و هدایت مردمان نشستند و این مقارن با حکومت جابرا نه‌ی هارون الرشید عباسی است که با شدّت و حدّتی بی‌نظیر، تیغ در میان شیعیان می‌نهاد و هر گونه ندای مخالفتی را سرکوبی می‌کرد. به عبارت دیگر، آغاز امامت حضرت رضا علیه السلام، دقیقاً مقارن با اوج دوران سلسله‌ی بنی عباس است؛ دورانی که به حقّ می‌توان از آن به‌عنوان "هزار و یک شب بغداد" یاد کرد. از سوی دیگر، باید دانست که هنگامه‌ی امامت حضرت رضا علیه السلام از جانبی دیگر هم بسیار بغرنج و حسّاس بوده، و آن بروز اختلافات شدید در میان امامیه است که پس از شهادت امام هفتم علیه السلام هریک به راهی رفتند و بیش‌تر اینان از پذیرش امامت حضرت رضا علیه السلام استنکاف ورزیدند (۲). به این ترتیب، آشکار است که اعلام امامت حضرتش از همان ابتدا با چالش‌هایی جدّی در دو جبهه‌ی خارجی و داخلی مواجه گشت: در یک طرف، خلیفه‌ی جاه‌طلبی چون هارون الرشید بود که به‌هیچ‌روی دعوت به امامت حضرت رضا علیه السلام را تاب نمی‌آورد و در طرف دیگر، شیعیانی که در خلال سال‌های طولانی حبس امام موسی کاظم علیه السلام، دچار تشنّت آراء شده و یا به اسماعیلیه متمایل شده بودند، یا اساساً با اعتقاد به مهدی موعود بودن امام موسی کاظم علیه السلام، داعیه‌ی امامت حضرت رضا علیه السلام را برنمی‌تافتند (۳). در این شرایط دشوار، امام رضا علیه السلام با تظاهر به اشتغال به امور دنیوی، خویشان را از بدخواهی هارون، در

امان نگه داشتند (۴) و در جبهه‌ی مهم‌تر، یعنی هدایت مردمان، هوشیارانه به مباحثه با علماء و دانشوران گوناگون همت کردند تا ضمن پاسخ‌گویی به شبهات، رجحان بی‌گفتگوی خویش را بر همگان هویدا سازند و توده‌های شیعی را از درغلتیدن به دامان نیرنگ‌بازان و فرقه‌های بی‌پایان، محفوظ دارند. این گونه، با همت امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام مدینه النبی به کانون علمی در خور اهمیتی مبدل شد و چنان افتاد که بسیاری از علماء و پژوهندگان، با عزیمت به آن شهر، پاسخ به پرسش‌های علمی و دینی خویش را از امام رضا علیه السلام خواستار می‌شدند و دیگرانی هم با مکاتبه، از حضرتش کسب فیض می‌نمودند. اما باید دانست که دامنه‌ی این کارکرد امام رضا علیه السلام تنها به مدینه منحصر نبود، چرا که ایشان اندکی پس از شهادت پدرشان، در سفری به کوفه و بصره، به مناظره‌های دامنه‌داری با علمای ادیان دیگر و متکلمین مسلمان هم پرداختند (۵). در نتیجه، شاکله‌ی اصلی دوران امامت حضرت رضا علیه السلام، دو چیز بوده است: یکی تقیه در مقابل خلیفه‌ی جابر عباسی و دیگری اهتمام به ترویج دین و رفع شبهات. نقطه‌ی عطف دوران زندگی و امامت حضرت رضا علیه السلام، منطبق بر بزرگترین تحوّل در حکومت آل عباس است: هارون الرشید در سال ۱۹۳ هجری قمری بمرد و دوران طلایی حکومت بنی عباس با او به گور رفت. در خلال پنج سال جنگ و برادرکشی میان امین و مأمون، امام رضا علیه السلام فراغتی - قابل قیاس با دوره‌ی امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام - برای نشر علوم دینی یافتند و با تلاشی پیگیر به استحکام مبانی نظری تشیع همت گماشتند. لیکن با استقرار قطعی مأمون در سال ۱۹۸ هجری، و نیرنگ‌های خاص او، شرایطی خاص پدیدار گشت که درک آن، محتاج دقت و تتبع فراوان است. این مأمون، پس از به قتل آوردن امین، تا سال‌ها از مراجعت به مرکز خلافت - یعنی بغداد - پرهیز کرد و «مرو» را تخت‌گاه خود قرار داد. او در سال ۲۰۰ هجری در اقدامی بی‌نظیر و شگرف، امام رضا علیه السلام را به «مرو» فراخواند و نخست خلافت و سپس ولایتعهدی را به ایشان تکلیف کرد. شکی نیست که چنین اقدامی از هر حیث، پرسش‌برانگیز است و در هر صورت می‌رساند که خلیفه‌ی تازه، سیاستی نوین را ساز کرده بوده است. در واقع، انگیزه‌ی اصلی مأمون از ولیعهد کردن امام رضا علیه السلام چنان پیچیده در ابهام و تردید است که در خلال صدها سال، بسیاری از نویسندگان در حلّ معمای آن کوشیده‌اند و کتب یا مقالات متعددی درباره‌ی آن نگاشته‌اند... به هر تقدیر، اقامت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در مرو، دو یا سه سالی طول کشید و حضرتش در هنگامی که به اتفاق مأمون عازم بغداد بودند، در قریه‌ی طوس به جوار رفیق اعلی پرکشیدند. جای تعجب نیست که چگونگی درگذشت امام رضا علیه السلام نیز هم‌چون واقعه‌ی ولایتعهدی، در پرده‌ی ابهام باشد؛ چرا که برخی از مورّخین در نتیجه‌ی تظاهر مأمون به ارج نهادن بر امام رضا علیه السلام، بر این گمانه دل‌بسته‌اند که بسا امام رضا علیه السلام به مرگ طبیعی از دنیا رحلت کرده باشند یا این که زهر دادن به ایشان را جماعتی از بنی عباس - بی‌اذن مأمون - انجام داده باشند و... الخ (۶). این همه درحالی است که تغییر ناگهانی رفتار مأمون، پس از شهادت امام رضا علیه السلام و اقدامات خشن او در سرکوبی علویان، جملگی نشان‌گر آلوده بودن دست شخص او در این فاجعه است؛ اما گسترش دامنه‌ی فضای وهم‌آلود و توطئه‌آمیزی که مأمون در ایجاد آن تبخّر داشت، در کنار سنت تاریخ‌نگاری غیرمستند و نیز رویکرد منفعلانه‌ی متکلمین شیعی، همه و همه، چنان شرایطی را پدید آورده‌اند که برخی از درک رابطه‌ی دقیق میان کشته‌شدن فضل‌بن‌سهل در سرخس و شهادت امام رضا علیه السلام در طوس، آن‌هم در هنگام عزیمت مأمون به مرکز خلافت عباسی، عاجز مانده‌اند و یا به تحوّل شخصیتی مأمون از پس این حوادث نیز بی‌اعتنایی گذر کرده‌اند. بنابراین، پژوهنده برای کشف واقعیات ناگزیر است که با نگاهی عمیق‌تر به مجموعه‌ی رویدادهای زندگانی امام رضا علیه السلام بپردازد و فارغ از هرگونه پیش‌داوری، درک رابطه‌های میان وقایع را وجهه‌ی همت خویش قرار دهد.

اشاره

در این بخش، سیر آن است تا رویداد ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام از زاویه‌ای نوین بررسی و کاوش گردد. به‌واقع راقم این سطور بی‌گمان است که در درک این رخداد بی‌بدیل کاستی‌های مهمی افتاده و نگرشی کاملاً انفعالی و غیرتاریخی، بر واقعیت‌ها پرده‌ای ضخیم انداخته است. نکته‌ی قابل ذکر این که راقم این سطور کوشش کرده تا با نگاهی تازه به احادیث و روایات بنگرد؛ نگاهی که مبتنی بر واریسی یک میراث تاریخی کهن است، نه از موضع رد یا قبول سلسله‌ی اسناد و امثالهم. به عبارت بهتر، در این چشم‌انداز نوین، احادیث اسلامی و شیعی، مجموعه‌ای گرانقدر از عناصر تاریخی را در بر دارند که فارغ از تعیین صحت یا سقم آن‌ها به روش سنتی، نمایان‌گر برهه‌ای حسّاس از تاریخ اجتماعی جامعه‌ی اسلامی هستند. در حقیقت، مجموعه‌ی احادیث، می‌توانند تاریخ‌نگار را در درک شرایط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جوامع پیشین امداد رسانند، ... و چه به جاست که همینجا از بینش وسیع شخصیتی چون علامه مجلسی که به گردآوری مجموعه‌ی عظیم بحارالانوار دست زد، تمجید شود؛ چه، با این کار، مایه‌های ارجمندی که به کار "تاریخ" می‌آیند، پیش روی ماست.

طرح سؤال

در پگاه قرن سوم هجری، الامام الزئوف حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام، روضه‌ی منوره را در مدینه‌النبی برای همیشه و با وداعی بس حزین (۷)، به قصد «مرو» در منتهی‌الیه شمال‌شرق امپراطوری بنی عباس، ترک کردند. مأمون هفتمین و هوشمندترین خلیفه‌ی عباسی (۸)، به دنبال اصرار و ابرامی عجیب، امام علیه السلام را به آن‌جا فراخوانده بود تا حکومت را به ایشان بسپارد. او داعیه داشت که در هنگامه‌ی نبرد با برادرش امین، برای نیل به سریر قدرت، "نذر" کرده بود تا اگر ظفر یافت، خلافت را به شایسته‌ترین کس از آل ابی طالب واگذار کند (۹) و اینک اظهار بی‌گمانی می‌کرد که لایق‌تر از علی بن موسی الرضا علیهما السلام در آن خاندان - و نیز آل عباس - یافت نمی‌گردد (۱۰). بی‌گمان این رخداد از هر نظر شگرف و حیرت‌آور است؛ زیرا نه چنان تکلیفی از سوی یک خلیفه‌ی عباسی، آن‌هم در چارچوب رفتارهای سیاسی زمانه، عادی می‌نمود و نه پذیرش یک امام علوی؛ که تا بود، حکومت بنی عباس، شیعیان و ائمه‌ی آنان را نابود می‌خواستند (۱۱) و اینان در جای خود، چه به تقیه و چه به مبارزه‌ی علنی، از هرگونه همکاری با آن ظالمین خون‌ریز پرهیز داشتند. از این گذشته‌تر، میان خلع و قتل امین تا دعوت امام رضا علیه السلام به مرو، بیش از سه سالی فاصله افتاده بود (۱۲) و البته این پرسشی به‌جا می‌نماید که به چه دلیلی مأمون پس از گذشت این همه مدت، تازه ادای نذرش را به‌خاطر آورد؟ ... آشکار است که داعیه‌ی نذر و عهد مأمون، با شواهد عقلی و تاریخی، هم‌خوانی ندارد؛ پس، لاجرم این پرسش پیش می‌آید که مقصد اصلی او در این کار چه بوده است؟

تأملی بر چرایی واگذاری ولایتعهدی از سوی مأمون

در بیان دلایل اقدام مأمون، بیش از همه، بر این نکته تأکید شده که او به جهت دل خوش کردن علویان، به امام رضا علیه السلام، منصب ولایتعهدی داد تا شور و جنبش آنان را تسکین بخشد و قیام‌های آنان را پایان دهد (۱۳). طرفداران این نظریه، گاه به خیزش دامنه‌دار ابو السرایا (۱۴) اشاره می‌کنند که ارکان حکومت بنی عباس را سخت به لرزه انداخته بود (۱۵) و گاه عصیان‌های مداوم علویان، در مناطقی چون مکه (= محمد بن جعفر علیه السلام، مشهور به دیباج) یا یمن (= ابراهیم بن موسی علیه السلام) را شاهد می‌آورند (۱۶). با این وصف ابهام‌ها و اشکال‌ها بر این گمانه، چندان فراوان است که نمی‌توان به اتکال آن، با خاطری مجموع واقعی ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام را تحلیل کرد؛ زیرا: (۱) در چنان تفسیری از واقعه‌ی واگذاری ولایتعهدی،

این پرسش بی پاسخ می ماند که چه حاجتی بود که مأمون، امام علیه السلام را با آن همه اصرار به «مرو» فراخواند؟ (۱۷) که اگر مأمون فقط در پی تبلیغ و فریب کاری می بود، می توانست به امام رضا علیه السلام در همان مدینه - و بی دعوت به مرو - خلافت را عرضه نماید و گوش مردمان را از تبلیغ نیک اندیشی هایش پُر کند؛ یا این که به تن خود به مدینه برود و کار را به امام علیه السلام واگذارد. یا این که شخصاً به سرزمین های عربی، که کانون آشوب ها شده بودند، عزیمت کند و امام علیه السلام را در همان جا ولیعهد گرداند، یا... الخ. به هر صورت، اگر هدف مأمون تنها تبلیغ و جوسازی می بود، واگذاری ولایتعهدی - آن هم با ترتیبی که عاقبت امام رضا علیه السلام پذیرفتند (۱۸) - نمی توانست هیچ دخلی به سفر خراسان، داشته باشد. (۲) نکته ی مهم تر این که نمی توان اطمینان داشت عملکرد مأمون در عرضه ی خلافت - و سپس ولایتعهدی - به امام رضا علیه السلام، تأثیر چندانی بر مخالفت های علویان می داشته، زیرا پس از شهادت امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام انشعاب های بزرگی در میان علویان افتاده بود و عملاً شیعیانی که حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام را هشتمین پیشوا یا امام خود می دانستند، گروهی کم شمار و در اقلیت بودند. در واقع، تا هنگامی که امام ششم علیه السلام در قید حیات بودند، گروه امامیه تشکلی قوی داشت و شمار زیدیان (۱۹) یا سایر فرق شیعی، در مقابل اینان چندان قابل اعتناء نبود؛ لیکن با فاجعه ی شهادت ایشان، در سال ۱۴۸ هجری قمری، اختلاف در میان امامیه افتاد و بخش عظیمی از آنان - تحت عناوینی چون «ناووسیّه» (۲۰)، «فطحیه» (۲۱)، «محمّدیه» (۲۲) و «سبعیه» (۲۳) - از پذیرش امامت حضرت موسی کاظم علیه السلام سرباز زدند. با این وصف، شکاف در صفوف امامیه، پس از شهادت امام موسی کاظم علیه السلام، ابعاد بسیار وسیع تری یافت و چنان افتاد که شمار کثیری از آنان، از تمکین به امامت حضرت رضا علیه السلام سرباز زدند. فرقه های مهمی که این گونه برآمدند، چنین اند: «واقفه»، که رحلت امام موسی کاظم علیه السلام را منکر شده، ایشان را امام حی و قائم گفتند (۲۴). «بشیریّه»، که هم چون واقفه معتقد بودند امام موسی کاظم علیه السلام زنده و امام قائم است، لیکن شخصی به نام محمد بن بشیر را به عنوان جانشین خود برگزیده است (۲۵). «مبارکیه»، که به امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام قایل شده، او را زنده و مهدی قائم قلمداد کردند (۲۶). گروه اخیر - به همراه سبعیه - در تاریخ «اسماعیلیّه» هم نام گرفته اند و به هیچ روی امامت امام موسی کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام و اعقاب ایشان را نپذیرفتند (۲۷). بنابراین، در آن هنگام که مأمون حضرت رضا علیه السلام را فراخواند، شمار علویانی که ایشان را امام واجب الاطاعه ی خویش می شمردند، بسیار اندک بودند؛ و معلوم است که اقدام مأمون در ولیعهد قرار دادن امام رضا علیه السلام نمی توانسته در تسکین اکثریت علویان - به ویژه شاخه ی انقلابی آنان -، تأثیری داشته باشد و می توان گفت که اگر مأمون چنان نیتی می داشت، برگزیدن یکی از احفاد زید بن علی برای او بیش تر فایده می داشت. (۳) برخلاف زیدیه و اسماعیلیه و بسیاری از دیگر فرق شیعی، معتقدان به امامت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در این هنگام میانه رو پیشه کرده و در مقابل حکومت جبار عباسی، به تقیه و مماشات، روزگار می گذراندند؛ زیرا به فرمان صریح امامان شان، از شرکت در هر گونه قیامی تا ظهور مهدی موعود علیه السلام منع گشته بودند (۲۸). به این ترتیب، ولیعهد قرار دادن امام رضا علیه السلام نمی توانست مستقیماً در آرام کردن علویان انقلابی - که البته اعتقاد و ارادت "خاص" به حضرتش نداشتند - نقشی ایفاء کرده باشد. (۴) مطمئناً نمی توان پذیرفت که مأمون تشکّل مجدد شیعیان را تحت لوای حضرت رضا علیه السلام خواستار بوده یا کم ترین کاری در این جهت انجام داده باشد؛ برعکس، به نظر می رسد که او از واگذاری یا تحمیل ولایتعهدی، بروز اختلافات بیش تر و شدیدتر در میان علویان را هم امید می ورزیده است. این امر که با شواهد تاریخی نیز مطابقت دارد (۲۹)؛ بسیار معقول تر از آن نظریه می نماید که خوش دل کردن تمام شیعیان را مقصد اصلی مأمون برشمرده است. (۵) آشکار است که اصل انتصاب حضرت رضا علیه السلام به ولایتعهدی، به معنی پذیرش علنی حق آل علی و قبول اولی بودن آنان به امر خلافت می بود، که خود بر مخالفت علویان با حکومت بنی عباس لهیبی تازه می زد و خود به خود، مشروعیت حکومت غاصبانه ی آنان را بیش از پیش زیر سؤال می برد؛ پس باید پرسید که چرا مأمون این

مخاطره را پذیرفت؟ (۶) هم‌چنین، معلوم است که انتصابِ امام علیه السلام، بر آتش مخالفت و کینه جویی آل‌عباس که امین - برادر مقتول مأمون را - به خلافت ارجح می‌دانستند، بسیار می‌افزود و خشم بسیاری از بزرگانِ خاندان بنی عباس را برمی‌انگیخت که اساساً منافع‌شان در گرو خلافت امین بود و مأمون را غاصب سریر خلافت قلمداد می‌کردند (۳۰)؛ پس چگونه خلیفه‌ی سیاسی و هوشمندی چون مأمون، تن به چنین کاری داد و مقبولیت اندک‌ش در میان عباسیان را، این گونه در خطر افکند؟ (۳۱) این نکته، آن‌جا اهمیت خود را نشان می‌دهد که به‌یاد آوریم اساساً بنی عباس با خلافت مأمون سرسازگاری نداشتند؛ به گونه‌ای که هارون‌الرشید نیز اعتراف می‌کرد که در انتخاب جانشین خود، بر سیرِ دوراهی مانده است: «اگر به فرزندم عبدالله [= مأمون] تمایل کنم، بنی‌هاشم [= بنی عباس] را به خشم خواهم آورد، و اگر خلافت را به دست محمدِ بسپارم از تباهی‌ای که بر سر ملت خواهد آورد، ایمن نیستم...» (اگر ام‌جعفر [= زبیده] نبود و بنی‌هاشم [= بنی عباس] نیز به او [= امین] راغب نبودند، بی‌شک عبدالله را مقدم می‌داشتیم» (۳۲) به هر حال، یکی از علایم مخالفت بنی عباس با ولایتعهدی امام رضا علیه السلام و خشم آنان بر مأمون را می‌توان در نصبِ «ابراهیم بن مهدی»، به خلافت در بغداد دید که بیش از یک رجلِ سیاسی، هنرمندی موسیقیدان بود (۳۳). هم‌چنین باید دانست که در «مرو» نیز بسیاری با ولایتعهدی امام علیه السلام مخالفت داشتند و انجام این امر را نتیجه‌ی نفوذِ فضل بن سهل بر مأمون می‌دانستند (۳۴) و بالا‌خره این که، کسانی هم حاضر به بیعت نشدند، که از جمله‌ی آنان، اسامی سه تن ثبت شده است: عیسی جلودی، علی بن عمران و ابویونس (۳۵). یکی دیگر از احتمالاتی که برای انگیزه‌ی مأمون آورده‌اند، این است که او می‌خواست با ولیعهد گردانیدن یکی از بنی‌فاطمه، برای خویش محبوبیت و مشروعیت دست‌وپا کند (۳۶)؛ لیکن به هر حال باید توجه داشت که همان اشکالات قبلی، کماکان بر این نظریه وارد است: نه سفر به مرو ربطی به ولایتعهدی دارد، و نه این که امام رضا علیه السلام بهترین گزینه برای منظورِ مأمون می‌بود. از طرفی، معلوم است که انتخاب هر شخصیتی از علویان به مقام ولایتعهدی، هم بر مخالفت بنی عباس با مأمون می‌افزود و هم مطالبات شیعیان را توسعه‌ای بیش از گذشته می‌بخشید (۳۷). به علاوه، اگر هدف مأمون جلبِ قلوب شیعیان برای ایجاد استحکام در حکومتش بوده، چرا او در هنگامه‌ی منازعات طولانی‌اش با امین (۱۹۳ تا ۱۹۸ هجری) و نیز سه سالی پس از آن، حربه‌ی مذکور را به کار نداشت؟ این گونه که گذشت، می‌توان با اطمینان گفت که نظریه‌ی تسکین علویان - یا کسب وجهه‌ای مقبول - از طریق ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام، از هر حیث قابل اشکال است و باید گفت که بی‌گمان در پس پرده‌ی این رخداد، نکته‌ی دیگری نقش‌آفرین اصلی بوده است. این نکته چیست؟ در پاسخ، می‌توان دو فرض را محتمل دانست: یکی این که او واقعاً هواخواه امام علیه السلام بوده و می‌خواست حکومت را به صاحبان واقعی‌اش بازگرداند - یا نذرش را ادا کند - و دیگر این که او در ورای این مخاطره، اهدافی از پیش سنجیده شده‌ای - بیش از تسکین علویان انقلابی و در جهت تحکیم موقعیت خویش - داشته است. فرض اول با عملکرد مأمون در شهید کردن امام علیه السلام و اقدامات بعدی او در سرکوبی سقاخانه‌ی شیعیان در تضاد است، زیرا چنان که می‌دانیم او پس از شهادت امام رضا علیه السلام، دست در خون هفت تن از برادران امام علیه السلام نیز بیالود و در کار خصومت با شیعیان چندان پیش رفت که به عامل خود در مصر نوشت که "منبرها را شستشو دهند زیرا پیش‌تر بر فرازشان نام امام رضا علیه السلام در خطبه‌ها برده شده بود" (۳۸). هم‌چنین، او پس از استقرار در بغداد، پرچم سبز را - که نشان علویان بود - برانداخت (۳۹) و "دستور داد تا از ورود تمام اعقاب حضرت علی بن ابیطالب علیهما السلام به کاخ او ممانعت شود" (۴۰)... امّا فرض دوم: به راستی مأمون از فراخوانی امام علیه السلام به «مرو» چه حاجت و مقصدی را دنبال می‌کرده است؟ آیا در این میانه، دلایل ماندگاری مأمون در «مرو» می‌تواند راهگشا باشد؟

تأملی بر جرایب ماندگاری مأمون در مرو

گمان بسیاری این است که چون مأمون از مادری ایرانی زاده شده بود، اقامت در ایران را ترجیح می‌داد (۴۱). لیکن این گفته، دلیلی

برای نرفتن او به بغداد یا دل‌سپردنش به خراسان نمی‌تواند باشد؛ زیرا: اولاً: کنش‌های خلیفه‌ی بسیار هوشمند و سیاسی چون مأمون را نمی‌توان و نباید در چارچوب عواطف و احساسات سطحی تحلیل کرد. ثانیاً: مادر مأمون هیچ‌گاه مایه‌ی افتخار او نبوده که سبب دل‌سپردن او به ایران گردد؛ زیرا «مراجل» - مادر مأمون - کنیزی زشت‌رو و بی‌مقدار بود که در آشپزخانه هارون‌الرشد خدمت می‌کرد و همواره در هجو مأمون از او یاد می‌شد (۴۲). ثالثاً: می‌دانیم که مأمون پس از چند سال کم‌شمار اقامت در «مرو»، به سرزمین‌های عربی بازگشت و در بغداد رحل اقامت افکند، که این امر با فرضیه‌ی دلبستگی او به ایران‌زمین، کاملاً در تباین است. رابعاً: این نکته را هم باید پاسخ گفت که اگر مأمون به ایران‌زمین دلبستگی و علاقه داشته، چرا به جای اقامت در «ری» یا نواحی مرکزی ایران، دورترین سرحدات شرقی را برای اقامتش انتخاب کرد؟ نیز این پرسش مطرح است که اگر مأمون اقامت در خراسان را در نظر داشته، چرا به جای شهر معمور و معتبری چون «نیشابور»، «مرو» را که در دورترین سرحدات خراسان واقع بوده، انتخاب کرد؟ دیگر دلیلی برای اقامت مأمون در «مرو» آورده‌اند، این است که او به خواست هارون‌الرشد، استاندار خراسان گشته بود و پس از مرگ هارون، چون درگیر منازعه با برادرش امین، بر سر قدرت شد، ناچاراً ماندن در «مرو» را ترجیح داد. این نیز دلیلی کافی نیست، زیرا مأمون در سال ۱۹۸ هجری امین را بکشت، در حالی که امام علیه السلام را سال ۲۰۱ هجری به مرو فراخواند و معلوم است که درین فرصت چند ساله، او مجال سرکوبی مخالفت‌های خانوادگی را داشته و البته برای او رفتن به بغداد، دیگر نه فقط ناممکن نبود، بلکه ضرورت هم داشت تا در مرکز خلافت حاضر و ناظر بشود و مخالفت‌های بعدی خاندان بنی عباس را فرومالد. پس، هم‌چنان این سؤال برجاست که چرا مأمون در سال‌های ۱۹۸ - یعنی از هنگامی که با قتل امین، خلافت بر او مسلم شد - تا ۲۰۳ هجری، اقامت در «مرو» را ترجیح داد؟ (۴۳) برای راه‌یابی به پاسخی قانع‌کننده، باید سه نکته‌ی ذیل را کاملاً در نظر آوریم: نخست: کشور اسلامی می‌باید از جانب مرزهای شرقی در معرض مخاطراتی بسیار جدی بوده باشد؛ مخاطراتی چندان مهم که سبب شد تا هارون‌الرشد به تن خود به آن جانب لشکر بکشد و از نزدیک به حل مشکلات بپردازد. دوم: مأمون نیز پس از استقرار قطعی در مقام خلافت، و حتی پس از قتل برادرش امین در سال ۱۹۸ هجری قمری، علیرغم اوضاع ناپایداری که در بغداد از غیبت او ناشی می‌شد، طی بیش از پنج سال، ماندن در شرق را لازم‌تر از عزیمت به مرکز خلافت می‌دید. سوم: امام رضا علیه السلام، عاقبت سفر خراسان و سپس ولایتعهدی را پذیرفتند. سه نکته‌ی مذکور، ما را به این نتیجه نزدیک می‌کند که اوضاع خراسان آن دوران بسیار حساس بوده است، چندان حساس که دو خلیفه‌ی عباسی را وادار به حضور در محل و مواجهه با معضلات کرد؛ و چنان افتاد که مأمون نیز ناگزیر شد رفتن به مرکز خلافت در بغداد را به تأخیر بیندازد که از این امر می‌توان با عنوان «سیاست نگاه به شرق» یاد کرد. چرایی این «سیاست» را می‌توان در نامه‌ای جست که محمد بن علی عباسی، مشهور به محمد امام (۴۴)، خطاب به بنی عباس نوشته است و می‌توان از خلال آن، به‌وضوح رمز و راز سیاست نگاه به شرق مأمون را دریافت. در این نامه تعبیراتی درخور تعمق از مردمان قسمت‌های گوناگون جهان اسلام شده است: «کوفه و مردم آن، همه شیعه‌ی علی هستند و بصریان تبعه‌ی عثمان. مردم جزیره خاریجین، عربانند چون عجمان و مسلمانند به نحو نصارا. اهل شام جز معاویه و اطاعت بنی امیه و دشمنی استوار و جهل متراکم چیزی نمی‌شناسند. بر مکه و مدینه، عمر و ابوبکر غلبه یافته‌اند. به‌سوی خراسان رو کنید که در آنجا جماعت فراوان است و شجاعت آشکار و سینه‌های سالم و دل‌های پاک، که هوس‌ها به آن راه نیافته... من، به مشرق، که مطلع نور جهان است، خوشبین هستم» (۴۵). به این ترتیب می‌توان گفت که ماندگاری مأمون در شرق، ناشی از عواطف یا عادات او نبوده، بلکه راهبرد خاصی در ورای آن وجود داشته است. در واقع، هم‌چنان که از نامه‌ی محمد امام برمی‌آید، سیاست نگاه به شرق، سابقه‌ای به اندازه‌ی پایه‌گذاری نهضت عباسی دارد و خراسان برای اینان از همان ابتدا، اهمیتی بیش از سایر نواحی داشته است. برای درک عمیق این موضوع، لازم است تا تاریخ رسوخ اسلام در شرق ایران را مروری کنیم: اسلام فتح ماوراءالنهر را با گشودن شهر سوق الجیشی «مرو»، به دست عبدالله بن عامر و اندکی پس از کشته‌شدن یزدگرد (= سال ۳۲ هجری)، آغاز کرد و این امر در طی سالیان متمادی،

در جهت شرق و شمال شرق ادامه یافت. تقدیر چنان بود که با اسکان قبایل عرب در «مرو»، این شهر در رسوخ اسلام به نواحی دوردست شرقی، همان نقشی را پیدا کند که کوفه و بصره در گشودن ایران داشتند (۴۶). با این اوصاف، پیمودن ماوراءالنهر برای اعراب مسلمان، کاری بسیار دشوارتر از فتح نواحی غربی فلات ایران بود؛ چه، نظام اجتماعی ساسانی، درین نواحی رسوخ نداشت و دین زرتشتی رسمی در آن سخن اول و آخر را نمی‌گفت. مردمان ساکن در این جا بیش از همه شورشیانی مرزنشین بودند که به یمن اقتدار دولت ساسانی، آرام گرفته بودند و معلوم است که با فروپاشی این دولت، عربان فاتح دیگر با سامانه‌های اجتماعی یک‌دستی برای تنظیم شروط تسلیم و توافق مواجه نبودند. به واقع سیاست ساسانی تبعید ناراضیان و «کافران» ماوراءالنهر را جامعه‌ی ناهنجاری از انواع ادیان و ملل مختلف ساخته بود که هیچ‌گونه ساختار واحدی بر آن حکم نمی‌راند (۴۷). ازین گذشته، گشودن ماوراءالنهر در دورانی اتفاق افتاد که سیاست رسمی دولت اموی، به‌هیچ‌روی منطبق بر گسترش دین اسلام در میان جمعیت کفار نبود، بلکه مقصد اصلی آن، گردآوری مالیات و جزیه بود که از نامسلمانان، هر دوی آن‌ها اخذ می‌شد. به این ترتیب، مسلمان شدن مردم انبوه شرق، دستاوردی جز کاستی و صولات حکومتی نداشت و دقیقاً از همین‌رو بود که دولت اموی، چنان گروه ساکنان این نواحی به دین اسلام را ناخوش می‌داشت که حتی از نومسلمانان هم کماکان جزیه می‌گرفت (۴۸). به‌قول یکی از اندیشه‌مندان: «دستگاه خلافت اموی سازمان برادری نبود، بلکه یک شرکت انتفاعی را می‌نمود» (۴۹) به این ترتیب، اسلامی که امویان به شرق عرضه کردند، دین برادری و همدلی صدر اسلام نمی‌نمود، بلکه به تمامی مایه‌های نفرت‌انگیزی از زیاده‌خواهی و توسعه‌طلبی را به‌نمایش می‌گذاشت. با این اوصاف و در عین شگفتی، تاریخ نشان می‌دهد که توسعه‌ی اسلام در شرق ایران، حتی سریع‌تر از غرب بود؛ این امر که در واقع به‌رغم منش و خواسته‌ی امویان رخ داد، معلول عوامل با اهمیتی بود که شرح آن‌ها از حوصله‌ی این مختصر خارج است (۵۰) و در این جا، تنها باید به‌همین بسنده کرد که در نتیجه‌ی همان سیاست خاص امویان، این ناحیه خاستگاه و پناهگاه انواع فرقه‌ها و دسته‌هایی شد که هر یک به نوعی با حکومت اموی سیر سازگاری نداشتند. در واقع، اقبال عمومی به خیزش ضد‌اموی به رهبری ابومسلم را باید در همین امر یافت که در خلال آن، از شیعیان گرفته تا مزدکیان خراسان، با هم متحد شدند تا حکومت جابرانه‌ی امویان را براندازند. بنابراین، کردار مأمون در ماندگاری در «مرو»، رجعت به سیاست دیرین بنی عباس را نشان می‌دهد؛ سیاستی که پیش از آن موفق شده بود از نیروی خراسانیان بیزار از ستمکاری خلفاء، به سود خود استفاده کند؛ خراسانیانی که حقیقت اسلام را با منش داعیه‌داران کاخ‌نشین در تعارض می‌یافتند و با امید رهایی، به حزب عباسی به رهبری ابومسلم پیوستند. با استقرار خلافت در بنی عباس، پرده از فریب کاری‌های اینان برداشته شد؛ آن‌چنان که مردم دستاورد جان‌فشانی‌های خویش را در هیاوی هزار و یک‌شب بغداد، تباه شده دیدند... کار که بر مأمون مسلم شد، تمام پهنه‌ی امپراطوری عباسی را نارضایتی و شورش و عصیان فراگرفته بود و این‌گونه مأمون - با آن هوشمندی و فطانت که داشت - دانست که دیگر نه تبلیغ به سبک دوران ابومسلم، برای جلب مردم فایده‌ای دارد و نه چون هارون الرشید، تیغ در میان آنان نهادن. پس، او مکرری تازه ساز کرد؛ لباس زهد و عبادت بر تن نمود، امیرالمؤمنین علی علیه السلام را شایسته‌ترین کس به خلافت پیامبر خواند، محبت اهل بیت را تظاهر کرد (۵۱)، از معاویه براثت جست، ترجمه‌ی کتب علمی را تشویق کرد (۵۲) و البته باب مناظره با علمای ادیان و مذاهب را گشود. آشکار است که مأمون از انجام همه‌ی این کارها، چشم امید داشت که مردم، حساب او را از حساب نیاکان سفاکش جدا کنند و در این راه، به هم‌نوایی خراسانیان چشم داشت؛ که به‌قول محمد امام، «من، به مشرق - که مطلع نور جهان است - خوشبین هستم». به این ترتیب، ماندگاری مأمون در مرو، دقیقاً بر راهبردی از پیش طرح‌شده، منطبق بود؛ و البته تمام کنش‌های او در این دوران حساس، هدفی جز تحمیل دوباره‌ی مردم عاصی نداشت. در این میانه، خصوصاً باید به برپایی جلسات مناظره با ارباب ادیان توجه کرد. معمول است که این رویکرد مأمون را به حساب علم‌پروری و علائق روشنفکرانه‌ی او می‌گذارند؛ لیکن باید توجه داشت که مأمون پیش از هر چیز یک سیاستمدار و یک خلیفه بوده، آن‌هم از آن نوع که پند مشهوری چون «الْمُلْكُ عَقِيمٌ» را در

گوش داشته است. بنابراین، هرگز نمی‌توان علاقه‌ی او به آن مناظرات را ناب و بی‌گفتگو دانست. در واقع، می‌توان گفت که ضرورتی بیش از گرایشات شخصی در کار بوده، و آن همه اهتمام مأمون به برگزاری مناظره با علمای ادیان و مذاهب، در چارچوب سیاست نگاه به شرق، معنایی به جز تلاش برای کسب مشروعیت دینی و محبوبیت اجتماعی برای دولت عباسی نداشته است. به عبارت دیگر، مأمون - به عنوان نماینده و بقیه‌السیف عباسیان هوشمندی چون ابراهیم امام و محمد امام - عمیقاً به کسب وجهه‌ای تازه در میان مردمان نیاز داشت و لذا به نمایش گذاشتن چهره‌ی یک تجدّدطلب دینی، جزیی از سیاست حکومتی او محسوب می‌شود؛ نه از روی دلبستگی صادقانه‌ی او به حقیقت. حال، گاه آن است تا با نگاهی دقیق‌تر از قبل به شرق ایران و به‌ویژه منطقه‌ی عمومی آسیای میانه‌ی آن روزگاران، نگاهی افکنیم و اوضاع دینی و اجتماعی آن سامان را بکاویم؛ تا معلوم شود که اقدام مأمون در برگزاری مناظرات، در چه بستری رخ داده است.

شرق، رزمگاه ادیان

اشاره

منطقه‌ی شرق و شمال‌شرقی فلات ایران، همواره از نظر وضعیت دینی و حکومتی، شرایطی متفاوت با نواحی مرکزی و غربی داشته است. این تفاوت‌ها، ریشه در دورانی بس کهن‌تر از هنگام ظهور اسلام و تبعات یورش عربان به آن‌جا دارند. توضیح بیش‌تر آن‌که: فرهنگ و باورهای دینی ایرانیان در مرکز و غرب فلات ایران، خصوصاً در منطقه‌ی عمومی زاگرس، تحت تأثیرات قاطع تمدن‌های اقتدارگرای بین‌النهرینی شکل گرفتند (۵۳). مثلاً هخامنشیان به شکل آشکاری تحت تأثیر تمدن‌های پیشرفته‌تر عیلامی و بابلی، شاهنشاهی خود را سامان دادند و حتی کیش زرتشتی درین ناحیه تأثیرات مهمی از باورهای دینی بین‌النهرینی پذیرفت؛ که محض نمونه به ایزدبانوی آناهیتا (= ناهید) اشاره می‌شود که مسلماً پرستش آن در میان زرتشتیان آن دوران، نتیجه‌ی اختلاط با مردم بین‌النهرین و وام‌گیری از آنان بوده است (۵۴). به هر حال، از جمله مختصّات حکومت‌هایی که در غرب ایران پا می‌گرفتند، رواج تعصّبات دینی در آنان بوده است. کتیبه‌ی مشهور ضد دیو خشایارشا که به نابود کردن محل ستایش دیوان اشاره دارد (۵۵)، گواهی برین امر است و البته بارزترین نوع خشونت و تعصّب مذهبی را می‌توان در دوران طولانی "ساسانی" دید که اصولاً طی آن، هرگونه گرایش مذهبی به جز زرتشتی‌گری رسمی، شدیداً طرد و سرکوب می‌شد (۵۶). اما برعکس، ناحیه‌ی شمال شرقی فلات ایران که در مجاورت آسیای میانه قرار دارد، منطقه‌ای فارغ از تعصّبات دینی و مذهبی بود؛ به‌طوری‌که در این ناحیه از کهن‌ترین زمان‌ها، ملل گوناگون و پیروان ادیان مختلف با کمال آزادی و در کنار هم زندگی می‌کردند (۵۷). شرح دلایل این رواداری مذهبی در حوصله‌ی این نوشتار نمی‌گنجد، اما آن‌چه ازین امر به کار ما می‌آید این است که با روی کار آمدن ساسانیان و سیاست خشن مذهبی اینان، شرق و شمال شرقی فلات ایران - با آن بستر مناسب غیرمتعصّبانه و نیز دوری‌اش از نواحی مرکزی و غربی - پناهگاه اقلیت‌های دینی‌ای شد که از ستم و ظلم موبدان متعصّب زرتشتی، مفزی می‌جستند. پیروان فرق مختلف مسیحی، یهودیان، مانویان و مزدکیان و... همه و همه امکان زندگی آزادانه‌ای در این منطقه می‌یافتند و حتی می‌توانستند دین خود را تبلیغ کنند. از سوی دیگر دین رایج‌تر توده‌های مردم آریایی تبار (۵۸) در آسیای میانه، گونه‌ای خاص از مزدپرستی بود که اگرچه با زرتشتی‌گری رسمی قرابت داشت، اما به تمامی همان نبود. بقول جان فرای: «ایران شرقی و آسیای میانه اگرچه از دیرباز ایرانی بود، باری ایرانی ساسانی نبود» (۵۹) ازین‌ها گذشته، منطقه‌ی مذکور از دیرباز یادگارهایی از بقایای فرهنگ یونانی داشت که پس از اسکندر مقدونی در بلخ (= باکتریا)، طی مدّت زمانی طولانی پایدار مانده بود (۶۰) و البته نباید فراموش کرد که ادیانی چون بودیسم و هندویسم درین منطقه رسوخ روزافزون داشتند. نکته‌ی دیگر این‌که با هجوم دائمی اقوام بدوی زردپوست این ناحیه شاهد حضور

انواع ادیان ابتدایی هم گشته بود. موضوع مهمی که نباید از خاطر برد، این است که در این ناحیه‌ی عمومی آسیای میانه، آیین‌های مربوط به اسطوره‌ی سیاوش (۶۱)، تأثیری سترگ بر تمام باورها و ادیان نهاده و می‌توان گفت که حتی پرستش سیاوش، به‌مثابه‌ی عنصری پر نفوذ، در تمام ادیان آسیای میانه حضور داشت (۶۲). به‌طوری‌که آیین‌های سوگ سیاوش در این ناحیه عظیم و سترگ بوده است: در خوارزم، مبداء تاریخ را ورود سیاوش به این شهر گذاشته بودند؛ زرتشتیان، گور منسوب به سیاوش را گرامی داشته، در آن جا گریه و زاری می‌کردند و... الخ (۶۳). این گونه، هنگامی که لشکریان عرب پس از فتح نواحی غربی و مرکزی ایران به خراسان رسیدند، دریافتند که در آستانه‌ی جهانی دیگرند (۶۴)؛ زیرا در واقع، اگر تا آن هنگام، بیش‌تر، کیش زرتشتی را با نظام متمرکز ساسانی در مقابل خود می‌دیدند، اینک با انبوهی از پیروان ادیان الهی و بشری مواجه گشتند، که هر یک پایگاهی مستحکم در آن ناحیه داشتند و فروپاشی دولت ساسانی را به‌مثابه‌ی موهبتی برای رهایی خویش، می‌دانستند. ذیلاً مهمترین فرق و ادیان حاضر در شرق و شمال‌شرق فلات ایران را - که آنرا خراسان بزرگ نامیده‌ایم - به‌اختصار و جداگانه واری می‌کنیم:

۱) زرتشتی‌گری

نوار شرقی فلات ایران از سیستان تا سیغد، مهد یا نگاهبان کیش زرتشتی و باورهای کهن ایرانی بوده است و به‌ویژه در خراسان بزرگ ریشه‌هایی استوار داشته، به‌طوری‌که انتشار اسلام درین ناحیه با مقاومت‌ها و دشواری‌های فراوانی مواجه گشت (۶۵). باورها و آیین‌های کهن ایرانی - حتی آنها که مربوط به دوران قبل از زرتشت بوده‌اند - درین ناحیه تا قرن‌ها پس از اسلام دوام آورده‌اند. مثلاً- ابوریحان بیرونی از رواج مراسم سالانه‌ی سوگ سیاوش در خوارزم - آن‌هم در قرن چهارم هجری - نقل کرده است (۶۶) و اتفاقاً از شهر «مرو» که مأمون آنرا تختگاه خود قرار داده بود، یکی از کهن‌ترین شواهد باستانی راجع به پرستش سیاوش، موسوم به "کوزه‌ی مرو" بدست آمده است. بر روی این کوزه تصاویری از مراسم سوگ سیاوش ترسیم گشته و نکته‌ی بس درخور اهمیت این که این کوزه در یک "معبد بودایی" پیدا شده و این می‌رساند که این شهر از دیرباز در معرض اختلاط ادیان گوناگون و آمیزش مذاهب مختلف بوده است (۶۷). هم‌چنین امروزه آشکار شده که اساساً خاستگاه بسیاری از اسطوره‌ها و افسانه‌های باستانی ایرانی همین ناحیه بوده (۶۸)؛ پس می‌توان اندیشید که در هنگام سفر امام رضا علیه السلام به خراسان بزرگ در اوایل قرن سوم هجری، این منطقه از جمله‌ی مهم‌ترین کانون‌های نگاهبانی از باورهای کهن ایرانی - و از جمله کیش زرتشتی - بوده است (۶۹). ازین‌ها گذشته‌تر، موبدان زرتشتی در قرون دوم و سوم هجری آشکارا به مناظره با ادیان دیگر - و بویژه اسلام - دست زدند و کوشیدند با طرح ایراداتی، دین خود را برتر از دیگر ادیان نشان دهند. کتاب‌های موسوم به «رساله‌ی شکند گمانیک و یچار» (= رساله‌ی گمان‌شکن) و نیز «گجستک ابالیش» (عبدالله ملعون) یادگارهای این دوران است که در آنها به نقد ادیانی چون اسلام و یهودیت و مسیحیت و مانویت پرداخته شده است. در واقع، آثار پهلوی دوران عباسی، حکایت از آشنایی علمای زرتشتی با قرآن، اصول کلی دین اسلام، طرز اندیشه معتزلی و تسلط بر فنون بحث و اصطلاحات آن دارد (۷۰)؛ این امر به‌خودی‌خود نشان می‌دهد که نقش‌آفرینی امام رضا علیه السلام در مناظره با موبدان زرتشتی - آن‌هم در منطقه‌ای چون خراسان - بسیار حیاتی و ارزشمند بوده است (۷۱). به عبارت دیگر، محدوده‌ی جغرافیایی‌ای که امام علیه السلام در آن به نشر حقایق اسلام دست زدند، دقیقاً یکی از مهم‌ترین و سنتی‌ترین کانون‌های زرتشتی‌گری و نیز باورهای کهن آریایی بود.

۲) مسیحیت

خراسان بزرگ و به‌ویژه شهر «مرو» از میانه‌ی دوران ساسانی، شاهد رواج روزافزون آیین مسیحیت بود (۷۲): بنا به روایتی دینی، آیین مسیح در حدود ۳۶۰ میلادی و به‌وسیله‌ی شاهزاده‌خانمی ساسانی - که در تیسفون توسط کشیشی یونانی به نام "برشبا" به دین

مسیح در آمده بود - در «مرو» رواج یافت (۷۳). نیز به گفته‌ی ابوریحان بیرونی (= قرن چهارم هجری)، مسیحیان خوارزم، بیست و یکم ماه ژوئن را به یاد رواج یافتن مسیحیت در «مرو»، جشن می گرفتند (۷۴). در واقع، نواحی شرقی خراسان بزرگ از اواسط دوران ساسانیان (= اواخر قرن چهارم میلادی) به بعد، شاهد حضور مسیحیت و فرقه‌های مختلف آن بوده‌است (۷۵)؛ مهم‌ترین دلیل رسوخ مسیحیت در خراسان را باید در سیاست ساسانیان در نفی بلد و اسکان پیروان مسیح جستجو کرد (۷۶)؛ زیرا با گرویدن کنستانتین امپراتور روم به مسیحیت در ۳۱۳ میلادی، دیگر در چشم شاهنشاهان ساسانی، عموم مسیحیان ایرانی به ستون پنجم بالقوه‌ی رومیان مبدل شدند (۷۷). از این رو بود که کوچاندن مسیحیان از زادبومشان و نشیمن دادن آنان در سرزمین‌های دیگر از سال ۳۳۹ میلادی سیاست رسمی ساسانیان گردید؛ در نتیجه، به تدریج در مناطق مختلفی از شرق ایران کلنی‌های مسیحی پا گرفتند (۷۸). تحوّل‌ی که تا اندازه‌ای به وضعیت مسیحیان ایران بهبودی بخشید، تنها در بیش از یک قرن بعد روی داد و آن هنگامی بود که در کلیسای روم شرقی شقاقی مهم به وجود آمد و در طی آن دو فرقه‌ی متخاصم "یعقوبی" و "نستوری" - که هریک درباره‌ی انسان و صفات الوهی مسیح، نگرش جداگانه‌ای داشتند - پدیدار گشتند. در دنبال این رویداد، مرکز مهم نستوریان در ادسا (=الرها) به دست یعقوبیان افتاد (= ۴۵۷م) و در نتیجه شمار فراوانی از نستوریان و روحانیان آنان به نواحی گوناگون ایران گریختند (۷۹). درین هنگام کلیسای مسیحی امپراطوری ساسانی، رسماً از کلیسای سرزمین‌های بیزانسی و ارمنستان جدا گردید و در اقدامی کاملاًسیاسی، به کلیسای نستوری رسمیت داد. این امر (= گسستن از بیزانس)، تا حدودی به نفع مسیحیان ایران تمام شد و از درجه‌ی شک و تردید ساسانیان کاست، لیکن امتیت کامل برای آنان هرگز حاصل نشد (۸۰). از طرف دیگر باید دانست که در خراسان، تنها نستوریان حاضر نبودند بلکه فرق دیگر مسیحی نیز نقش آفرینی می کردند؛ از جمله پس از آن که خسرو پرویز در ۶۰۹ میلادی ادسا را سخت دستخوش نهب و غارت ساخت، مسیحیان یعقوبی این شهر به سیستان و خراسان کوچ داده شدند (۸۱). هم‌چنین گویا مسیحیان ارتودوکس نیز نمایندگانی در ایران داشتند و حتی در یک ناحیه یعنی خوارزم به فرقه‌ی مسلط مسیحیت تبدیل شدند (۸۲). به علاوه زندگی رهبانی و دیرنشینی هم بر مسیحیان سیستان شناخته بود، زیرا در کتاب پاکدامنی "اسوع دناح بصری" ("نوشته حدود ۲۳۶ ق / ۸۵۰م) آمده که "مارااستفن" در سیستان دیری بنا کرد (۸۳). این‌ها که گذشت می‌رساند که سراسر خراسان بزرگ و به خصوص شهر «مرو» از دیرباز شاهد حضور مسیحیان بود و می‌توان اندیشید آن‌جا ثلیقی که بر طبق روایات، در مرو طرف مناظره‌ی امام رضا علیه السلام گشت (۸۴)، محتملاً ساکن همان شهر، و رهبر دینی مسیحیان آن ناحیه بوده‌است.

(۳) یهودیان

حضور یهودیان در ایران، سابقه‌ای بس کهن و به اندازه‌ی بنیان‌گذاری پادشاهی هخامنشی دارد (۸۵). با این وصف، جدی‌ترین نشانه‌های حضور آنان به دوران اشکانیان (= ۳۰ میلادی) و تأسیس حکومت‌های خودمختار یهودی در بین‌النهرین و غرب ایران بازمی‌گردد (۸۶). محتملاً در دوران ساسانی، اینان از امتیت نسبی - در مقایسه با سایر ادیان - بهره‌مند بوده‌اند. به هر حال، سراسر شرق ایران - همانند سایر نواحی کشور - شاهد حضور پراکنده‌ی یهودیان بوده است. اینان مطابق معمول سوداگران یا تاجران بودند که مسیر راههای بازرگانی غرب به شرق (= جاده ابریشم) را درمی‌نوردیدند و البته تدریجاً در مناطقی چون زرنگ و بست و حتی در ناحیه‌ی کوهستانی دور از دسترسی چون غور در افغانستان، سکنی گزیدند (۸۷). در روایات اسلامی، از مناظره‌ی میان شخصی موسوم به «رأس الجالوت» به عنوان پیشوای یهودیان با امام رضا علیه السلام سخن رفته است که حضور مؤثر اینان در خراسان بزرگ را نشان می‌دهد.

(۴) مانویان

مانی فرزند یکی از نجبای عهد اشکانی، موسوم به فاتک (= پَتَگ) بود که هم‌زمان با جلوس شاهپوراول ساسانی در ۲۴۲ میلادی، دین خود را بر مردم عرضه داشت (۸۸). مذهب او اختلاطی عجیب از دین زرتشتی، مسیحیت، و بودایی بود (۸۹). شاهپوراول در تلاش برای ایجاد وحدت دینی در ایران، به مانی میدان داد (۹۰)، لیکن این امر با مخالفت بسیار شدید موبدان سنت‌گرای زرتشتی مواجه شده و منجر به قتل و آزار مانویان گردید (۹۱). این گونه بود که بقایای مانویان رو به جانب شرق نهادند و لذا حضور پیروان این کیش، در نواحی شمال‌خراسان و از آسیای مرکزی (تا حدود چین)، به واقعه‌ی سرکوبی آن‌ها در اوایل دوران ساسانی بازمی‌گردد. با انقراض دولت ساسانیان به دست عربان مسلمان، عده‌ی کثیری از پیروان مانی از گریزگاه‌های خود در آسیای مرکزی دومرتبه به بین‌النهرین مراجعت کردند، ولی باز در اثر تعقیب سختی که تحت خلافت المهدی (۱۵۸ - ۱۶۹ هجری) همراه با دستگاه احتساب و تجسس عقاید و برپا نمودن محاکمه‌ی زنداقه به‌وقوع پیوست، ناگزیر شدند که باردیگر به آسیای مرکزی مهاجرت کنند (۹۲) که در آنجا، در تحت حمایت بعضی از دولت‌ها - به‌خصوص دولت ترکان اُغوری - پشتیبان نیرومندی یافتند (۹۳). هم‌چنین اندکی پیش از عزیمت امام رضا علیه السلام به خراسان و به‌دنبال اخراج مانویان از بین‌النهرین، قیامی از سوی هم‌کیشان آنان در گرگان (= سال ۱۸۰ هجری) به‌وقوع پیوست (۹۴) که نشان از قوت و قدرت آنان در انتهای قرن دوم - و حتی قرن سوم - هجری دارد. علاوه بر این‌ها، رساله‌ی زرتشتی «ماتیکان گجستک ابالیش» شاهد متقنی بر حضور مانویان در دربار مأمون و مناظره‌ی آنان با موبدان - شاید پیروان سایر ادیان - است. در این رساله، شرح مناظره‌ی "آذر فرنبغ، پسر فرخ‌زادان" با یک مانوی موسوم به ابالیش درج شده که در پایان به سرافکندگی و طردِ مرد مانوی می‌انجامد. تاریخ نگارش این رساله را در حدود سال‌های ۱۹۸ تا ۲۱۸ هجری (ترجیحاً ۲۰۲ هجری و منطبق بر دوران ولایتعهدی امام رضا علیه السلام) دانسته‌اند. نکته‌ی جالب این که گزارشی ازین منظره در کتاب بیان‌الادیان، اثر ابوالمعالی محمد بن عیبدالله وجود دارد که در خلال آن، سخنانی از مأمون در احتجاج با مرد مانوی نقل شده است (۹۵). کیش مانی از جهتی دیگر هم در تاریخ اسلام و به‌ویژه قرون اولیه‌ی آن حائز اهمیت بوده و آن جنبش فکری زنداقه است. امروزه تقریباً تردیدی برجا نمانده که واژه‌ی زندیق، شکل معرب شده‌ی زندیک است که مراد از آن همین مانویان بوده‌اند که قایل به تأویل زند (= شرح اوستا) گشته بودند (۹۶). موبدان متعصب ساسانی، مانویان و گاه مزدکیان را زندیک می‌نامیدند. این واژه در دوران اسلامی علاوه بر مانویان، به‌منکران خدا و دهری‌ها هم اطلاق شد. در روایات از مناظره‌ی این زندیقان با امام رضا علیه السلام هم یاد شده است (۹۷).

۵) مزدکیان

مزدک در اوایل دوران پادشاهی کواذ (= قباد) - پدر انوشیروان ساسانی - ظهور کرد. گفته‌اند که او در اصل یک مانوی مذهب به‌نام «بوندوس» بود که تفسیری جدید از مانویت و زرتشتی‌گری را ارایه کرد. تعالیم او را مبتنی بر اشتراک در اموال، اباحه‌گری و نفی سلطه‌ی اشراف دانسته‌اند و آن‌ها را بازتابی از دوران محنت‌آلود توده‌های مردم پس از شکست سنگین ایران از هیاطله، گفته‌اند (۹۸). قباد ساسانی در تلاش برای درهم‌شکستن قدرت فائقه‌ی اشراف بر دربار، به مزدک میدان داد، لیکن این کار منجر به خلع موقتی او از سلطنت گشت. در دوران انوشیروان، تیغ در میان مزدکیان نهاده شد و جنبش اینان با سرکوب خونباری مواجه گشت. با این اوصاف، اندیشه‌های مزدکی از میان نرفتند و شواهدی در دست است که نشان‌گر حضور مزدکیان در ایران، آن‌هم تا قرن‌ها پس از اسلام، و به‌ویژه در نواحی شمال‌شرق خراسان است. در واقع، طی قرن چهارم هجری، پیروان این فرقه هنوز در نزدیکی ری و در آغاز قرن ششم هجری نیز در نواحی شرقی خراسان هم‌چون کش و نخشب و نیز دهاتی چند در حومه‌ی بخارا، می‌زیستند (۹۹). اگرچه مزدکیان در دوره‌ی اسلامی جنبش و قیام خطرناکی به‌وجود نیاوردند، لیکن آراء و باورهای مزدکی،

الهام بخش شورش فرقه‌های متعددی شد و می‌توان گفت که از اواسط قرن هشتم هجری "مزدکی‌گری" به صورت وزنه‌ای سیاسی در ایران قد علم کرده بود (۱۰۰). مشهورترین حرکت‌های مرتبط با باورهای مزدکی، قیام «سنباد نیشابوری» در دوران خلافت منصور و «خرمدینان» (۱۰۱) در ۱۹۲ هجری است. «سنباد» نخست در زمره‌ی پیروان ابومسلم بود و پس از قتل وی مدعی زنده‌بودنش گشت و گفت که ابومسلم به صورت کبوتری سفید درآمده و با مزدک و مهدی در حصارى از مس نشسته است (۱۰۲). آشکار است که این ادعاهای سنباد برای جذب توأمان شیعیان، هواداران ابومسلم و نیز مزدکیان طراحى شده بود و به‌رحال نشانی از حضور مؤثر مزدکیان در خراسان، و کوشش حساب‌شده‌ی «سنباد» برای بهره‌گیری از آنان است (۱۰۳). درباره‌ی خرم‌دینان و رهبر آنان «پاپک» نیز مکتوبات فراوانی وجود دارند که جملگی نشان از تداوم برخی از باورهای مزدکی در ابتدای قرن سوم هجری دارند. نکته‌ی بسیار مهمی که درین جا باید به آن اشاره کرد، دلایل اوج‌گیری باورهای مزدکی در سرآغاز دوران عباسیان است. مهم‌ترین عامل این امر را باید در منش استثنایی ابومسلم دید که با سیاستمداری و حتی تلؤن مزاجی، همه‌ی دشمنان امویان - از جمله زرتشتیان و مزدکیان - را بر گرد خود، متفق ساخت و به‌خاطر منافع عباسیان، حتی با مرتدان و مشرکان هم‌نوایی نشان داد؛ در نتیجه برای مزدکیان این امکان فراهم آمد که برای نخستین بار - پس از سرکوبی‌شان توسط انوشیروان - زندگی مخفی را ترک گویند و باورهای‌شان در میان مردم منتشر کنند (۱۰۴).

۶) بوداییان

شرق و شمال‌شرق ایران از دوران ساسانیان در معرض توسعه‌ی روزافزون بودیسم بود. در واقع مقارن اسلام، دین بودایی افغانستان را فتح کرده بود (= بتهای عظیم بودا در بامیان همچنان برپاست) و با سرعت به درون سرزمین ایران رسوخ می‌کرد. دوام دین بودایی درین نواحی تا دیر زمانی پس از استیلای اسلام طول کشید. مثلاً در بخارا، اهالی شهر چهار مرتبه از اسلام برگشته و مجدداً بودایی شدند و حتی پس از آن که قتیبه‌بن مسلم در سال ۹۴ هجری شهر را فتح کرد و بیشتر اهالی مسلمان شدند، باز هم اقلیتی از بوداییان - آن‌هم تا قرن چهارم هجری - درین شهر دوام آوردند (۱۰۵). نیز در بلخ یکی از مهم‌ترین معبد‌های بودایی - موسوم به نوبهار - تحت تولیت خاندان برامکه و مورد احترام مردمان - و حتی پیروان سایر ادیان - بود (۱۰۶). در شهر «مرو» نیز مذهب بودیسم رسوخی به تمام یافته بود و همان‌طوری که پیش‌تر اشاره شد، بقایای معبدی بودایی در مرو به دست باستان‌شناسان کشف گردیده که نشان از حضور این دین در فرجام کار ساسانیان دارد (۱۰۷). به هر صورت، دین بودایی به هنگام مسافرت امام رضا علیه السلام، در سرآغاز قرن سوم هجری، هم‌چنان نقش‌آفرینی می‌کرده و اندیشه‌های خاص آن، در باورهای مردمان بی‌تأثیر نبوده است. شاهی که بر این مدعا می‌توان آورد، پرسش‌هایی است که در مرو از امام رضا علیه السلام راجع به صحت یا سقم «تناسخ» می‌شده است (۱۰۸).

۷) ادیان ابتدایی

تاریخ ایران شرقی یا آسیای میانه پر است از تاخت و تازهای بیابان‌گردان از شمال و مشرق که به تدریج این نواحی را از عنصر ایرانی خالی کردند (۱۰۹). امواج عظیمی ازین مردمان، همواره در طول تاریخ از طریق فلات ایران به سمت غرب حرکت می‌کردند؛ مثل هونها که چند پادشاه ساسانی را خراج‌گذار خود کردند و یا ترکان و مغولان که سرانجام جهانی را پیمودند. اینان به همراه خود انواعی از ادیان و باورهای بدوی چون توت‌مپرستی (۱۱۰) و آئیمیس (۱۱۱) را به ارمغان می‌آوردند. آشکارست که اگر دین و فرهنگ اسلامی توانمند نمی‌بود، این بدویان زردپوست، آنرا ریشه‌کن می‌ساختند و این واقعیتی است که نشان می‌دهد نقش خراسان اسلامی و شیعی در هضم و تحلیل بدویان، بسیار اساسی بوده است.

۸) ادیان هندی

شرق ایران از دیرباز در معرض فرآیند مبادلات تجاری و فرهنگی با تمدن‌های درّهی سند بوده است. رسوخ فرهنگ هندی در شرق ایران را حتّی امروزه هم می‌توان در موسیقی مرسوم در سیستان و بلوچستان مشاهده کرد. هم‌چنین با غلبه‌ی اسلام، کانونهای زرتشتی در هند اهمّیتی بیش از پیش یافتند و رابطه‌ی این کانون‌ها با زرتشتیان ایران، با خود تبادلات فرهنگی بیشتری را میان ادیان هندی و فرهنگ ایرانی، به ارمغان آورد. به‌هرحال مقارن فتح ایران، شهرهایی چون غزنه و کابل تحت نفوذ فرهنگ هندی قرار داشتند و نیز کاوش‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهد که در بگرام و نواحی جنوبی افغانستان رسوخ هندوئیسم بسیار جدّی بوده است (۱۱۲).

۹) فرق اسلامی

قسمت اول

بیش‌تر درگیری‌ها و اختلافات فکری در درون سرزمین‌های اسلامی، همواره در خراسان بزرگ انعکاسی می‌یافتند؛ و این که در زمان اقامت امام رضا علیه السلام در مرو، سوالات بی‌پایانی از ایشان راجع به مباحثی چون «جبر و اختیار» (۱۱۳) یا «حادث یا قدیم بودن عالم» (۱۱۴) یا «قضا و قدر» (۱۱۵) می‌شده، نشان می‌دهد که عطش فراوانی نسبت به این موضوعات در آن‌جا وجود داشته است. به‌علاوه، خراسان بزرگ از دیرباز پایگاه انواع فرقه‌ها و دسته‌هایی شده بود که به‌هیچ روی در نواحی مرکزی تحمّل نمی‌شدند که برجسته‌ترین مثال اینان، «خوارج» هستند که حکایت جدایی‌شان از اصحاب امام علی علیه السلام شهرت دارد. در واقع، شرق ایران و به‌ویژه سیستان، از دیرباز به‌صورت پناهگاه خوارج درآمده بود که از بین‌النهرین به دورترین مرزهای امپراطوری اسلامی گریخته بودند. اولین پیشروان آنان، حتّی قبل از آنکه این کیش و آیین استحکام و قوام یابد، در سال ۳۶ هجری به‌رهبری حسکه‌بن عتاب تا زرننگ (= مصب رود هیرمند) پیشروی کردند، اما چون وجودشان برای قشون پادگان سیستان مخاطره داشت، سرداری که از طرف امام علی علیه السلام به آنجا گسیل یافته بود، ایشان را از میان برداشت (۱۱۶). با این وصف، از قرن دوم هجری، سیستان عمده‌ترین کانون حضور خوارجیان گشته و تا چند صد سال بعد، قیام‌های فراوانی توسط آنان به‌راه انداخته شد (۱۱۷). خوارج، تا حدود سی سال پس از ظهورشان، کمابیش به‌صورتی یک‌پارچه بودند، لیکن به‌تدریج در میان آنان فرق گوناگونی به‌وجود آمد؛ فرقه‌هایی چون «ازارقه»، «صفریه»، «اباضیه»، «بهیسیه»، «عطویه»، «ثعالبه» و «عجارده»، که این آخری - یعنی عجارده - پیروان عبد الکرم بن عجرد بودند و در منطقه‌ی عمومی سیستان، نقش آفرینی کردند (۱۱۸). نکته‌ی جالب‌توجه این که یکی از فرق منشعب از عجارده که «میمونیه» نامیده می‌شود، در اتراج با باورهای زرتشتی رایج در شرق ایران، ازدواج با محارم را مجاز می‌شمردند (۱۱۹)؛ و نیز گفته‌اند که فرقه‌ای از اینان به‌نام «شبیبه» در امر خلافت میان زن و مرد فرقی نمی‌گذاشتند (۱۲۰). به‌هرحال، مقارن حضور امام رضا علیه السلام در مرو، مرکز اصلی خوارج در سرحدات شرقی خراسان بود و این همان جایی است که در آن، قیام بزرگ و دامنه‌دار خوارج به رهبری حمزه‌بن آذرک - یا حمزه بن عبدالله - از سال ۱۷۵ تا ۲۱۳ هجری به‌طول انجامید (۱۲۱). دیگر فرقه‌ای که باید از آنان یاد کرد، «زیدیه» هستند. زیدیان، کسانی بودند که پس از شهادت امام سجاد علیه السلام، به امامت زید بن علی بن الحسین علیهم السلام قایل شده و رجحان امام محمدباقر علیه السلام بر این امر را نپذیرفتند. گفته‌اند که زید بن علی از خطبای به‌نام بنی‌هاشم و شاگرد واصل بن عطاء غزّال، پیشوای معتزله بود و ازین‌رو، زیدیه در شمار اهل اعتزال درآمدند (۱۲۲). اینان در موارد بی‌شماری با شیعیان - به‌ویژه امامیه - اختلاف نظرهای اساسی داشتند؛ از جمله این که: از لعن

شیخین؟ امتناع می‌کردند، متعه را حرام می‌دانستند، تقدّم امامت مفضول بر فاضل را مجاز می‌شمردند، خروج و قیام را شرط امامت می‌گفتند، به دو اصل عصمت و رجعت امام باور نداشتند، مهدویت و تقیه و بداء را منکر بودند و... الخ (۱۲۳). حضور فیزیکی اینان در خراسان، خصوصاً پس از شهادت زید بن علی علیهما السلام، قابل توجه بود (۱۲۴) و همین امر می‌تواند توجیه‌کننده‌ی قیام یحیی بن زید در این ناحیه باشد (۱۲۵). به هر حال، اندیشه‌های زیدی در تمام ممالک اسلامی اثرگذار بودند. نکته‌ی درخور تعمق این که در بیش‌تر روایات شیعه، شخص زید بن علی بن الحسین علیهم السلام از چنین گرایشاتی به دور قلمداد شده و در آنها، ائمه‌ی اطهار مقصد او را از قیام، بازگرداندن خلافت به اهل بیت دانسته‌اند (۱۲۶). لیکن با گذشت زمان، اندیشه‌های زیدی به سمتی پیش رفت که دیگر کم‌تر قرابتی با تشیع اثنی‌عشری داشت. در هنگام سفر امام رضا علیه السلام به مرو، جنبش زیدی، پایگاهی مستحکم در شمال ایران داشت که تا قرن‌ها پایداری نشان داد. علاوه بر فرقه‌های مخالف دولت عباسی، باید از حضور تشیع عباسی در خراسان هم یاد کرد که به واقع پیروزی خود را مدیون همین خراسانیان که به رهبری ابومسلم بود می‌دانستند. تشیع عباسی در سال صدم هجری و به رهبری محمد بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، با شعار زیرکانه‌ی «الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم» پا گرفت. اینان با مخفی کردن تبت اصلی خویش در نیل به قدرت، همراهی علویان را به دست آوردند و وانمود کردند که می‌خواهند خلافت را به یکی از اولاد حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله وسلم بپردازند. رهبر عملی اینان نخست بازرگانی ایرانی به نام «بکیر بن ماهان» و سپس ابومسلم خراسانی بود. عباسیان بعدها مدعی شدند که اولاد علی بن ابیطالب علیهما السلام به نفع آنان، از خلافت صرفنظر کرده‌اند و به این بهانه قدرت را به کف گرفته و البته بلافاصله با قساوتی بیش‌تر از امویان به کشتار علویان دست زدند (۱۲۷). ناگفته پیداست که با کشته‌شدن ابومسلم به دست منصور عباسی، جماعت زیادی از هواخواهان او، از عباسیان روی گردان شدند؛ با این وصف تشیع عباسی در تعارض با دیگر فرقه‌های اسلامی و به عنوان آیین رسمی کشور اسلامی، در همه جا و از جمله خراسان، قویاً تبلیغ می‌شد.

«امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان»

در بخش‌های قبلی دیدیم که تمام آن دلایل که راجع به واقعیه‌ی ولایتعهدی آورده شده، نقص یا نقضی دارد؛ و نیز مشاهده کردیم که شرایط بحرانی عجیبی از حیث تنوع فرقه‌های دینی گوناگون در منطقه‌ی عمومی خراسان بزرگ، حاکم بوده است. راقم این سطور، ضمن این که به هیچ‌روی قصد طرد و نفی نظریات متقدمان را ندارد، معتقد است که رمز و راز سفر امام رضا علیه السلام را می‌توان در چارچوب همان بحران دینی شرق ایران و کوشش حضرتش برای به سامان رسانیدن آن، تفسیر کرد. آن‌چه که ما را در چنین نگرشی مجاب می‌کند، گفتار خودِ امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام، در هنگام سفر خراسان است؛ آن‌جا که می‌فرمایند: «خداوندا! تو میدانی که مرا اکراه نمودند و به ضرورت این امر را اختیار کردم... خداوندا! عهدی نیست جز عهد تو و ولایتی نمی‌باشد مگر از جانب تو؛ پس توفیق ده مرا که دین ترا برپا دارم و سنت پیغمبر تو را زنده بدارم. همانا تویی مولی و یاور من، و چه نیکو مولا- و یآوری هستی.» (۱۲۸) بلی، امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام برپاداشتن «دین خدا و سنت پیامبر» را رسالت سفر خویشتن شمرده و این سخن، شباهتی تأمل‌برانگیز - و بلکه حیرت‌آور - با جمله‌ی معروف حضرت سیدالشهداء علیه السلام، در وقت عزیمت به کربلا دارد؛ آن‌جا که در وصیت مشهور خود به محمدحنفیه فرمودند: «و همانا برای اصلاح امت جدّم بیرون شدم، می‌خواهم دین را رواج دهم و از منکرات جلوگیری کنم» (۱۲۹). راستی از چه رو امام رضا علیه السلام، سفر به خراسان را با برپای داشتن دین خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پیود داده‌اند؟ چه وجه تشابه یا ارتباطی میان این دو وجود دارد؟ حرکت کربلایی امام حسین علیه السلام در مواجهه با بی‌دینی و بدعت‌گذاری یزید و امویان فاسد بود و ثمرات آن البته بر همگان معلوم است؛ لیکن موضوع سفر خراسان چه تناسب یا تشابهی با واقعیه‌ی کربلا از حیث عنصر «دینمداری امام» دارد؟ از این جاست

که به مجالس مناظره‌ای می‌رسیم که به ابتکار مأمون، میان علمای ادیان و مذاهب گوناگون برپا می‌گشت و در آن‌ها، امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام با نهایت فصاحت و بلاغت، میراث جدّ بزرگوارشان را در مقابل اشکال تراشی‌های دیگران، محافظت کردند و به‌مدد علم و دانش بی‌منتهای خود، کمر عالمان برگزیده‌ی ادیان مختلف را بر خاک تسلیم رساندند. شرح این مناظرات در کتاب‌ها وجود دارد (۱۳۰) که این مختصر را مجال پرداختن به آن نیست، اما از سخن امام رضا علیه السلام این قدر معلوم است که ایشان به آن جلسات مناظره چشم داشته و می‌دانسته‌اند که در «مرو» با ارباب ادیان دیگر، مباحثه خواهند داشت. پیش از پرداختن به اهمیت آن مجالس مناظره و چگونگی اوضاع دینی در خراسان آن دوران، لازم است تا نخست به این پرسش پاسخ داده شود که مقصد مأمون از تشکیل چنان مجالسی چه بوده است؟ آیا همان‌طوری که برخی گفته‌اند، تخفیف و توهین به امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام هدف اصلی این خلیفه‌ی عباسی بوده است؟ و این که با محکوم شدن امام رضا علیه السلام در آن مجالس، شأن و اعتبار حضرتش در میان عموم مردم خصوصاً شیعیان خدشه‌دار شود؟ (۱۳۱) به باور راقم این سطور، این چنین تحلیلی از رویداد مناظره امام علیه السلام با علمای ادیان دیگر، منتهای بی‌سلیقگی را می‌رساند؛ چه معلوم است که به‌هر حال درماندگی "ولیعهد رسمی دولت عباسی" در مواجهه با پرسش‌های علمای دیگر ادیان، مستقیماً به منزله‌ی از سگ افتادن مشروعیت و اعتبار این دولت - و هم‌چنین دین اسلام - در چشم پیروان ادیان دیگر بود؛ و پر واضح است که اگر مأمون پیشاپیش از غلبه‌ی قطعی امام علیه السلام اطمینان نمی‌داشت، دولتی را که با برادرکشی به کف آورده بود، در چنان داوی (۱۳۲) نمی‌گذاشت.

قسمت دوم

به عبارت دیگر، برای پذیرش این نظریه که هدف مأمون از آن مناظرات، تخریب چهره‌ی مقبول امام رضا علیه السلام در نزد مردم بوده، مستلزم یک شرط اولیه است و آن این که مجالس مذکور فقط با حضور علما و متکلمان اسلامی تشکیل می‌شد؛ زیرا شکست امام رضا علیه السلام در مقابل علمای ادیان غیراسلامی، ضربه‌ی بزرگ بر پیکر حکومت مأمون بود که کشورگشایی در شرق را در سر داشت. از طرف دیگر، باید توجه داشت که در هر حال با وجود امر ولیعهدی، شکست امام رضا علیه السلام در آن مناظرات، چه در مقابل علمای اسلامی و چه در مقابل نامسلمانان، ثمری جز خسران و تمسخر برای مأمون به ارمغان نمی‌آورد که با وجود آن همه مخالفت‌ها، امام رضا علیه السلام را جان‌شین خود ساخته بود. (این نکته به‌ویژه هنگامی خودنمایی می‌کند که نامه‌ی محمد امام و سیاست نگاه به شرق عباسیان را به یاد آوریم). در واقع نکته این جاست که مأمون خود مردی دانشمند بوده و شخصاً بر سرآمد بودن حضرت رضا علیه السلام اعترافی آشکار داشته است. از این خلیفه‌ی نابکار عباسی جملاتی باقی مانده که نشان می‌دهد او بر رجحان علمی و دینی بی‌گفتگوی حضرتش واقف و معترف بوده است. از جمله او خطاب به رجاء بن ابی ضحاک که مأمور آوردن امام علیه السلام به مرو گشته بود، گفت: «... بلی ای پسر ابی ضحاک، او بهترین فرد روی زمین، دانشمندترین و عبادت‌پیشه‌ترین انسانهاست...» (۱۳۳) پس نمی‌توان گفت که مأمون چندان نسبت به مقام شامخ امام علیه السلام ناآگاه بوده که نمی‌دانسته کسی را یارای مناظره با ایشان نیست. به‌علاوه از منابع تاریخی برمی‌آید که آن حضرت از همان دوران اقامت در مدینه، به دانایی و دانشمندی، شهرتی عالم‌گیر داشته‌اند. از جمله این که: شیخ طبرسی از ابوالصلت هروی نقل کرده که گفت: «ندیدم عالمتری از علی بن موسی الرضا علیهما السلام و ندیدم عالمی مگر آنکه شهادت داد بمثل آنچه من شهادت داده‌ام... و شنیدم از آنحضرت که می‌فرمود من می‌نشستم در روضه‌ی منوره و علماء در مدینه بسیار بودند و هرگاه از مسئله عاجز می‌شدند، جمیعاً به من رجوع می‌کردند و مسائل مشکله‌ی خود را برای من می‌فرستادند و من جواب می‌گفتم» (۱۳۴). این گونه، درست نیست که گمان کنیم مأمون آن جلسات مناظره را برای محکوم کردن امام علیه السلام و کاستن از محبوبیت ایشان تشکیل می‌داده است؛ چه همان‌طوری که گفته آمد، این امر ارکان دولت او را در مخاطره‌ای سخت می‌انداخت. این مأمون البته خیبت مردی بود که در کارها

حیله و خدعه و نیرنگ بی‌شمار داشت، لیکن چنین می‌نماید که در وقت خلافت او، امپراطوری عباسی، به‌ویژه از جانب مرزهای شرقی، سخت در مخاطره بوده؛ زیرا اساساً این ناحیه - یعنی خراسان و ماوراءالنهر - از دیرباز، پناهگاه ناراضیان و مرتدان و مخالفانی گشته بود که در تلاش برای رهایی از ضربت بغدادنشینان، دورترین مرزها را برگزیده بودند. اگر بار دیگر به بخش «شرق: رزم‌گاه ادیان» نظری بیفکنیم، هم از تنوع یا رواج حیرت‌آور ادیان و باورهای غیراسلامی درین ناحیه، شگفت‌زده خواهیم شد؛ و هم راز آن مجالس مناظره را درمی‌یابیم. در واقع به باور راقم این سطور، دلیل تداوم اقامت مأمون در خراسان آن‌هم پس از غلبه بر امین، بحران عظیمی بود که در خراسان بزرگ جریان داشت و چنان افتاده بود که خلیفه به تن خویش بر رفع مخاطات همت گمارد؛ همان‌طوری که هارون‌الرشید نیز دو باری به این ناحیه رفت تا شخصاً با دشمنان - اعم از شیعیان و مرتدان - نبرد کند (۱۳۵). ازین منظر، درخواست مصرانه‌ی مأمون برای آمدن امام علیه السلام به «مرو»، ناشی از آن بود که او دریافته بود در مواجهه با جمعیت کثیر کافران و پیروان دیگر ادیان که سخت در پی اشکال کردن بر اسلام و قیام علیه حکومت بودند، ناتوان است (۱۳۶) و در عین حال از مانور ولایتعهدی مقصدی خاص را در چشم داشت که به آن خواهیم پرداخت. در واقع مأمون در چارچوب سیاست نگاه به شرق، سیر آن داشت تا خود را از حیث دینمداری به مرتبه‌ای ارتقاء دهد که بتواند از نیروی نهفته در خراسان بزرگ، بهره برداری کند و در عین حال نیک می‌دانست که کار خراسانیان، دیگر با ضربت شمشیر و کشتار مخالفان، راست نمی‌آید. او در عرصه‌ی مناظرات کلامی و علمی، از آن درجه از هوشمندی بهره داشت که بداند درافتادن با علمای ادیان مختلف، بیش از همه از امام رضا علیه السلام برمی‌آید که در جمیع جهات، سرآمد اهل علم بود. از طرف دیگر، این سیاست نابکار می‌دانست که غلبه‌ی امام رضا علیه السلام بر علمای ادیان مختلف وقتی برای حکومتش ثمر خواهد داشت که حضرت رضا علیه السلام جزیی از اجزای این حکومت تلقی شود و این گونه پیروزی امام علیه السلام می‌توانست سبب افزایش مشروعیت حکومت مأمون قلمداد گردد. این امر را می‌توان مهم‌ترین راز تحمیل ولایتعهدی دانست (۱۳۷) و اندیشید که مأمون با این کار می‌خواسته در عین بهره‌برداری از علم بی‌منت‌های امام علیه السلام، مخالفان منکوب شده در مباحثات را به اردوگاه طرفداران خود ملحق کند. به عبارت دیگر، باید توجه داشت که برای پیروان سایر ادیان، اختلافات و درگیری‌های علویان و عباسیان، آن‌چنان مهم نبود که معیار قضاوتشان راجع به اسلام قرار بگیرد. جزیه‌دهندگان، عملاً با دولت عباسی طرف بودند که مظهر و نماد اسلام - در شکل حاکم آن - محسوب می‌شد. در نتیجه، در چشم‌انداز آنان، کشف رمز و راز پذیرش ولایتعهدی توسط امام رضا علیه السلام نمی‌توانست مطرح باشد؛ بلکه برای آنان، موضوع در کمال سادگی عبارت بود از مناظره با ولیعهد رسمی دولت اسلامی؛ که غلبه بر او، ساقط شدن دولت عباسی - و نیز اسلام - از هر گونه مشروعیت دینی و سیاسی و حکومتی را به ارمغان می‌آورد؛ و تسلیم شدن به او، به پای همان دولت عباسی نوشته می‌شد. پس به این ترتیب، اگر امام رضا علیه السلام توانسته باشد که به‌نوعی میان خود و دولت عباسی افتراقی را القاء نمایند، آن‌گونه که پیروزی‌شان به پای اسلام و تشیع - و نه عباسیان - نوشته شود، این امر را باید دستاورد ذکاوتی بی‌بدیل و استثنایی دانست؛ و این دقیقاً همان نکته‌ای است که برتری منش امام رضا علیه السلام را بر چشم‌ها می‌نشانند، زیرا امام رضا علیه السلام، پیش از آن جلسات مناظره، وجهه‌ی همت خود را نیل به همین مهم قرار داده بودند و دقیقاً به آن نیل شدند: «چون [مأمون ببیند که با اهل تورات با توراتشان و با اهل انجیل با انجیل‌شان و با اهل زبور با زبورشان و با صابئین به عبری و با زرتشتیان به فارسی و با رومیان به رومی و با هر فرقه‌ای از علماء به زبان خودشان بحث می‌کنم، و آن‌گاه که همه را مجاب کردم و در بحث بر همگی پیروز شدم و همه آنان سخن مرا پذیرفتند، مأمون خواهد فهمید که آن‌چه درصددش می‌باشد، شایسته‌ی او نیست، درین موقع است که مأمون پشیمان خواهد شد...» (۱۳۸) به سخن دیگر، امام رضا علیه السلام با هوشمندی و درایت، پیش‌گویی کردند که محکومین آن جلسات به‌جای تأیید دولت مأمون در مقام حکومت اسلامی، به اعلمیت و رجحان شخص ایشان واقف خواهند شد و پیشاپیش اعلام کردند که با تحقق این امر، مأمون از کردارش پشیمان خواهد گشت. اما مع الاسف، این حدیث در بسیاری از منابع به گونه‌ای

دیگر تعبیر شده، آن چنان که گویا مأمون از برگزاری جلسات مناظره، محکومیت امام رضا علیه السلام را آمید داشته است (۱۳۹). باری، به بحث اصلی باز می گردیم: می توان دید که عزیمت امام علیه السلام به خراسان که پس از ابرام و اصرارهای فراوان، حرکتی سترگ و عظیم و پرفایده برای سامان دادن به وضع اعتقادی ناحیه‌ای بود که می توان آن جا را «رزم گاه ادیان» دانست؛ و در عین حال، مخالفت های مکرر امام علیه السلام با سفر خراسان و یادآوری چندین باره ی فرجام ناخوش آن، که در عمل حساب ایشان را از حکومت بنی عباس جدا کرد، حرکتی بسیار مؤثر برای بی خاصیت کردن تدبیرهای مزورانه ی مأمون بود. به عبارت دیگر، با پیشنهاد ولایتعهدی از سوی مأمون، امام رضا علیه السلام با دو مسأله ی بغرنج رو در رو شدند: از یک طرف منتفی کردن این سفر، به منزله ی خالی ماندن عرصه ی متشیت خراسان از حجت خدا و توسعه ی بحران دینی آن ناحیه می بود، و از طرف دیگر قبول دعوت مأمون ممکن بود که به کامیابی او از حیث کسب مشروعیت برای حکومتش منتهی شود. امام علیه السلام در مقابل این هر دو از جان مبارک خود مایه گذاشت و ضمن انجام مانورهای هوشمندانه‌ای برای رسوا کردن مأمون، آن مناظرات را کاملاً به سود تشیع - و نه حکومت عباسی - خاتمه دادند و این گونه کاری سترگ در جهت احیای دین جد خود به انجام رساندند که در هیچ توصیفی نمی گنجد. به این ترتیب، واقعه ی سفر امام رضا علیه السلام، امری عادی و صرفاً درچارچوب ابرام و اجبار مأمون قابل تحلیل نیست. در واقع، بر مبنای اندیشه های شیعی، امام رضا علیه السلام به عنوان حجت خدا بر زمین، با سفر به خراسان به نبرد با کفر و الحاد شتافتند و آنچه در تاریخ به عنوان اجبار مأمون آورده شده، هر چند که شرط لازم برای این امر است، لیکن به هیچ وجه نمی تواند به عنوان شرط کافی تلقی شود. اگر حکمت و عزت و اصل دینمداری امام در کار نمی بود، امام علیه السلام می توانست با مأمون طور دیگری سلوک کند، اما علی بن موسی الرضا علیهما السلام، امام و پیشوا و مقتدای مسلمین بود و همو با ایثار جان به مقابله و مباحثه با اعظم علمای کفر رفت و پشت همه ی آنها را به خاک رساند (۱۴۰) و دقیقاً از همین روست که در روایات علی بن موسی الرضا علیهما السلام، به عنوان عالم آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم معرفی شده اند (۱۴۱) و درست به همین خاطر، در زیارت مخصوصه، حضرتش با عبارت «ولی دینک، القائم بعدلک و الدّاعی الی دینک و دین آباءه» وصف گشته اند. آری، در اثر حضور عالم آل محمد علیه السلام بود که در خراسان یکی از پویاترین کانون های علوم اسلامی و مخصوصاً شیعی پا گرفت، کانونی که بعدها در حراست اسلام و تشیع نقشی حیاتی ایفاء کرد. برای درک اهمیت موضوع بیاد بیاورید که بسیاری از وزرای ترکان و مغولان، شیعیانی بودند که ازین کانون پرفیض بهره بردند و با کنترل و هدایت این مهاجمین بدوی، جهان اسلام و تشیع را از ویران گری و کشتار آنان حفظ کردند. پس، بیهوده نیست که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله وسلم، امام رضا علیه السلام را پاره ی تن خود نامیدند (۱۴۲) و اهمیت این امر از آنجا معلوم می شود که بجز ایشان، تنها و تنها حضرت علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام به صفت «بضعه منی» وصف شده اند. بنابر آنچه گذشت و در یک جمع بندی می توان گفت که یکی از مهم ترین وجوه زندگانی ائمه ی اطهار علیهم السلام، دینمداری و محوریت مذهبی آنان است؛ به گونه ای که در هر رویداد و حرکتی، امام علیه السلام، ارجحیت را به صیانت از دین اسلام و مذهب تشیع می دهد. این رویکرد، چه در جنگ و چه در صلح به یکسان قابل دریافت است و ازین منظر، میان صلح امام حسن علیه السلام با خیزش امام حسین علیه السلام تفاوتی نیست. امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام نیز در همین چارچوب، و در شرایط خاص دوران شان، برای حراست از "دین" قیام کردند و با بنیاد نهادن یکی از پویاترین کانون های شیعی در خراسان، دین را از خطر انحرافات قبلی و بعدی رهایی بخشیدند.

تأملی بر چرایی پذیرش ولایتعهدی مأمون توسط امام رضا علیه السلام

بی گمان، در چرایی پذیرش ولایتعهدی توسط امام علیه السلام نیز کاستی های مهمی رفته است؛ خاصه آن جا که آورده اند مأمون امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام را به مرگ تهدید کرد و ایشان از بیم جان، تکلیف مأمون برای ولایتعهدی را گردن

نهادند (۱۴۳)... این گفته که مع‌الاسف در برخی منابع، همواره تکرار می‌شود، سخت نامقبول است؛ چرا که واقعاً نمی‌توان قبول کرد که وجودِ پرفیض و با عظمتی که حجت خداوند بر زمین قلمداد می‌شود، صرفاً و تنها از روی هراس، چنان تکلیفی را بپذیرد؛ که اگر فقط بیم و پرهیز از افتادن در مهلکه، ملا-کِ تصمیم‌گیری اثمی اظهار می‌بود، حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیهما السلام، هر آینه با یزید بیعت می‌فرمود و حماسه‌ی کربلا هرگز آفریده نمی‌شد. بنابراین، شایسته و معقول نیست که تن‌دادنِ امام رضا علیه السلام به ولایتعهدی مأمون و سفر خراسان را چنان ساده‌انگارانه تحلیل کنیم که باری، موجب وهن مقام امامت نیز بشود. البته ممکن است که بر راقم این سطور خرده گرفته شود که آن روایت‌ها که از امام رضا علیه السلام منقول است و بر اساس آن‌ها امام علیه السلام هراس از کشته‌شدن را دلیل‌پذیرشِ ولایتعهدی آورده‌اند، چیست؟ در پاسخ به این اشکال، باید به نکاتی اشاره کرد که البته در نتیجه‌ی همان "غلبه‌ی گفتمان نوحه‌گرایانه بر نگرش آگاهانه‌ی علمی - "که در مقدمه آوردیم - مورد بی‌اعتنایی بوده است: نخست: آن دسته از احادیثی که از امام رضا علیه السلام دایر بر اجبار ایشان در پذیرش ولایتعهدی و به‌خاطر پرهیز از مهلکه، نقل شده، همه در پاسخ به کسانی بوده که با اشاره به زهد و انزواطلبی امام علیه السلام، متعجبانه، بر این کار اشکال کرده‌اند؛ و معلوم است که امام علیه السلام در آن‌ها، به فراخور حال پاسخ گفته‌اند. به‌عنوان مثال، آورده‌اند که ریّان بن صلت در مقام پرسش، به امام علیه السلام عرض کرد که: «شما با کمال زهد و پارسایی که اظهار می‌دارید، ولایتعهدی مأمون را پذیرفته‌اید؟» که حضرتش در مقام پاسخ فرمودند: «خدا خود می‌داند که من تا چه حدّ این کار را نمی‌پسندیدم؛ ولی وقتی امر دایر شد میان قبول این امر و کشته شدن، آن را بر قتل نفس برگزیدم.» (۱۴۴) دوّم: حضرت رضا علیه السلام، همواره و بلافاصله در دنبال این دست سخنان، قیاسی مابین خویش و حضرت یوسف علیه السلام نموده‌اند که بس در خور تعمّق است: «آیا نمی‌دانند که یوسف پیامبر بود و چون اقتضاء کرد به پادشاه مصر گفت: "اجعلنی علی خزائن الارض، ... مرا هم ضرورت و ناچاری، با کمال اکراه و ناخوشی به این کار کشید، و پس از این که مشرف به هلاک بودم، آن را به اکراه پذیرفتم و درین کار داخل نگشتم، مگر مانند کسی که از آن خارج شده باشد.» (۱۴۵) سوّم: از امام رضا علیه السلام احادیث متعددی در دست است که طی آن‌ها حضرتش به صراحت از شهادت خود در خراسان خبر داده‌اند: «به خدا سوگند، پدرم از نیای گرامی‌اش از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، برای من حدیث کرد که من در زمان تو [=مأمون] مسموماً از دنیا می‌روم و مظلوم کشته می‌شوم...» (۱۴۶) بنابراین، از یک‌طرف امام علیه السلام نپذیرفتنِ ولایتعهدی را با امر خطیری چون «قتل نفس» مقایسه کرده‌اند، و از طرف دیگر، صراحتاً شهادت خویش را در خراسان خبر داده‌اند. آن چه که در مابین این دو، سخت جلب توجه می‌کند، قیاس با وضعیّت حضرت یوسف علیه السلام است. رمز این مقایسه چیست؟ نه این که یوسف مردم را از قحطی نجات داد و امام علیه السلام از تشنگی آراء و ناآگاهی در دین؟ جالب توجه این که یوسف علیه السلام - هم‌چنان که از قرآن برمی‌آید - خود، ریاست بر کشاورزی مصر را پذیرفت، چون در آن کار نفعی برای مردمان می‌دید؛ آیا جز این است که امام رضا علیه السلام با به‌کارگیری این تمثیل، می‌خواسته‌اند به همان ترتیب، به دستاوردهای ولایتعهدی خویش برای توده‌های مردم، اشاره کنند؟ نکته‌ی دیگری که حجت را بر ما تمام می‌کند، حدیثی بسیار در خور تعمّق از امام رضا علیه السلام است که در آن، حضرتش در مقابل پرسش شخصی به‌نام محمدبن عرفة، نوع اجباری را که منجر به قبول ولایتعهدی مأمون شد، چنین وصف فرموده‌اند: «همان چیز که جدّم امیرالمؤمنین را واداشت که در شورا (=شش نفری) شرکت نماید.» (۱۴۷) معلوم است که حراست از کیان اسلام، تنها انگیزه‌ی حضرت علی علیه السلام در مماشات با غاصبین بود و درست به همین ترتیب بود که امام رضا علیه السلام نیز سفر به خراسان و ولایتعهدی را پذیرفتند تا با بهره‌گیری از این موقعیّت، به رفع و رجوع شبهات پردازند. به این ترتیب آشکار می‌شود که برای امام رضا علیه السلام امر شهادت در هر صورتی مسلم می‌نموده است، لیکن ایشان با درک عمیق از موقعیّت خویش، ولایتعهدی را به جهاتی قابل مقایسه با قصه‌ی یوسف و عزیز مصر یا موضوع شرکت امیرالمؤمنین علیه السلام در شورای شش نفره، پذیرفته‌اند. از این هر دو تمثیل، فقط یک نتیجه مستفاد

می‌شود و آن یاری رساندن به مردم و حفظ کیان اسلام است؛ نه بیم و پرهیز از مرگ.

فرجام

بر اساس آنچه گذشت، دیدیم که در توجیه و تعلیل سفر امام رضا علیه السلام و پذیرش ولایتعهدی، بیش‌تر این تمایل در کار بوده که به نحوی امام رضا علیه السلام را از هرگونه پیرایه‌ی همکاری با حاکم ظالم عبّای، مبرا نشان دهند. این رویکرد - هم‌چنان که در نوشتار حاضر گذشت - اگر دستاورد تحقیق در منابع تاریخی باشد، بی‌گمان درست و به حقّ است؛ لیکن مع الاسف چنان افتاده که گرایش به تبرئتی امام علیه السلام، بر کنکاش در گواهی‌ها تقدّم پیدا کرده و چنان افتاده که حضرتش منفعلانه ناچار به قبول ولایتعهدی شده‌اند. این نحوه‌ی برخورد با موضوع، همان گفتمان نوحه‌گرایانه‌ای است که پیش‌تر از غلبه‌اش بر نگرش آگاهانه‌گرایانه داشتیم. اما، شاهی که می‌تواند استیلای گفتمان نوحه‌گرایانه در قضیه‌ی امام رضا علیه السلام را بیش از پیش نشان دهد، شیوه‌ای است که در بیش‌تر کتاب‌های زندگی‌نامه‌ی حضرتش وجود دارد. در اکثر قریب اتفاق این کتاب‌ها، شرح زندگانی امام رضا علیه السلام، پس از مناقشه‌ای بر سرِ هنگام تولّد ایشان و نام مادرشان، با دعوت مأمون و رخداد ولایتعهدی آغاز می‌شود، بی‌آن که به وقایع زندگی حضرتش در فاصله‌ی این دو رویداد اشاره‌ای گردد. شاید در ابتدا به نظر برسد که قلّت منابع، موجب این کاستی هستند، درحالی که به‌هیچ‌روی چنین نیست و در روایات، شرحی از مناظرات امام رضا علیه السلام در بصره و کوفه - مشابه آنچه بعدها در مرو گذشت - وجود دارد. در واقع، سال‌ها پیش از به قدرت رسیدن مأمون، امام رضا علیه السلام در سفری به بصره و کوفه، مناظراتی مفصّل با علمای ادیان مختلف - از یهودی و مسیحی گرفته تا معتزله و زرتشتی و حتی هندو - داشتند؛ و می‌توان اندیشید که این مناظرات، در جهان اسلامی شهرت و انعکاسی فوق‌العاده پدید آورده بود (۱۴۸). در واقع همین شهرت بود که سبب شد فضل‌بن‌سهل در آن نامه‌ای که از سوی مأمون به امام رضا علیه السلام نوشت، دلیل دعوت به مرو را، پاسخ‌گویی به ابهامات مسلمانان عنوان کند (۱۴۹). به عبارت دیگر، اگرچه برگزاری جلسات مناظره با علمای ادیان، برای مأمون حکم یک مانور سیاسی بدیع را داشت؛ لیکن در چشم‌اندازهای امام رضا علیه السلام، پاسخ‌گویی به ابهامات و راهنمایی پرسشگران، امر مسبوق به سابقه و یک رسالت اصیل می‌نمود که هیچ ربطی به سیاست و سیاستمداری نداشت. به این ترتیب، مأمون که در پی کسب وجهه‌ای متفاوت با نیاکانش بود و مشروعیتی نوین را طلب می‌کرد بر آن شد تا از مرتبت علمی امام رضا علیه السلام به سود هدفش بهره‌گیرد. او در عین حال اُمید می‌ورزید که با ولایتعهدی امام علیه السلام، فضای سیاسی داخلی را چندان و هم‌آلود کند که مخالفانش دچار سردرگمی و تشوّش هر چه بیش‌تری شوند. این گونه هم شد، هم عبّاسیان و هم علویان انقلابی دچار تفرقه‌ای شدید شدند. با این وصف، آن مشروعیتی که مأمون از قبل ولیعهد کردن امام رضا علیه السلام طلب می‌کرد، حاصل نیامد و این به زیرکی حضرتش بازمی‌گردد که با اتخاذ این تاکتیک‌های هوشمندانه، تمام نقشه‌های مأمون را نقش بر آب کردند: (۱) امام رضا علیه السلام در وقت خداحافظی از مدینه چنان عمل کردند که همگان بر عدم اخلاص مأمون و بی‌اطمینانی امام علیه السلام به او، واقف شدند. (۲) امام رضا علیه السلام در پذیرش ولایتعهدی نه فقط هر گونه اختیار اجرایی را از خود سلب کردند، بلکه هم‌چنین علناً فرجام ناخوش آنرا آگهی دادند. (۳) امام رضا علیه السلام در مناظره با علمای ادیان، نه فقط از هرگونه موضع‌گیری‌ای که به نفع دولت مأمونی تمام شود، احتراز کردند؛ بلکه در مواردی با اثبات نبوّت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و طرح آشکار مسأله‌ی اهل بیت، نتیجه‌ای خلاف انتظار مأمون را به ارمغان آوردند (۱۵۰). (۴) سند احادیثی که امام رضا علیه السلام روایت می‌کردند، به شکل منحصر به فردی، اکثراً به صورت سلسله‌ای از نیاکانشان بود که نهایتاً به حضرت محمّد صلی الله علیه و آله وسلم، جبرائیل و خداوند، ختم می‌شد. به این ترتیب با نقل هر حدیثی، امام رضا علیه السلام طعنی بر مأمون وارد می‌کردند و زمینه‌های مشروعیت‌خواهی او را ویران می‌نمودند. با این مانورهای بسیار زیرکانه، امام علی بن موسی الرضا علیهما

السلام نه فقط از کمند حیل‌های مأمون گریختند، بلکه از فرصت پیش آمده در مرو، به نفع دیانت اسلامی و برای توسعه‌ی باورهای اصیل شیعی، بهره‌برداری کردند: و این امامی است که به حق می‌توان او را فاتح «رزم گاه ادیان» دانست.

بخش سوم: امام‌شناسی در کلام حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام

درآمد

امامت حضرت رضا علیه السلام با دو دشواری مهمّ قرین گشته بود: از یک طرف، با رواج ترجمه‌ی کتب فلسفی یونانی و جنبش پیروان ادیان دیگر در خرده‌گیری بر اسلام، عرصه‌ی فرهنگی جامعه نیازمند ارشاد و هدایت‌گری بود و از سوی دیگر، ریاکاری این خلیفه‌ی نابکار، در پوشیدن جامه‌ی زهد و برگزیدن لقب "امام" برای خود، ابهامات زیادی در میان مردمان - به‌ویژه شیعیان - پدید آورده بود. در این شرایط، چنان‌که دیدیم امام رضا علیه السلام پا در میدان رزم فکری نهادند و در کانون‌های پر تشّتی چون بصره و خراسان، پاسخ‌گوی پرسش‌گران و علمای ادیان گشتند؛ و در عین حال به روشن‌گری اذهان مسلمانان در جهت افشای تزویرهای مأمون اقدام کردند. یکی از این روشن‌گری‌ها، در جهت شناساندن مقام و شأن «امام» بود که به دلیل اهمّیت موضوع، ترجیح داده شد متن کامل خطبه‌ی مستدلّ و غزای حضرتش در این مورد، از کتاب «عیون اخبار الرضا» نقل گردد. راقم این سطور، ترجیح می‌دهد که برجای هر گونه توضیح و تفسیری، از خواننده‌ی ارجمند تقاضا کند تا خود قوّت کلام و روشنی استدلال‌های مقام عظمای ولایت و امامت را دریابد. خطبه‌ی امام رضا علیه السلام به زبان عربی

خطبه‌ی امام رضا علیه السلام به زبان عربی

بَابُ مَا جَاءَ عَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصْفِ الْإِمَامِيَّةِ وَالْإِمَامِ وَذِكْرِ فَضْلِ الْإِمَامِ وَرُتْبَتِهِ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالْقَانِي (رضی الله عنه) قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الْهَارُونِي قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَامِدٍ عِمْرَانُ بْنُ مُوسَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْقَاسِمِ الرَّقَاقِ قَالَ: حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنَّا فِي أَيَّامِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا (عليهما السلام) بِمَرْوٍ، فَاجْتَمَعْنَا فِي مَسْجِدٍ جَامِعِهَا فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ فِي بَدْءِ مَقْدَمِنَا، فَأَدَارَ النَّاسُ أَمْرَ الْإِمَامَةِ وَذَكَرُوا كَثْرَةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِيهَا فَدَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ الرُّضَا (عليه السلام)، فَأَعْلَمْتُهُ مَا خَاضَ النَّاسُ فِيهِ، فَتَبَسَّمَ (عليه السلام) ثُمَّ قَالَ: يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ جَهْلَ الْقَوْمِ وَخِدْعُوا عَنْ أَذْيَانِهِمْ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَقْبُضْ نَبِيَّهُ (صلى الله عليه وآله) حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فِيهِ تَقْصِيْلُ كُلِّ شَيْءٍ، بَيَّنَّ فِيهِ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ الْحُدُودَ وَ الْأَحْكَامَ وَ جَمِيعَ مَا يُخْتِاجُ إِلَيْهِ كَمَلًا فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «مَا فَطَرْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» وَ أَنْزَلَ حَبَّةَ الْوِدَاعِ وَ هِيَ آخِرُ عُمْرِهِ (صلى الله عليه وآله) «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا». وَ أَمْرُ الْإِمَامِيَّةِ تَمَامُ الدِّينِ، وَ لَمْ يَمُضْ (صلى الله عليه وآله) حَتَّى بَيَّنَّ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِمْ، وَ أَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ، وَ تَرَكَهُمْ عَلَى قَصْدِ الْحَقِّ وَ أَقَامَ لَهُمْ عَلِيًّا (عليه السلام) عَلَمًا وَ إِمَامًا، وَ مَا تَرَكَ شَيْئًا يُخْتِاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا بَيَّنَّهُ، فَمَنْ رَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يُكْمَلْ دِينُهُ، فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ مَنْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى فَهُوَ كَافِرٌ، هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامِيَّةِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ؟! إِنَّ الْإِمَامِيَّةَ أَحْيَلُ قَدْرًا، وَ أَعْظَمُ شَأْنًا، وَ أَعْلَى مَكَانًا، وَ أَمْنَعُ جَانِبًا، وَ أَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَتْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ، أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرَائِهِمْ، أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ، أَنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ (عليه السلام) بَعْدَ النَّبُوَّةِ، وَ الْخَلْفَةَ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً وَ فَضْلَةً شَرَفَةً بِهَا، وَ أَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» فَقَالَ الْخَلِيلُ (عليه السلام): سِرُّورًا بِهَا «وَمِنْ دُرِّيَّتِي» قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» فَأَبْطَلْتُ هَذِهِ الْآيَةَ إِمَامِيَّةَ كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ صَارَتْ فِي الصُّفُوَّةِ، ثُمَّ أَكْرَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَنْ جَعَلَهَا فِي ذُرِّيَّتِهِ أَهْلَ الصُّفُوَّةِ وَ الطَّهَارَةِ، فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ

بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فَعَلِ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ». فَلَمْ يَزَلْ فِي ذُرِّيَّتِهِ يَرِثُهَا بَعْضٌ عَنْ بَعْضٍ قَرْنًا قَرْنًا حَتَّى وَرِثَهَا النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لَى الْمُؤْمِنِينَ» فَكَانَتْ لَهُ خَاصَّةٌ، فَقَلَّدَهَا (صلى الله عليه وآله) عَلِيًّا بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى رَسْمِ مَا فَرَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَصَارَتْ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْأَصْغِيَاءُ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ» فَهِيَ فِي وُلْدِ عَلِيٍّ (عليهم السلام) خَاصَّةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِذْ لَا نَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) فَمِنْ أَيْنَ يَخْتَارُ هَؤُلَاءِ الْجُهَالُ؟! إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنَزَلَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ ارْثُ الْأَوْصِيَاءِ، إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ خِلَافَةُ الرَّسُولِ، وَ مَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ مِيرَاثُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ (عليهم السلام). إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ، وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ، وَ صِلَاحُ الدُّنْيَا، وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَ فَرْعُهُ السَّامِي، بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ، وَ تَوْفِيرُ الْفَقْرِ وَ الصَّدَقَاتِ، وَ إِمضاءُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ، وَ مَنعُ الثُّغُورِ وَ الْأَطْرَافِ. الْإِمَامُ يَحِلُّ حَلَالَ اللَّهِ، وَ يَحْرُمُ حَرَامَ اللَّهِ، وَ يُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ، وَ يَذُبُّ عَنْ دِينِ اللَّهِ، وَ يَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَ الْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ، الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ لِلْعَالَمِ وَ هِيَ بِالْأَفْقِ بِحَيْثُ لَا تَنَالُهَا الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارُ. الْإِمَامُ الْبَيْدَرُ الْمُنِيرُ وَ السَّرَاجُ الزَّاهِرُ، وَ النُّورُ السَّاطِعُ، وَ النُّجْمُ الْهَادِي فِي غِيَابِ الدُّجَى وَ الْبَيْدُ الْفَقَارِ وَ لَحَجُّ الْبَحَارِ، الْإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمَاءِ وَ الدَّالُّ عَلَى الْهُدَى وَ الْمُنْجِي مِنَ الرَّدَى الْإِمَامُ النَّارُ عَلَى الْيَفَاعِ، الْحَارُّ لِمَنْ اضْطَلَى بِهِ، وَ الدَّلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ، مَنْ فَارَقَهُ فَهِيَ الْكَفَّةُ. الْإِمَامُ السَّحَابُ الْمَاطِرُ، وَ الْغَيْثُ الْهَاطِلُ، وَ الشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ، وَ الْأَرْضُ الْمُسَيَّطَةُ، وَ الْعَيْنُ الْغَرِيْبَةُ، وَ الْغَدِيرُ وَ الرِّوْضَةُ. الْإِمَامُ الْأَمِينُ الرَّفِيقُ، وَ الْوَالِدُ الشَّفِيقُ، وَ الْأَخُ الشَّقِيقُ، وَ مَفْرَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ. الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَ خَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ، الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ وَ الذَّابُّ عَنْ حُرْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ، الْمُبَرَّءُ مِنَ الْغُيُوبِ، مَخْصِيصٌ بِالْعِلْمِ، مَرْسُومٌ بِالْحِلْمِ، نِظَامُ الدِّينِ، وَ عِزُّ الْمُسْلِمِينَ، وَ غَيْظُ الْمُنَافِقِينَ، وَ بَوَارُ الْكَافِرِينَ. الْإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرُهُ، لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ، وَلَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ، وَلَا يُوجَدُ مِنْهُ يَدَلٌّ، وَلَا لَهُ مِثْلٌ وَلَا نَظِيرٌ، مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلُّهُ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَ لَا اكْتِسَابٍ، بَلْ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفَضَّلِ الْوَهَّابِ، فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ، وَ يُمْكِنُهُ اخْتِيَارُهُ؟! هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! ضَلَّتِ الْعُقُولُ، وَ تَاهَتِ الْحُلُومُ، وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ، وَ حَسِرَتِ الْعُيُونُ، وَ تَصَاغَرَتِ الْعُظَمَاءُ، وَ تَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ، وَ تَقَاصَرَتِ الْحُلَمَاءُ، وَ حَصَرَتِ الْخُطَبَاءُ، وَ جَهَلَتِ الْأَلْبَاءُ، وَ كَلَّتِ الشُّعْرَاءُ، وَ عَجَزَتِ الْأَدْبَاءُ، وَ عَيِيتِ الْبُلَغَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ، أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ، فَاقْرَأْتَ بِالْعَجْزِ وَ التَّقْصِيرِ، وَ كَيْفَ يُوصَفُ (بِكُلِّهِ أَوْ يُنْعَتُ بِكُنْهِهِ، أَوْ يُفْهَمُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ، أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ وَ يُغْنِي عَنْهُ، لَا، كَيْفَ وَ أَنَّى وَ هُوَ بِحَيْثُ النُّجْمِ مِنْ أَيْدِي الْمُتَنَوِّلِينَ وَ وَصَفِ الْوَاصَةِ فِينِ. فَأَيْنَ الْإِخْتِيَارُ مِنْ هَذَا؟ وَ أَيْنَ الْعُقُولُ عَنْ هَذَا؟ وَ أَيْنَ يُوجَدُ مِثْلُ هَذَا؟ أَظُنُّوْا أَنَّ ذَلِكَ يُوجَدُ فِي غَيْرِ آلِ الرَّسُولِ (صلى الله عليه وآله) كَذَبْتُهُمْ وَ اللَّهُ أَنْفُسُهُمْ وَ مَنَّتُهُمْ الْآبَاطِيلُ، فَارْتَفَعُوا مُرْتَقَى صَيْعِبًا دَخَضًا، تَرَلُّ عَنْهُ إِلَى الْحَضِيضِ أَقْدَامُهُمْ، رَامُوا إِقَامَةَ الْإِمَامِ بِعُقُولٍ خَائِرَةٍ بَاطِلَةٍ نَاقِصَةٍ وَ آراءٍ مُضَلَّةٍ، فَلَمْ يَزِدَادُوا مِنْهُ إِلَّا بُعِيدًا، قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ وَ لَقَدْ رَامُوا صَيْعِبًا وَ قَالُوا إِنْكَارًا، وَ ضَلُّوا ضَلًّا لَا بُعِيدًا، وَ وَقَعُوا فِي الْحَيْرَةِ إِذْ تَرَكُوا الْإِمَامَ عَنْ بَصَرِهِ، وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ مَا كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ، وَ رَغَبُوا اخْتِيَارَ اللَّهِ وَ اخْتِيَارَ رَسُولِهِ إِلَى اخْتِيَارِهِمْ، وَ الْقُرْآنُ يُنَادِيهِمْ: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ، أَنْ لَكُمْ فِيهِ لَمَّا تَخَيَّرُونَ. أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَقَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَّا تَحْكُمُونَ، سَلِّمُوا أَيْتُهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ. أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ أَنْ كَانُوا صَادِقِينَ». وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا». أَمْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ». أَمْ «قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ» وَ «قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا» بَلْ هُوَ «فَضَّلَ اللَّهُ يُونُسَ مِنْ نِسَاءِ وَ اللَّهِ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ». فَكَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ الْإِمَامِ؟! وَ الْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ، وَ رَاحٍ لَا يَنْكَلُ، مَعِينٌ الْقُدْسِ وَ الطَّهَارَةِ وَ النُّشُكِ وَ الزَّهَادَةِ وَ الْعِلْمِ وَ الْعِبَادَةِ، مَخْصُوصٌ بِدَعْوَةِ الرَّسُولِ (صلى الله عليه وآله) وَ هُوَ نَسْلُ الْمُطَهَّرَةِ الْبُتُولِ، لَا مَعْمَرِيهِ فِي نَسَبٍ، وَلَا يُدَانِيهِ ذُو

حَسْبُ، فَالنَّسَبُ مِنْ قُرَيْشٍ، وَالذَّرْوَةُ مِنْ هَاشِمٍ، وَالْعَتَرَةُ مِنْ آلِ الرَّسُولِ (صلی الله علیه وآله)، وَالرِّضَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، شَرَفُ الْأَشْرَافِ، وَالْفَرْعُ مِنْ عَبِيدِ مَنْافٍ، نَامِي الْعِلْمِ، كَامِلُ الْحِلْمِ، مُضْطَلِّعٌ بِالْإِمَامِيَّةِ عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ مَفْرُوضُ الطَّاعَةِ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ حَافِظٌ لِدِينِ اللَّهِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَنْمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ يَوْفَقُهُمُ اللَّهُ وَيُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْزُونٍ عَلَيْهِ وَحُكْمِهِ مَالًا- يُؤْتِيهِ غَيْرُهُمْ فَيَكُونُ عَلَيْهِمْ فَوْقَ كُلِّ عِلْمٍ أَهْلِ الزَّمَانِ. فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟» وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي طَالُوتَ: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسِطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ لَنَبِيِّهِ (صلی الله علیه وآله): «وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَيْمَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَعِتْرَتِهِ وَدُرِّيَّتِهِ «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا، فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا» وَإِنَّ الْعَبِيدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِذَلِكَ، وَأَوْدَعَ قَلْبَهُ يَتَابِعُ الْحِكْمَةَ، وَالْأَهْمَةَ الْعِلْمَ الْإِلَهَامًا، فَلَمْ يَغِي بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَلَا يَجِدُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ، وَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَيِّدٌ، قَدْ أَمِنَ الْخَطَايَا وَالزَّلَّلَ وَالْعِثَارَ، يَخُصُّهُ اللَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَىٰ عِبَادِهِ، وَشَاهِدَهُ عَلَىٰ خَلْقِهِ، وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ، فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلَىٰ مِثْلِ هَذَا؟! فَيَخْتَارُوهُ أَوْ يَكُونُ مُخْتَارُهُمْ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَيَقْدِمُوهُ؟ تَعَبَّدُوا وَبَنَتِ اللَّهُ الْحَقَّ، وَتَبَيَّنُوا كِتَابَ اللَّهِ وَرَأَى ظُهُورَهُمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، وَفِي كِتَابِ اللَّهِ الْهُدَى وَالشَّفَاءَ فَنَبَذُوهُ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ، فَذَمُّهُمْ اللَّهُ وَمَقْتَهُمْ وَأَتَعَسَّيَهُمْ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوِيَّهٖ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «فَتَعَسَّىٰ لَهُمْ وَأَضَلُّ أَعْمَالُهُمْ»، وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ» وَحَدَّثَنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِصَامِ الْكُلَيْنِيِّ، وَعَلَى بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ، وَعَلَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقِ، وَالْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُؤَدِّبِ وَالْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُؤَدِّبِ (رضی الله عنه) قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الرَّضَا (عليه السلام). (۱۵۱)

خطبه‌ی امام رضا علیه السلام به زبان فارسی

عبدالعزیز بن مسلم گوید: در زمان علی بن موسی الرضا علیهما السلام در مرو بودیم. در آغاز ورود، روز جمعه در مسجد جامع آن شهر گرد آمده بودیم و درباره‌ی امامت و اختلافات زیاد مردم در آن مورد بحث و گفتگو می‌کردند، من نزد آقا و سرورم امام رضا علیه السلام رفتم و گفتگوهای مردم را به عرض ایشان رساندم؛ حضرت تبسمی کردند و فرمودند: «ای عبدالعزیز! مردم از دین خود اطلاعی ندارند، به نیرنگ گمراه شده‌اند؛ خداوند تبارک و تعالی پیامبر خود را قبض روح نکرد مگر بعد از اینکه دین را برای او کامل گردانید و قرآن را که بیان همه چیز در آن است، بر او نازل فرمود. حلال و حرام، حدود و احکام و جمعی از نیازمندی‌ها را به طور تمام و کمال در آن بیان فرمود و گفت «ما فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»؛ «در کتاب به هیچ وجه کوتاهی نکرده‌ایم» (۱۵۲) و در حجة الوداع که در آخر عمر حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم واقع شد این آیه را نازل فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ «امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین، برای شما پسندیدم» (۱۵۳) و مسأله امامت، تمام‌کننده و کامل‌کننده‌ی دین است، و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم قبل از وفات خود، دین را برای مردم توضیح داده، تبیین فرمود، و راه آن را برای آنان آشکار کرد، آنان را در مسیر حق قرار داد و علی علیه السلام را به عنوان امام و راهنما برایشان تعیین فرمود، و تمام آنچه را که مردم به آن نیازمندند، بیان نمود، هر کس گمان کند خداوند دین خود را کامل نکرده، در حقیقت کتاب خدا را رد کرده است، و هر کس کتاب خدا را رد کند، کافر است. آیا مردم به قدر و ارزش امامت و موقعیت آن در بین امت آگاهند تا انتخابشان قابل قبول باشد؟! امامت، جلیل‌القدرتر، عظیم

الشَّانُ تَر، والا-تر، منیع تر و عمیق تر از آن است که مردم با عقول خود آن را درک کنند، یا با آراء و عقائد خویش آن را بفهمند یا بتوانند با انتخاب خود امامی برگزینند. امامت چیزی است که خداوند بعد از نبوت و حُلَّت (مقام خلیل الهی) در مقام سَوم، ابراهیم خلیل علیه السلام را بدان اختصاص داده به آن فضیلت مشرف فرمود، و نام او را بلند آوازه کرد، خداوند می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ «ای ابراهیم! تو را برای مردم، امام برگزیدم» (۱۵۴) و ابراهیم علیه السلام از خوشحالی گفت: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»؛ «آیا فرزندان و نسل من هم امام برگزیده‌ای؟» (۱۵۵) خداوند فرمود: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ «عهد من به ظالمین نمی‌رسد» (۱۵۶) و این آیه امامت هر ظالمی را تا روز قیامت ابطال می‌کند. و بدین ترتیب امامت در خواص و پاکان قرار گرفت سپس خداوند با قرار دادن امامت در خواص و پاکان از نسل او، وی را گرامی داشت و فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»؛ «اسحق و نیز یعقوب را اضافه برخواسته‌اش - به او بخشیدیم، و همگی آنان را از صالحین قرار دادیم، آنان را امامانی قرار دادیم که به دستور ما هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک و اقامه نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کرده، دستور دادیم، و ما را عبادت می‌کردند» (۱۵۷) و امامت به همین ترتیب در نسل او باقی بود و یکی بعد از دیگری، نسل به نسل، آن را به ارث می‌بردند تا اینکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم وارث آن گردید. خداوند می‌فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»؛ «سزاوارترین و شایسته‌ترین مردم در انتساب به ابراهیم کسانی هستند که او را پیروی نمودند و این پیامبر و نیز کسانی که ایمان آوردند. و خداوند ولی مؤمنین است» (۱۵۸) و این امامت خاص حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بود که به امر خدا به همانگونه که خداوند واجب فرموده بود بعهده‌ی علی علیه السلام قرار داد و سپس در آن دسته از نسل حضرت علی علیه السلام که برگزیده بودند و خداوند علم و ایمان به ایشان داده، قرار گرفت. خداوند می‌فرماید: «فَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ»؛ «کسانیکه علم و ایمان به ایشان داده شده بود (خطاب به مجرمینی که بعد از قیام قیامت می‌گفتند: بیش از اندک زمانی، در قبر نمانده‌اید) گفتند: شما در کتاب و علم خدا، تا روز قیامت در قبر مانده‌اید و امروز همان روز قیامت است» (۱۵۹) پس این امامت در اولاد علی علیه السلام تا روز قیامت خواهد بود، زیرا پیامبری بعد از محمد صلی الله علیه و آله وسلم نخواهد آمد. حال چگونه این جاهلان می‌خواهند انتخاب کنند؟ امامت مقام انبیاء، و ارث اوصیاء است، امامت نمایندگی خداوند - عزَّ و جَلَّ و جانشینی پیامبر، و مقام امیرالمؤمنین و میراث حسن و حسین علیهم السلام است. امامت زمام دین و باعث نظم مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است. امامت پایه‌ی پاینده‌ی اسلام و شاخه و نتیجه‌ی والای آن است. توسط امام است که نماز و زکات و روزه و حج و جهاد به کمال خود می‌رسد، و فیء (۱۶۰) و صدقات و وفور می‌یابد، و حدود و احکام جاری می‌گردد، و مرزها حفظ و حراست می‌شود، امام حلال خدا را حلال، و حرام خدا را حرام می‌کند، و حدود او را جاری می‌نماید و از دین خدا دفاع نموده، با حکمت و موعظه‌ی نیکو و دلیل قاطع، مردم را به راه پروردگارش فرا می‌خواند، امام همچون خورشید درخشان جهان است، خورشیدی که دور از دسترس دست‌ها و چشم‌ها در افق قرار دارد، امام، ماه نورانی، چراغ درخشان، نور ساطع و ستاره‌ی راهنما در دل تاریکی‌ها و صحراهای خشک و بی آب و علف و موج‌های وحشتناک دریاها است. امام، همچون آب گوارا بر تشنگان است، راهنمای هدایت و منجی از هلاکت است. امام همچون آتشی است در بلندی‌های بیابان‌ها، کسی که از سرما به آن آتش پناه برد، او را گرم می‌کند، و در مهلکه‌ها راهنمایی می‌کند. هر کس از او دست بکشد هلاک خواهد شد. امام، ابر پر باران و باران پر برکت است، خورشید درخشان و زمین گسترده است، او چشمه‌ی جوشان و باغ و بزرگه است. امام، امینی است همراه، پدری است مهربان، او برادرِ تنی است، در مصائب پناه‌بندگان است. امام، امین خدا در زمین و حجت او بر بندگان است، او خلیفه‌ی خدا در کشور اوست، امام دعوت کننده‌ی مردم بسوی خدا و مدافع حرمت‌های الهی است. امام از گناهان پاک است و از عیوب مبری، علم به او اختصاص دارد، حلیم و بردبار است، مایه‌ی نظم دین و عزت مسلمین است، باعث خشم منافقین و هلاکت

کافرین است. امام، در دوران خود نظیر ندارد، کسی به او نزدیک نیست، هیچ دانشمندی با او هم‌طراز نیست، بدل ندارد، مثل و مانند ندارد، بدون اینکه به دنبال فضیلت باشد و یا خود فضیلت بدست آورده باشد، فضیلت به او اختصاص یافته است و خداوند بخشاینده‌ی با فضیلت، فضل را به او اختصاص داده است. پس کیست که بتواند امام را بشناسد یا او را انتخاب کند؟ نه، هرگز، هرگز، در وصف شأنی از شؤون او و فضیلتی از فضائل او عقول به گمراهی افتاده و حیران و سرگردان مانده است، و دیدگان درمانده و ناتوان گشته و بزرگان احساس کوچکی می‌نمایند، و حکماء حیرانند، عقل عقلاء کوتاه است، خطباء از خطابه بازمانده‌اند و عقلاء و دانایان از درکش عاجز شده‌اند و شعراء از شعر گفتن ناتوان گشته‌اند و ادبا عاجز گردیده‌اند و بُلغاء خسته و ناتوان شده‌اند و همگی به عجز و ناتوانی (خود) معترفند، چگونه می‌توان او را وصف کرده و کنه او را بیان نمود یا چیزی از کار او را فهمید یا کسی را یافت که جای او را بگیرد؟ نه، چگونه ممکن است؟ و حال آنکه نسبت او و وصف کنندگانش همچون ستاره‌ها و دست مردم است؟ پس انتخاب مردم کجا و این مقام کجا؟ عقول کجا و درک این منزلت کجا؟ اصلاً کجا می‌توان چنین شخصی یافت؟ گمان برده‌اند که می‌توان او را در غیر آل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم یافت؟ بخدا قسم نفسشان به آنان دروغ گفته و باطیل آنان را در آرزو انداخته است و در نتیجه به پرتگاهی بلند و مشکل و لغزنده پا گذاشته‌اند که پاهایشان از آن خواهد لرزید به پائین خواهند افتاد. با عقولی سرگردان، ناقص و بایر و عقائدی گمراه کننده در صدد نصب امام برآمده‌اند که جز دوری از مقصد نتیجه‌ای نخواهند گرفت، خدا آنان را بکشد! به کجا برده شده‌اند؟ در صدد کاری بس مشکل برآمده و خلاف حق سخن گفته‌اند و به گمراهی عمیقی دچار گشته و در سرگردانی افتاده‌اند، زیرا با آگاهی امام را ترک کرده‌اند، و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت بخشید و آنان را از راه حق بازداشت، حال آن که بینا و بصیر بوده‌اند (۱۶۱). آنان انتخاب خدا و رسولش را کنار گذاشته، انتخاب خود را در نظر گرفتند، در حالیکه قرآن با صدائی بلند به آنان خطاب می‌کند: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ «و پروردگار تو آنچه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند آنان حق انتخاب ندارند و خداوند از شرک آنها منزّه و برتر است» (۱۶۲) و نیز می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»؛ «آنگاه که خدا و رسولش به کاری دستور دادند هیچ مرد و زن مؤمنی از پیش خود حق انتخاب نخواهد داشت» (۱۶۳) و نیز می‌فرماید: «مَالَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ * أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ * إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ * أَمْ لَكُمْ آيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَمَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ * سَلِّمُهُمُ أَتِيَهُمْ بِذَلِكَ رَعِيمٌ * أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ»؛ «شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید؟ آیا کتابی آسمانی دارید که در آن چنین می‌خوانید که آنچه خود بخواهید دارا خواهید بود؟ یا عهد و پیمانی - پایدار تا قیامت - مبنی بر اینکه هر آنچه حکم می‌کنید خواهید داشت از ما گرفته‌اید؟ از آنان بپرس کدامیک از آنان چنین چیزی را ضمانت می‌کنند آیا شریکانی دارند؟ اگر راست می‌گویند شرکای خود را بیاورند» (۱۶۴) و نیز خداوند می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنُ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»؛ «آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند یا بر دلها قفل زده شده است؟» (۱۶۵) یا خداوند بر دل آنان مهر زده و دیگر نمی‌فهمند، یا «می‌گویند شنیدیم و حال آنکه نمی‌شنوند، بدترین جنبدگان از نظر خداوند، کروال‌هایی هستند که نمی‌اندیشند، و اگر خدا خیری در آنان سراغ داشت آنان را شنوا می‌کرد و اگر آنان را شنوا می‌کرد پشت کرده اعراض می‌نمودند» (۱۶۶) و «گویند: می‌شنویم و نافرمانی می‌کنیم» (۱۶۷) بلکه آن «فضل خداوند است که به هر که بخواهد عطا می‌فرماید و خداوند دارای فضلی بزرگ است» (۱۶۸). پس چگونه می‌خواهند امام را برگزینند و حال آنکه امام عالمی است که جهل در او راه ندارد، و فرمانروایی است که سختی نمی‌دهد، معدن قداست و پاکیزگی و عبادت و علم و بندگی است دعای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فقط در حق او بوده است (مثل: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاةُ (و یا) اللَّهُمَّ أَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَغِيْرَهُ) و یا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فقط او را به امامت فرا خوانده است وی از نسل حضرت صدیقه طاهره است و هیچ عیبی در نسب او نیست، هیچ شرفی هم‌طراز او نیست نسب او از قریش است و در بین قریش از بنی‌هاشم است که از بقیه قریش شرافت بیشتری دارند

و در آن میان از عترت یعنی از آل و نزدیکان حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم است امام از نظر خداوند مرضی و پسندیده است. شریفترین اشراف است، او از نسل عبدمناف است. علم او دائماً رو به افزونی است، حلم و بردباری او کامل و تمام عیار است بر امر امامت توانا و قدرتمند است به نحوه اداره امور امت عالم و آگاه است، اطاعتش واجب است، به فرمان خداوند به امر امامت قیام نموده (یا مجری اوامر و فرامین الهی است)، خیر خواه بندگان خدا و حافظ دین اوست، خداوند انبیاء و ائمه را توفیق می‌دهد و از علم و حکمت مخزون خود علومی به آنان می‌دهد که به دیگران نداده است و لذا علم آنان از تمامی علوم اهل زمان برتر و بالاتر است. خداوند می‌فرماید: «أَفَمَنْ يُهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟» «آیا آنکه خود، هدایت کننده‌ی مردم به سوی حق است شایسته‌تر است که از او تبعیت کنند یا آنکه تا راهنمایی‌اش نکنند هدایت نمی‌یابد، چه می‌شود شما را؟ چگونه حکم می‌کنید؟» (۱۶۹) و نیز می‌فرماید: «وَمِنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا؛» «هر آنکس را که حکمت دهند، خیر کثیری بدست آورده است» (۱۷۰) و در مورد طالوت فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَشَاطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكُهُ مِنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛» «خداوند او را بر شما برگزید و به علاوه به او افزونی در علم و قدرت جسمانی عطاء فرمود، و خداوند پادشاهی خود را به هر کس بخواهد عطا می‌کند و خداوند غنی، توانمند و داناست» (۱۷۱) و نیز به پیامبرش می‌فرماید: «وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا؛» «فضل خدا بر تو عظیم است» (۱۷۲) و نیز در مورد ائمه از اهل بیت خاندان و نسلش می‌فرماید: «أَمْ يَحْسِبُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا، فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا؛» «آیا مردم به خاطر فضلی که خداوند به آنان داده است حسد می‌ورزند؟ ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان پادشاهی بزرگی عطا نمودیم پس بعضی از آنان ایمان آوردند و گروهی از آن اعراض کردند و آتش جهنم کافی است» (۱۷۳). و هر گاه خداوند، بنده‌ای را برای اداره‌ی امور بندگانش برگزیند به او شرح صدر و آمادگی کامل این کار را عنایت می‌فرماید و در قلبش چشمه‌های جوشان حکمت قرار می‌دهد و علم را کاملاً به او الهام می‌فرماید و بعد از آن از هیچ پاسخی در نمی‌ماند و از رفتار و گفتار صحیح دور و منحرف نمی‌شود. او معصوم است و مؤید، خداوند او را توفیق می‌دهد و در راستی و درستی پابرجا و محکم نگه می‌دارد، از خطای لغزش و سقوط در امان است، خداوند فقط او را اینگونه قرار داده است تا حجت خدا باشد بر بندگانش و گواه او باشد بر خلقتش، و این فضل خداست که به هر کس بخواهد می‌دهد و خداوند دارای فضلی بزرگ است، حال آیا بر چنین چیزی توانایی و دسترسی دارند تا بتوانند او را برگزینند؟ یا فرد منتخب آنان چنین اوصافی دارد تا او را بر دیگران مقدم بدانند؟ قسم به خانه خدا که از حق تجاوز کرده‌اند و لذا خداوند آنان را نکوهش فرموده و مورد نفرت و غضب نموده و هلاک کرده می‌فرماید: «چه کسی گمراه‌تر از آنکه بی راهنمای الهی خود سرانه عمل کند و خدا ستمکاران را راه ننماید.» و فرموده: «فَتَعَسَّأَ لَهُمْ وَ أَصْلَ أَعْمَالُهُمْ؛» «هلاکت باد بر آنان و خداوند کارهایشان را در بیراهه و گمراهی قرار داد» (۱۷۴) و نیز فرموده است: «كَذَّبُوا مَقْتَأً عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ؛» «بزرگ نفرت و دشمنی است نزد خدا و نزد مؤمنین، این گونه خداوند بر هر قلب انسانهای متکبر و جبار مهر می‌نهد.» (۱۷۵) (و این حدیث را محمد بن عصام کلینی و علی بن محمد بن عمران احمد بن هشام مؤدب رضی الله عنه برایم نقل کرده و گفته‌اند: محمد بن یعقوب کلینی این حدیث را از ابو محمد قاسم بن العلاء و او از قاسم بن مسلم و او از برادرش عبدالعزیز بن مسلم از حضرت رضا علیه السلام برایشان نقل نموده است (۱۷۶)).

فهرست منابع

ادیان آسیایی: مهرداد بهار / نشر چشمه / چاپ اول / ۱۳۷۵. از اسطوره تا تاریخ: مهرداد بهار / گردآوری ابوالقاسم اسماعیل پور / نشر چشمه / چاپ اول / ۱۳۷۶. اسلام در ایران: ایلیا پاولوویچ / ترجمه‌ی کریم کشاورز / انتشارات پیام / چاپ چهارم / ۱۳۵۴. اصول

کافی: شیخ کلینی / ترجمه‌ی سید جواد مصطفوی / دفتر نشر فرهنگ اهل بیت / ؟ اعیان الشیعه: علامه سید محسن امین / دارلتعارف للمطبوعات بیروت / ؟ الفرق بین الفرق: ابومنصور عبدالقاهر بغدادی / ترجمه‌ی جواد مشکور / چاپ سوم / ۱۳۵۴. ایران از آغاز تا اسلام: رومن گیرشمن / ترجمه‌ی محمد معین / شرکت انتشارات علمی و فرهنگی / چاپ هشتم / ۱۳۷۰. ایران باستان: یوزف ویسهوفر / ترجمه‌ی مرتضی ثاقب فر / نشر ققنوس / چاپ اول / ۱۳۷۷. ایران در زمان ساسانیان: آرتور کریستن سن / ترجمه‌ی رشید یاسمی / دنیای کتاب / چاپ ششم / ۱۳۶۸. ایران در نخستین قرون اسلامی: برتولد اشپولر / ترجمه‌ی جواد فلاطوری / شرکت انتشارات علمی و فرهنگی / چاپ چهارم / ۱۳۷۳. ایران و تمدن ایرانی: کلمان هوار / ترجمه‌ی حسن انوشه / انتشارات امیرکبیر / چاپ اول / ۱۳۶۳. بحارالانوار، جلد ۴۹: علامه محمد باقر مجلسی / المكتبة الاسلامیة / چاپ ۱۳۸۵ قمری. برمکیان به روایات مورّخین عرب و ایرانی: لوسین بووا / ترجمه‌ی عبدالحسین میکده / شرکت انتشارات علمی و فرهنگی / چاپ سوم / ۱۳۶۵. تاریخ اسلام کمبریج: ترجمه‌ی احمد آرام / انتشارات امیرکبیر / چاپ اول / ۱۳۷۷. تاریخ اسماعیلیان: برنارد لوئیس / ترجمه‌ی یعقوب آژند / چاپ اول / ۱۳۶۳. تاریخ ایران بعد از اسلام: عبدالحسین زرّین کوب / انتشارات امیرکبیر / چاپ دوم / ۱۳۵۵. تاریخ ایران کمبریج (جلد سوم، قسمت اول): ترجمه‌ی حسن انوشه / انتشارات امیرکبیر / چاپ دوم / ۱۳۷۳. تاریخ تشیع در ایران: رسول جعفریان / انتشارات انصاریان / چاپ اول / ۱۳۷۵. تاریخ حبیب السیر: غیاث الدّین بن همام الدّین الحسینی / ترجمه‌ی محمد دبیر سیاقی / چاپ دوم / ۱۳۵۳. تاریخ سیاسی اسلام: حسن ابراهیم حسن / ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده / سازمان انتشارات جاویدان / چاپ چهارم / ۱۳۶۰. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج): جاسم حسین / ترجمه‌ی سید محمد تقی آیت‌اللهی / انتشارات امیرکبیر / چاپ دوم / ۱۳۷۷. تاریخ سیستان (از آمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان): ادموند کلیفورد باسورث / ترجمه‌ی حسن انوشه / امیرکبیر / چاپ دوم / ۱۳۷۷. تاریخ فخری: محمد بن طباطبا معروف به ابن طقطقی / ترجمه‌ی محمد وحید گلپایگانی / بنگاه نشر و ترجمه‌ی کتاب / ۱۳۵۰. تاریخ طبری: محمد بن جریر طبری / ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده / انتشارات اساطیر / چاپ دوم / ۱۳۶۲. تاریخ کیش زرتشت: مری بویس / ترجمه‌ی همایون صنعتی‌زاده / انتشارات توس / چاپ اول / ۱۳۷۴. تاریخ مردم ایران (قبل از اسلام): عبدالحسین زرّین کوب / انتشارات امیرکبیر / چاپ سوم / ۱۳۷۱. تاریخ موسیقی خاورزمین: هنری جورج فارمر / ترجمه‌ی بهزاد باشی / انتشارات آگاه / چاپ اول / ۱۳۶۶. تاریخچه مکتب مزدک: اوتا کر کلیما / ترجمه‌ی جهانگیر فکری ارشاد / انتشارات توس / چاپ اول / ۱۳۷۱. ترجمه فرق‌الشیعه نوبختی: ابومحمد حسن بن علی نوبختی / ترجمه و تألیف محمد جواد مشکور / ۱۳۵۳. جستاری در فرهنگ ایران: مهرداد بهار / انتشارات فکر روز / چاپ سوم / ۱۳۷۶. جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ ابرو: شهاب‌الدین عبدالله خوافی / تصحیح غلامرضا وره‌رام / انتشارات اطلاعات / چاپ اول / ۱۳۷۰. جنبش زیدیه در ایران: عبدالرفیع حقیقت / انتشارات فلسفه / چاپ دوم / ۱۳۶۳. چکیده تاریخ کیش زرتشت: مری بویس / ترجمه‌ی همایون صنعتی‌زاده / انتشارات صفی‌علیشاه / چاپ اول / ۱۳۷۷. چهره مسیح در ادبیات فارسی: قمر آریان / انتشارات معین / چاپ اول / ۱۳۶۹. خوارج در ایران: حسین مفتخری / مرکز بازشناسی اسلام و ایران / چاپ اول / ۱۳۷۹. دینهای ایران: گئوویدن گرن / ترجمه‌ی دکتر منوچهر فرهنگ / انتشارات آگاهان دیده / چاپ اول / ۱۳۷۷. رساله‌ی ماتیکان گجستک ابالیش: آذر فرنیغ فرخ‌زادان / برگردان ابراهیم میرزای ناظر / انتشارات هیرمند / چاپ اول / ۱۳۷۶. زرتشت، مزدیسنا و حکومت: مهندس جلال‌الدین آشتیانی / شرکت سهامی انتشار / چاپ هفتم / ۱۳۷۴. زرسالاران یهودی و پارسی (استعمار بریتانیا در ایران): عبدالله شهبازی / مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی / چاپ اول / ۱۳۷۷. زمینه فرهنگ مردم ایران: جلال ستّاری / نشر ویراستار / چاپ اول / ۱۳۷۰. زندگانی سیاسی هشتمین امام، حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام: جعفر مرتضی حسینی / ترجمه‌ی خلیل خلیلیان / نشر فرهنگ / چاپ یازدهم / ۱۳۷۷. طلوع و غروب زرتشتی‌گری: آر.سی. زینر / ترجمه‌ی دکتر تیمور قادری / انتشارات فکر روز / چاپ اول / ۱۳۷۵. فرهنگ فرق اسلامی: محمد جواد مشکور / بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس / ۱۳۶۸. فرهنگ و عقاید و مذاهب اسلامی: جعفر سبحانی / انتشارات توحید / چاپ

اول / ۱۳۷۱. صحیفه کامله سجادیه: ترجمه‌ی حسین انصاریان / انتشارات پیام آزادی / چاپ چهارم / ۱۳۷۶. عصر زرین فرهنگ ایران: ریچارد ن. فرای / ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا / سروش / چاپ سوم / ۱۳۷۵. عیون اخبار الرضا: شیخ صدوق / ترجمه‌ی حمیدرضا مستفید و علی اکبر غفاری / نشر صدوق / چاپ اول / ۱۳۷۲. کنز العمال: الشیخ صفوة الصفا / مؤسسة الرسالة / چاپ ۱۴۱۳. مروج الذهب: ابی الحسن علی بن الحسین بن علی مسعودی / انتشارات دارلحجره / چاپ ۱۳۶۳. مزدپرستی در ایران قدیم: آرتور کریستن سن / ترجمه‌ی ذبیح‌الله صفا / انتشارات هیرمند / چاپ چهارم / ۱۳۷۶. منتهی الآمال: حاج شیخ عباس قمی / مطبوعاتی حسینی / چاپ هشتم / ۱۳۷۶. ناسخ التواریخ: عباسقلی خان سپهر / انتشارات کتابفروشی اسلامیة / چاپ ۱۳۴۸.

منشورات مسجد جمکران

کتاب‌هایی که تا کنون انتشارات مسجد مقدّس جمکران منتشر نموده است: ۱- در کربلا چه گذشت ۲- نجم الثاقب ۳- خزائن الأشعار جوهری ۴- خوشه‌های طلایی ۵- در جستجوی قائم علیه السلام ۶- یاد مهدی علیه السلام ۷- عقد الدرر ۸- کلیات مفاتیح الجنان ۹- منتخب المفاتیح ۱۰- هدیه احمدیه ۱۱- تاریخچه مسجد مقدّس جمکران ۱۲- زیارت ناحیه مقدّسه ۱۳- کرامات المهدی علیه السلام ۱۴- در جستجوی نور ۱۵- آخرین خورشید پیدا ۱۶- فدک ذوالفقار فاطمه‌علیها السلام ۱۷- اعتکاف، تطهیر صحیفه اعمال ۱۸- امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام ۱۹- غیبت، ظهور، امامت ۲۰- اهمّیت اذان و اقامه و... ۲۱- پرچمدار نینوا ۲۲- حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت ۲۳- از زلال ولایت ۲۴- مهدی موعود علیه السلام ۲۵- انتظار بهار و باران ۲۶- ناپیدا ولی با ما ۲۷- علی علیه السلام مروارید ولایت ۲۸- خصایص زینیّه علیها السلام ۲۹- گفتمان مهدویّت ۳۰- انتظار و انسان معاصر ۳۱- مفرد مذکر غایب ۳۲- سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی ۳۳-... و آنکه دیرتر آمد ۳۴- سرود سرخ انار ۳۵- منشور نینوا ۳۶- سحاب رحمت ۳۷- زندگی پس از مرگ ۳۸- وظایف منتظران ۳۹- تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام (جلد ۲) ۴۰- عطر سیب ۴۱- سقا خود تشنه دیدار ۴۲- مهر بی کران ۴۳- نشانه‌های ظهور او ۴۴- دلشده (در حسرت دیدار دوست) ۴۵- علی علیه السلام و پایان تاریخ ۴۶- تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام ۴۷- منازل الاخره ۴۸- مشکات الانوار ۴۹- ینابیع الحکمه ۵۰- گنجینه نور و برکت ۵۱- تاریخ حضرت سید الشهداء علیه السلام ۵۲- داستانهای امام زمان علیه السلام ۵۳- ظهور امام زمان علیه السلام از دیدگاه اسلام و مذاهب و ملل جهان ۵۴- آئینه اسرار ۵۵- عریضه نویسی به اهلیت‌علیهم السلام ۵۶- چهل حدیث (امام مهدی علیه السلام در کلام امیرمؤمنان علیه السلام) ۵۷- نشانه‌های یار و چکامه انتظار ۵۸- داغ شقایق ۵۹- مهدی علیه السلام تجسم امید و نجات ۶۰- تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم ۶۱- امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان ۶۲- مهدی منتظر علیه السلام در اندیشه اسلامی ۶۳- یوسف آل محمد علیه السلام

انتشارات مسجد مقدّس جمکران

در مراکز استان‌ها و شهرستان‌های سراسر کشور نمایندگی فعال می‌پذیرد واحد پاسخ به سؤالات مسجد مقدّس جمکران آماده پاسخگویی به سؤالات و مشکلات اخلاقی، تربیتی، اجتماعی، فقهی و اعتقادی شما عزیزان می‌باشد. می‌توانید سؤالات خود را به آدرس: قم / صندوق پستی ۶۱۷ واحد تحقیقات فرهنگی مسجد مقدّس جمکران ارسال نمایید. شایان توجه است که مطالب و نامه‌های عزیزانی که با این صندوق پستی مکاتبه می‌نمایند، به منزله اسرار ایشان بوده، و در حفظ و نگهداری آنها کاملاً دقت و مراقبت خواهد شد.

(۱) درباره‌ی این تاریخ‌ها و نیز برای آگاهی از سایر گزارش‌ها، رک به «ناسخ‌التواریخ»: ج ۱، صص ۸ - ۹. ۲) برای آگاهی بیش‌تر از این امر، رک به بحث «تأملی بر چرایی واگذاری ولایتعهدی از سوی مأمون» که در ادامه خواهد آمد. ۳) برای آگاهی بیش‌تر رک به «همان». ۴) درین باره رک به «بحارالانوار»: ج ۴۹، صص ۱۱۴. ۵) رک به «بحارالانوار»: ج ۴۹، ص ۷۳. ۶) درباره‌ی نظرات گوناگون راجع به شهادت یا مرگ امام رضا علیه السلام، رک به «زندگی سیاسی هشتمین امام(ع)»: صص ۲۰۲ - ۲۱۶. ۷) به گواهی روایات، امام رضا علیه السلام در هنگام سفر خراسان، آشکارا از شهادت خود در فرجام آن، خبر داده و به نزدیکان و دوستداران خاطر نشان کرده بودند که عازم سفری بی‌بازگشت هستند؛ برای آگاهی بیش‌تر، رک به «بحارالانوار»: ج ۴۹، صص ۱۱۶ - ۱۲۰. ۸) بی‌تردید مأمون هوشمندترین خلیفه عباسی بود؛ از امام علی بن ابیطالب علیهما السلام منقول است که در یک پیشگویی راجع به عباسیان فرموده‌اند: «سابعهم اعلمهم» («بحارالانوار»: ج ۴۱، ص ۳۲۳). نخستین مربی او، جعفر بن یحیی برمکی بود و سپس فضل بن سهل آموزشش را برعهده گرفت که بعدها به وزارت هم رسید. زندگانی مأمون، برخلاف برادرش امین - که هم از جانب پدر و هم از سوی مادر، "عباسی" بود - در تنعم و شادخواری نمی‌گذشت، او دل‌بستگی‌های فرهنگی وسیعی داشت و در مقایسه با امین و دیگر عباسیان، چهره‌ای بسیار تجدّدطلب و نیز متظاهر به زهد و دینداری را به‌نمایش می‌گذاشت. او به تقلید از نیاکان نخستینش، لقب امام بر خود نهاد و اظهار داشت که می‌خواهد قرآن و سنت پیامبر را احیاء کند (رک به «تاریخ اسلام کمبریج»: ص ۱۷۸ و نیز «زندگانی سیاسی هشتمین امام؛ حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام»: صص ۹۷ - ۹۹). ۹) درباره‌ی این داعیه‌ی مأمون و روایاتی که درباره‌ی چگونگی آن رسیده، رک به «بحارالانوار»: ج ۴۹، ص ۱۴۳ و ص ۱۴۵؛ نیز به اعیان‌الشیعه: ج ۴، بخش ۲، ص ۱۱۲؛ و نیز به «عیون اخبار الرضا»: ج ۲، صص ۳۴۳ - ۳۴۵؛ و به «ناسخ‌التواریخ»: ج ۱۱، صص ۲۰۳ - ۲۰۵. ۱۰) مأمون در گردهمایی بزرگ عباسیان در سال ۲۰۰ هجری قمری، خطاب به آنان گفت: «... من در فرزندان عباس و فرزندان علی رضی الله عنه جستجو کردم ولی هیچیک از آنان را با فضیلت‌تر، پارسا‌تر، متدین‌تر، شایسته‌تر و سزاوارتر به این امر از علی بن موسی الرضا ندیدم.» (نقل از «مروج الذهب»: ج ۳، ص ۴۴۱؛ نیز رک به «تاریخ طبری»: ج ۱۱، ص ۱۵۵). ۱۱) گفتنی است که برخورد حکومت بنی عباس در مواجهه با شیعیان، چنان بی‌رحمانه بود که نهب و غارت امویان در مقایسه با آن، ناچیز می‌نمود! شاهده‌ی که بر این معنی می‌توان آورد، نامه‌ی خوارزمی به اهالی نیشابور است؛ رک به «رسائل خوارزمی»: صص ۱۶۴ - ۱۶۵. ۱۲) هارون در سال ۱۹۳ هجری مرد. از این زمان، چندسالی میان مأمون و امین بر سر حکومت کشمکش بود تا عاقبت با کشته شدن امین در محرم سال ۱۹۸ خلافت مأمون بلامنازع گشت. تاریخ ولایتعهدی امام رضا علیه السلام، رمضان سال ۲۰۱ است. درباره‌ی این تاریخ‌ها، رک به «تاریخ اسلام کمبریج»: صص ۱۷۵ - ۱۷۹. ۱۳) از جمله مرحوم مغفور شیخ عباس قمی، دلیل راهی شدن حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام به سفر خراسان را چنین نقل کرده است: «مخفی نماند: آنچه از روایات ظاهر میشود آنست که مأمون چون مستقر بر خلافت گشت و فرمانش در اطراف عالم نافذ گردید و ایالت عراق را بحسن بن سهل تفویض کرد و خود در بلده مرو اقامت نمود و در اطراف ممالک حجاز و یمن غبار فتنه و آشوب ارتفاع یافته بعضی از سادات بطمع خلافت رایت مخالفت برافراشتند چون خبر در مرو بسمع مأمون رسید با فضل بن سهل ذوالریاستین که وزیر و مشیر او بود مشورت نمود بعد از تدبیر و اندیشه بسیار رأی مأمون بر آن قرار گرفت که حضرت رضا علیه السلام را از مدینه طلب نماید و او را ولیعهد خود گرداند تا آنکه سایر سادات بقدم اطاعت پیش آیند و دندان طمع از خلافت بردارند پس رجاء بن ابی‌ضحاک را با بعضی از مخصوصان خود بخدمت آنحضرت فرستاد بسوی مدینه که آنجناب را بسفر خراسان ترغیب نمایند چون ایشان بخدمت آنحضرت رسیدند حضرت در اول امتناع بسیار نمود چون مبالغه ایشان از حد اعتدال متجاوز گردید آن سفر محنت اثر را بجبر اختیار نمود.» (به نقل از «منتهی الآمال»: ص ۸۸۹). هم‌چنین رک به «زندگی سیاسی هشتمین امام علیه السلام»: ص ۱۴۰، که طی آن نظر مشابهی ابراز شده است.

۱۴) ابوالسرایا، در سلسله سرهنگان سپاه هرثمه بن اعین، سردار مأمون بود، که به اتفاق محمد بن ابراهیم طباطبای، از نوادگان امام حسن علیه السلام، خروج کرد؛ درباره‌ی قیام او رک به «تاریخ حبیب السیر»: صص ۲۵۳ - ۲۵۷ و نیز به «تاریخ فخری»: ص ۳۰۵ (۱۵) از جمله، باید به نویسندگان تاریخ «اسلام کمبریج» اشاره کرد که بر همین عقیده بوده و جنبش ابوالسرایا در کوفه را در ترغیب مأمون به واگذاری ولایتعهدی به امام رضا علیه السلام "سخت مؤثر" دانسته‌اند؛ درین باره رک به «تاریخ اسلام کمبریج»: صص ۱۷۸ - ۱۷۹. ۱۶) از جمله رک به «زندگی سیاسی امام هشتم (ع)»: صص ۱۲۲ - ۱۲۳ (۱۷) درباره‌ی اصرار و ابرام فراوان مأمون، رک به «الکافی»: ج ۲، ص ۴۰۷ (۱۸) می‌دانیم امام علیه السلام، عاقبت پذیرش ولایتعهدی را با این شرط مهم همراه کردند که هیچ گونه دخالتی در امور اجرایی حکومت و عزل یا نصب‌ها نداشته باشند: «أُتِيَ دَاخِلُ فِی وَلايَةِ عَهْدِ عَلِيٍّ أَنْ لاَ أَمُرُ وَلاَ نَهِي وَلاَ أَفْتِي وَلاَ أَقْضِي وَلاَ أَوْلِي وَلاَ أُعْزِلُ وَلاَ أُغَيِّرُ شَيْئاً مِّمَّا هُوَ قَائِمٌ وَتَعْفِينُ مِنْ ذَالِكُ كُلِّهِ» (رک به «الکافی»: ص ۴۸۶). ۱۹) زیدیان فرقه‌ای از امامیه هستند که پس از امام سجّاد علیه السلام به جای امام محمد باقر علیه السلام، به امامت زید بن علی بن الحسین علیهما السلام، مشهور به زید شهید، قایل شدند؛ رک به «فرهنگ فرق اسلامی»: ص ۲۱۴. ۲۰) ناووسیّه کسانی بودند که شهادت امام جعفر الصادق علیه السلام را منکر گشته، ایشان را قائم مهدی دانستند؛ رک به «ترجمه فرق الشیعیه نوبختی»: ص ۱۰۰. مؤلف الفرق بین الفرق، اینان را پیرو شخصی مجهول می‌داند که به ناووس در حوالی بصره منتسب بوده است؛ رک به «الفرق بین الفرق»: ص ۳۳. ۲۱) فطحیه معتقدین به امامت فرزند ارشد امام جعفر صادق علیه السلام، عبدالله افطح بودند؛ رک به «همان»: صص ۱۱۲ - ۱۱۳ و نیز به «الفرق بین الفرق»: ص ۳۴. ۲۲) محمّدیه را معتقدین به امامت محمد بن جعفر صادق علیه السلام گفته‌اند؛ رک به «همان»: صص ۱۱۱ - ۱۱۲. ۲۳) سبعیه یا هفت امامیان، اسماعیل بن جعفر صادق علیهما السلام - برادر امام موسی کاظم علیه السلام - را امام خود و قائم موعود شمرند. ینان معتقد بودند که مرگ اسماعیل بن جعفر علیهما السلام، نیرنگی بود که پدرش ساخته بود تا بدینوسیله او را از چشم مردمان پنهان کند و همو امام قائم است؛ درین باره رک به «ترجمه فرق الشیعیه نوبختی»: ص ۱۰۱. ۲۴) واقفه، معتقدان به قائم مهدی بودن امام موسی کاظم علیه السلام بودند. اینان را مبطوره هم گفته‌اند (رک به «فرق الشیعیه نوبختی»: صص ۱۱۸ - ۱۱۹). از جمله دلایل قابل توجهی که سبب پدیداری واقفه گشت، این بود که برخی از کارگزاران و کلای امام هفتم علیه السلام - چون عثمان بن عیسی رواسی در مصر، علی بن ابی حمزه بطائنی در کوفه - مقدار زیادی از وجوه سهم امام را به نفع خود مصرف کرده بودند و لذا برای آن که عذری در نپرداختن آن وجوه به امام رضا علیه السلام داشته باشند، رحلت امام موسی کاظم علیه السلام را منکر شده و گفتند که ایشان در پرده‌ی غیبت هستند (رک به «عیون اخبار الرضا»: صص ۲۲۵ - ۲۲۷، نیز به «تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)»: ص ۷۱). اینان با امامت حضرت رضا علیه السلام موافقت نداشتند و در روایات، مناظراتی از آن‌ها با حضرتش ثبت شده است (درین باره رک به «الکافی»: ج ۳، صص ۱۶۵ - ۱۶۸ و صص ۲۱۷ - ۲۱۸). ۲۵) رک به «نوبختی»: صص ۷۹ - ۸۴. ۲۶) نام مبارک از مبارک، غلام اسماعیل بن جعفر گرفته شده است. ظاهراً او با اعلام این که انتقال نصّ از برادر به برادر، فقط در مورد حسنین مجاز بوده، بنیان‌گزار این فرقه گشت (رک به «ترجمه فرق الشیعیه نوبختی»: صص ۱۰۱ - ۱۰۲)؛ گفتنی است که در برخی از منابع، دلایل دیگری برای وجه تسمیه‌ی این فرقه آورده‌اند؛ رک به «زمینه فرهنگ مردم ایران»: ص ۳۱۷. ۲۷) رک به «تاریخ اسماعیلیان»: صص نه و ده؛ نیز به مقاله‌ی همین نویسنده در «اسماعیلیه در تاریخ»: ص ۳۶. مشهور است که امام جعفر الصادق علیه السلام، نخست فرزند ارشد خود اسماعیل را به عنوان امام بعدی معرفی کردند، لیکن با فوت اسماعیل، حضرت موسی کاظم علیه السلام را به امامت نصب فرمودند. جمعی از شیعیان، این امر را برتافتند و چنین اشکال کردند که انتقال نصّ امامت از برادر به برادر، تنها از امام حسن علیه السلام به امام حسین علیه السلام جایز بوده است. دیگرانی هم بودند که می‌گفتند، امام جعفر صادق علیه السلام، امامت موسی کاظم علیه السلام را به تقیه گفت تا اسماعیل و فرزندان وی که امامان درست بودند، از گزند حکام در امان بمانند (رک به «تاریخ سیاسی اسلام»: ج ۳، ص ۵۴۶). به هر حال، سرآغاز

نهضت اسماعیلیه را می‌توان در سرگذشت «ابی‌الخطاب» دید که در زمان امام جعفر صادق علیه السلام مدعی گشت که نماینده‌ی ایشان است. این ادعا شدیداً از سوی حضرت مردود اعلان شد و در نتیجه او توسط حاکم کوفه به قتل رسید. سپس پیروان ابوالخطاب بر گردِ فرزند اسماعیل، محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام آمدند و او را امام قائم دانستند (درین باره رک به «تاریخ اسماعیلیان»: صص ۴۰ - ۴۱). به‌رحال مخالفت اسماعیلیان با امام موسی کاظم علیه السلام تا به آن حدّ بوده که آنان را در شهادت حضرتش دخیل دانسته‌اند؛ درین باره رک به «الکافی»، ج ۱، صص ۴۸۵ - ۴۸۶. ۲۸) از جمله رک به «صحیفه سجّادیّه»: صص ۲۷ - ۲۸. ۲۹) مؤلف تاریخ طبری نقل می‌کند که اهالی کوفه در پاسخ عباس بن موسی کاظم علیه السلام برادر امام رضا علیه السلام، که برای کسب بیعت برای مأمون و امام رضا علیه السلام به آن جانب رفته بود، چنین گفتند: «اگر برای مأمون دعوت می‌کنی و از پی او برای برادر خویش، ما به دعوت تو نیاز نداریم و اگر برای برادرت یا یکی از مردم خاندانت یا خودت دعوت می‌کنی، از تو می‌پذیریم» (رک به «تاریخ طبری»: صص ۵۶۶۶). این گفته‌ها نشان دهنده‌ی اختلافات میان شیعیان، و نیز عدم فرمانبرداری برخی از آنان، از امام رضا علیه السلام است. ۳۰) ک - درباره‌ی مخالفت بنی عباس با مأمون، رک به «تاریخ اسلام کمبریج»: ص ۱۷۹؛ نیز به «عیون اخبار الرضا»: ج ۲، صص ۳۲۶ - ۳۲۷. ۳۱) درباره‌ی اقدام غلات شیعه‌ی بنی عباس، در انکار مأمون و ولایتعهدی امام رضا علیه السلام رک به «تاریخ حبیب‌السیر»: جزء سوم از مجلد ۲، ص ۲۵۵. ۳۲) برای آگاهی بیش‌تر درین باره و نیز دلایل مخالفت آل‌عباس با مأمون، رک به «زندگانی سیاسی هشتمین امام(ع)»: صص ۱۰۲ - ۱۰۳ و ۱۰۴ - ۱۰ و صص ۱۱۱ - ۱۱۲. ۳۳) ابراهیم بن مهدی - برادر هارون - از مادری به نام شَکِلَه زاده شده بود. هارون علاقه‌ی او و خواهرش - عَلیّه - را به فراگیری موسیقی ارج نهاد و چنان افتاد که این دو در فنون مختلف موسیقایی، سرآمد همگان شدند. امین که به خلافت رسید، این عمومی مطرب را گرامی داشت و در سلک خواصّ خود درآورد... ابراهیم در محرم سال ۲۰۲ به خلافت برداشته شد، لیکن دوران خلافتش، چهارده روزی بیش‌تر دوام نیاورد و عاقبت هم مأمون او را بخشید (رک به «تاریخ طبری»: ت فارسی، ص ۵۶۶۲). زندگی حرفه‌ای ابراهیم در نوازندگی، از این دوران به بعد آغاز گشت. او در رقابت با موسیقی دان سنت گرایان به نام ابراهیم موصلی، نهضت رمانتسم را در موسیقی عرب بنیاد نهاد؛ برای آگاهی بیش‌تر از این موارد، رک به «تاریخ موسیقی خاور زمین»: صص ۲۲۶ - ۲۲۸. ۳۴) رک به «زندگی سیاسی هشتمین امام(ع)»: صص ۳۴۱ - ۳۴۲. ۳۵) رک به «همان»: ص ۳۳۸. هم‌چنین در برخی منابع، از مخالفت برخی از سران عباسی در موسم حجّ سال ۲۰۱ هجری یاد شده است؛ رک به «عیون اخبار الرضا»: ج ۲، ص ۳۲۲. ۳۶) درباره‌ی این نظریّه، رک به «تاریخ تشیع در ایران»: ج ۱، ص ۲۱۹. ۳۷) به‌علاوه، اگر واقعاً مقصد مأمون در این کار، کسب محبوبیت بوده، چگونه است که او پس از شهادت امام رضا علیه السلام، بی‌هیچ پروایی، تیغ در میان شیعیان نهاد و جمع کثیری از ایشان را از میان برداشت؟ ۳۸) درین باره رک به «زندگانی سیاسی هشتمین امام(ع)»: ص ۲۱۱. ۳۹) درین باره و برای آگاهی از نقش زینب بنت سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس در این امر، رک به «تاریخ فخری»: صص ۳۰۳ - ۳۰۴. هم‌چنین رک به «زندگی سیاسی امام هشتم(ع)»: صص ۱۳۴ - ۱۳۵. ۴۰) درین باره رک به «تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم(عج)»: صص ۷۷ - ۷۸. ۴۱) درباره‌ی این نظریّه، از جمله رک به «ایران در نخستین قرون اسلامی»: ج ۱، ص ۹۳. ۴۲) امین در هجوتنامه‌های خود، بارها و بارها کنیز بودنِ مادر مأمون را به رخ او می‌کشید و با تمسخر از او یاد می‌کرد؛ درین باره رک به «زندگی سیاسی هشتمین امام»: صص ۱۰۴ - ۱۰۵. مشهور است که چون هارون الرشید بازی نرد را به زییده باخت، از جانب او مجبور شد با زشت‌روترین کنیز آشپزخانه، یعنی مراجل، همبستر شود و... الخ. ۴۳) از طرف دیگر، می‌دانیم که هارون الرشید در اواخر عمرش دوباری به خراسان رفت و عاقبت هم در همانجا مرد. چه دلیلی در کار بود که این خلیفه‌ی مقتدر عباسی کانون حکومت خود یعنی بغداد را رها کند و به دورترین مرزهای شرقی برود؟ مشهور است که دلیل این امر، شورش وسیعی بوده که در نتیجه‌ی ستمکاری عمال حکومت او، سراسر خراسان را درنوردیده بود (رک به «تاریخ اسلام کمبریج»: ص ۱۷۴)؛ با این وصف،

باز هم باید پرسید که این شورش چه وجه تمایزی داشت که حضور خود هارون الرشید را می‌طلبیده و چرا او مثل موارد مکرر مشابه، به اعزام سرداران با کفایت خود بسنده نکرد و به‌رغم بیماری، شخصاً به آن جانب شتافت؟ (۴۴) محمد بن علی عباسی، پس از وصیت ابوهاشم، عنوان امام یافت. ابراهیم امام پسر اوست؛ رک به «تاریخ سیاسی اسلام»: ج ۲، ص ۳۲ و ص ۱۲۵. ۴۵) نقل از «تاریخ سیاسی اسلام»: ج ۲، ص ۳۲. ۴۶) ط - نقل به مضمون از «عصر زرین فرهنگ ایران»: ص ۸۹ و ص ۹۲. هم‌چنین، کتاب حافظابرو، «مرو» را چنین توصیف کرده است: «مرو از شهرهای قدیم خراسان است. در هامونی افتاده، چنانچه از هیچ طرف کوه نمایند. قهندز آن طهمورث بنا نهاده است و ربض شهر مقدار یک فرسنگ در یک فرسنگ اسکندر رومی ساخته. زمین مرو شوره‌ناک و ریگ بوم است...»؛ نقل از «جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظابرو»: صص ۳۹ - ۴۱. از این توصیفات می‌توان حدس زد که اقلیم مرو هم‌چون قم، باب طبع اعراب بوده است. ۴۷) رک به «عصر زرین فرهنگ ایران»: صص ۹۱ - ۹۲.

۱۳۷۶۴۸

۴۸) رک به «تاریخ مردم ایران»: ج ۲، ص ۴۵. ۴۹) نقل از «عصر زرین فرهنگ ایران»: ص ۹۲ و به‌قول عبدالحسین زرین کوب: «در نظر معاویه، ولایات مفتوحه طعمه‌هایی تلقی می‌شد که خلیفه بدان وسیله می‌توانست اشخاص متنفذ را جلب و استمالت کند؛ چنانکه وقتی سعید بن عثمان در نزد وی نارضایتی خود را از ولیعهدی یزید اظهار کرد، خلیفه برای آن که وی را راضی کرده باشد، خراسان را بدو داد، آن هم به عنوان طعمه و صله رحم.» نقل از «تاریخ مردم ایران»: ج ۲، ص ۳۵. ۵۰) مراجعه به منابع ذیل برای آگاهی بیش‌تر از چندوچونِ گروه مردم شرق ایران به اسلام مفید است: «تاریخ ایران در نخستین قرون اسلامی»: صص ۳۳۶ - ۳۴۳؛ و «عصر زرین فرهنگ ایران»: ص ۵۷ و ص ۸۹ و صص ۱۱۰ - ۱۱۹. ۵۱) درباره‌ی این اقدامات مأمون، رک به «زندگی سیاسی امام هشتم (ع)»: صص ۱۳۰ - ۱۳۱. ۵۲) درین باره‌ی برائت‌جویی مأمون از معاویه، رک به «ناسخ‌التواریخ»: ج ۱۲، ص ۹؛ و درباره‌ی اهتمام مأمون به ترجمه‌ی کتب و نشر علوم رک به «تاریخ سیاسی اسلام»: ج ۳، ص ۲۹۷. ۵۳) درین باره رک به «از اسطوره تا تاریخ»: صص ۴۹ - ۶۴. ۵۴) درین باره رک به «تاریخ کیش زرتشت»: ج ۲، ص ۲۸۷ و صص ۲۹۷ - ۳۰۰. ۵۵) رک به «همان»: صص ۲۵۵ - ۲۵۸. خشایارشا در این کتیبه می‌گوید: «در میان این کشورها جایی بود که همه دیوان را می‌پرستیدند. پس با اراده‌ی اهوره‌مزدا، من آن بت‌کده را از میان بردم و اعلام کردم: دیوان نباید ستوده شوند...» (برای آگاهی بیش‌تر از اهمیت دینی این کتیبه، رک به «طلوع و غروب زردشتی‌گری»: صص ۲۳۵ - ۲۳۷. ۵۶) کتیبه‌ی موبد بزرگ ساسانیان، کرتیر "در کعبه‌ی زرتشت، نشان آشکاریست از خشونت شدید مذهبی عهد ساسانی که هر دینی بجز مزدپرستی ثنوی را سرکوب و تارومار می‌کرد: «و کیش‌های اهریمن و دیوان از امپراطوری ناپدید گردیدند و ناسزاوار ایمان کرده شدند. و یهودیان و شمن‌ها و برهمنان و نصاریان و مسیحیان و موکتیک و زندیق‌ها در امپراطوری سرکوب شدند، و بت‌ها نابود شدند و لانه‌های دیوان ویران شد، و جای آن‌ها، گاه و مقر خدایان ساخته شد» (درباره‌ی این کتیبه، رک به «ایران باستان»: صص ۲۴۴ - ۲۵۰؛ و نیز به «دینهای ایران»: ص ۳۸۳. نیز درباره‌ی رویکرد تعصب‌آمیز موبدان زرتشتی در مواجهه با پیروان ادیان، رک به «ایران در زمان ساسانیان»: ص ۳۹۳. ۵۷) رک به «سیاوشان»: صص ۲۴ - ۲۵ و ص ۷۶. جالب توجه این که اشکانیان که از شرق ایران برخاسته بودند، برخلاف ساسانیان، حکومتی برپا ساختند که از نظر مذهبی کاملاً روادار و غیرمتعصب می‌نمود. ۵۸) مهم‌ترین اینان عبارتند از: سکاها، خوارزمیان، سغدیان و بلخیان؛ که در کنار شاهراه تجاری - موسوم به جاده‌ی ابریشم - به داد و ستد مشغول بودند. ۵۹) رک به عصر «زرین فرهنگ ایران»: ص ۴۵. ۶۰) درین باره رک به «از اسطوره تا تاریخ»، صص ۲۲۵ - ۲۵۱. ۶۱) اسطوره‌ی سیاوش در میان تمام اساطیر ایرانی، دراماتیک‌ترین است. او شهزاده‌ی دل‌آور و زیبارویی بود که در فرجام داستانی پرکشش و با توطئه‌ی نامادریش، سودابه، ناگزیر از گریز به توران، سرزمین دشمنان سنتی ایران گشت و عاقبت در آن‌جا و به‌دست افراسیاب، مظلومانه کشته شد. این اسطوره، نه فقط

در بخش اعظم تاریخ ایران قبل از اسلام، بلکه حتی پس از آن، با اجرای مراسمی آئینی پاس داشته می‌شده است. امروزه شکی برجای نمانده که سیاوش، نخست یک توت‌اسب در آسیای میانه بوده که بعدها - شاید - در تعامل با اسطوره‌ی ایزد گیاهی شهیدشونده، تبدل یافته است. مراسم سوگ سیاوش تا چندی پیش در برخی نواحی ایران معمول بوده (درین باره رک به کتاب «سووشون»، اثر سیمین دانشور) و اثری سترگ بر ادبیات ایران نهاده است. ۶۲) رک به «عصر زرین فرهنگ ایران»: ص ۴۵. هم‌چنین برای آگاهی بیش‌تر از فراگیری آیین‌های سیاوش در آسیای میانه، رک به «سیاوشان». ناگفته نماند که در اوستا به سرگذشت حزن‌انگیز سیاوش اشاره شده، لیکن شواهد نشان می‌دهند که اسطوره و حتی نوعی کیش پرستش او، ریشه در دوران قبل از زرتشت و بیش از ۴ هزار سال پیش ازین دارد؛ و در هر حال، از دورانی بس دور، سیاوش "کانون یک سوگواری ملی" بوده است (درباره‌ی شواهد مربوط به مرتبه‌ی خدایی سیاوش، رک به «سیاوشان»: صص ۴۷ - ۴۹). ۶۳) رک به مقاله‌ی احسان یار شاطر در «تعزیه هنر بومی پیشرو ایران»: ص ۱۳۲؛ نیز رک به «تاریخ ایران کمبریج»: ج ۳، ق ۱، صص ۵۵۸ - ۵۶۱. ۶۴) درباره‌ی مواجهه‌ی اعراب با اوضاع دیگرگون خراسان و ماوراءالنهر، رک به «عصر زرین فرهنگ ایران»: ص ۹۱. ۶۵) رک به «چکیده تاریخ کیش زرتشت»: ص ۲۳۷. قابل ذکر است که یکی از پایدارترین آتشکده‌های زرتشتی موسوم به «کرکویه» در مشرق زابل است که تا قرن‌ها پس از اسلام با احترام و امنیت برقرار می‌بود؛ رک به «همان»: ص ۲۳۶. ۶۶) رک به مقاله‌ی احسان یار شاطر در «تعزیه هنر بومی پیشرو ایران»: ص ۱۳۲؛ نیز رک به: «تاریخ ایران کمبریج»: ج ۳، ق ۱، صص ۵۵۸ - ۵۶۱. ۶۷) رک به «سیاوشان»: صص ۶۹ - ۷۴. همان‌طوری که اشاره شد، در منطقه‌ی آسیای میانه اسطوره‌ی سیاوش در تمام باورها و ادیان رایج رسوخ کرده بود. ۶۸) رک به «تاریخ ایران کمبریج»: ج ۳، صص ۴۷۸ - ۴۷۹. ۶۹) در واقع پس از فتح ایران بدست اعراب مسلمان، بقایای ساسانیان تا مدتها در شرق ایران دوام آوردند و حتی با برقراری روابطی با خاقان چین، کوشیدند تا تخت و تاج از دست رفته را بازیابند. درین باره رک به «مروج الذهب»، ج ۲، ص ۲۴۱. ۷۰) رک به «چکیده تاریخ کیش زرتشت»، ص ۲۳۹. ۷۱) برای آگاهی از مناظره‌ی امام رضا علیه السلام با "هریذ اکبر (= هیرید بزرگ زرتشتیان) رک به «عیون اخبار الرضا»: ج ۱، صص ۳۳۹ - ۳۴۰. ناگفته نماند که در بازخوانی مناظرات امام رضا علیه السلام با ارباب ادیان، می‌توان به روشنی دید که سنت وقایع‌نگاری بی‌دقت کهن، سبب از میان رفتن پاره‌های مهمی از گفتگوها، و جایگزینی برخی مطالب بی‌ربط شده است. به‌عنوان مثال، موضوع مناظره‌ی امام رضا علیه السلام با یک روحانی زرتشتی، علی‌القاعده باید حول محور "ثبوت و توحید"، "ازدواج بین محارم" و امثالهم باشد که در طول دوران اسلامی مورد چالش بوده‌اند؛ درحالی که در گزارش این گفتگو، کم‌ترین اشاره‌ی به این موضوعات نیست و برعکس عملاً مناظره‌ی امام علیه السلام با موبد زرتشتی، به شکلی تصنعی در چند سطر خلاصه شده است. نیز در شرح مبسوط مناظرات با "جاثلیق مسیحی" و "رأس الجالوت" یهودی، پاره‌ای اشکالات مهم به چشم می‌آید که جملگی حکایت از بی‌دقتی راویان و ناقلا‌ن دارد؛ تا به آن حد که مرحوم شیخ صدوق، نویسنده‌ی عیون اخبار الرضا و نیز مترجمان این کتاب در مواردی ناگزیر از تذکر و تصحیح مطالب شده‌اند. ۷۲) برای آگاهی بیش‌تر درین باره، رک به «چهره‌ی مسیح در ادبیات فارسی»: صص ۷۹ - ۸۱. ۷۳) رک به «تاریخ سیستان»: ص ۲۷. ۷۴) رک به «همان»: ص ۲۶. ۷۵) سیستان مانند خراسان و مشرق بطور کلی در میانه و اواخر دوره ساسانی دارای گروه‌های پراکنده‌ای از جمعیت مسیحی بوده است، و این عناصر مسیحی، گرچه شمارشان رو به کاهش می‌رفت، تا اوایل دوره اسلامی دوام آوردند. به نقل از «تاریخ سیستان»: ص ۲۴. ۷۶) درباره‌ی این سیاست، رک به «عصر زرین فرهنگ ایران»: ص ۴۱. ۷۷) درین باره رک به «تاریخ مردم ایران»: ج ۱، صص ۴۴۹ - ۴۵۰. نیز برای آگاهی از این که مخالفت موبدان ساسانی با مسیحیان بیش‌تر به دلایل سیاسی بود تا انگیزه‌های مذهبی، رک به «ایران در زمان ساسانیان»: ص ۳۶۳. هم‌چنین برای آگاهی از وضعیت مسیحیان ایران عهد ساسانی و نیز تأثیر گرویدن روم به مسیحیت بر احوال آنان، رک به «همان»: صص ۳۶۵ - ۴۲۳. ۷۸) رک به «تاریخ سیستان»: ص ۲۴. ۷۹) درین باره رک به «ایران در زمان ساسانیان»: صص ۳۹۳ - ۳۹۴. ۸۰) نک به

«تاریخ سیستان» : صص ۲۴ - ۸۱) نک به همان، ص ۸۲. ۲۷) بیرونی با آوردن فهرستی از اعیاد ملکیان خوارزم مدرک مهمی در این زمینه بدست می‌دهد: رک به همان صص ۲۷ - ۲۸. «... در اواخر دوره ساسانی شهر مرو هم مطران نستوری داشته و هم مطران ارتودوکس». به نقل همان، ص ۸۳. ۲۸) رک به «تاریخ سیستان» : ص ۸۴. ۳۰) درباره‌ی مناظره امام رضا علیه السلام با "جاثلیق" مسیحیان، رک به «عیون اخبار الرضا» : ج ۱، ص ۳۱۳ و صص ۳۱۷ - ۳۳۲. ۸۵) رک به «زرسالاران یهودی و پارسی» : ص ۴۲۲. ۸۶) رک به «همان» : ص ۴۲۴؛ مهم‌ترین این دولت‌ها "آدایان" بود. ۸۷) رک به تاریخ سیستان، ص ۲۴. ۸۸) رک به «ایران در زمان ساسانیان» : ۲۶۰ - ۲۶۳. ۸۹) رک به «تاریخ مردم ایران» : صص ۴۳۸ - ۴۴۲؛ نیز برای آگاهی بیش‌تر از چندوچون باورهای مانوی، رک به «مانی و دین او»، صص ۵۵ - ۱۰۶. ۹۰) شاپور خود را پادشاه "ایران و انیران" می‌نامید و امید داشت که با کیش التقاطی مانی، زمینه‌ی دینی حکومتی جهانی را پی افکند؛ درین باره رک به «تاریخ مردم ایران» : ج ۱، صص ۴۳۲ - ۴۳۳. ۹۱) رک به «همان» : صص ۴۳۶ - ۴۳۷ و نیز به «طلوع و غروب زردشتی گری» : صص ۳۱۴ - ۳۱۶. ۹۲) درباره‌ی سخت‌گیری‌های المهدی، نسبت به زندیقان، رک به «تاریخ سیاسی اسلام» : ج ۲، ص ۵۹. ۹۳) رک به «ایران در زمان ساسانیان» : صص ۲۸۷ - ۲۸۸. ۹۴) رک به «تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی» : ج اول، صص ۳۷۸. ۹۵) برای آگاهی بیش‌تر، رک به مقدمه‌ی ابراهیم میرزای ناظر بر ترجمه‌ی «رساله‌ی ماتیکان گجستک ابالیش». ناگفته نماند که گجستک به معنی ملعون است و ابالیش را برخی با واژه‌ی ابلیس، و بعضی با عبدالله، نزدیک گرفته‌اند. ۹۶) درباره‌ی ریشه‌شناسی واژه‌ی زندیق یا زندیک، بحث‌های فراوانی شده که یکی از بهترین آن‌ها را مرحوم مهرداد بهار ارایه داده است: رک به «جستاری در فرهنگ ایران» : صص ۲۷۹ - ۲۸۲. ۹۷) درین باره رک به «عیون اخبار الرضا» : ج ۱، صص ۲۶۵ - ۲۷۱. ۹۸) رک به «دینهای ایران» : صص ۴۲۴ - ۴۲۵. ناگفته نماند که مرحوم مهرداد بهار بر نظریات رایج درباره‌ی مزدک نقدی ستودنی کرده و بیش‌تر آنان را دستاورد جعل موبدان برای تخریب چهره‌ی مزدک دانسته است؛ درین باره رک به «جستاری چند در فرهنگ ایران» : مقاله‌ی دیدگاه‌های تازه درباره‌ی مزدک، صص ۲۴۵ - ۲۷۸. ۹۹) رک به «تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی»، ج ۱ : صص ۳۷۴ - ۳۷۵؛ نیز درباره تداوم مزدکیه به عنوان فرقه‌ای سرّی در دوران اسلامی رک به «ایران در زمان ساسانیان» : ص ۴۸۶. ۱۰۰) رک به «تاریخچه مکتب مزدک» : ص ۵۸. ۱۰۱) خرم‌دینی را یکی از فروع مذهب مزدک گفته‌اند که مقصد نهایی آن اشتراک زن و مالکیت بوده است. ۱۰۲) به نقل از «تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی» : ج ۱، ص ۳۷۴. هم‌چنین درباره‌ی قیام سنباد نیشابوری رک به عبدالحسین، زرین‌کوب، «ایران بعد از اسلام» : صص ۴۰۵ - ۴۰۶. ۱۰۳) سنباد کوشش داشت تا مزدکیان و شیعیان را به یکدیگر نزدیک کند و درین راه حتّی مدّعی شد که "مزدک هم شیعه بوده است"؛ رک به «تاریخچه مکتب مزدک» : صص ۸۰ - ۸۱. ۱۰۴) رک به «همان» : صص ۵۸ - ۶۰ و ص ۸۰. ۱۰۵) رک به «تاریخ ایران در نخستین قرون اسلامی» : صص ۳۹۵ - ۴۰۱. ۱۰۶) گویند منوچهر در بلخ، خانه بنا کرده بود که آن را نوبهار می‌خواندند و آن اعظم بتخانه‌ها بود. آن را تعظیم بسیار کردند... اهل فرس و ترک آن را معظّم داشتندی و بدانجا حجّ کردند و هدایا و نذور بدانجا آوردندی. نقل از «جغرافیای سیاسی خراسان در تاریخ حافظ ابرو» : ص ۴۲ - ۴۳. برای آگاهی بیش‌تر از شکوه و عظمت معبد نوبهار و ریاست برمکیان بر آن، رک به «برمکیان بنا به روایات مورّخین عرب و ایرانی» : صص ۲۷ - ۳۲. ۱۰۷) درین باره هم‌چنین رک به «عصر زرین فرهنگ ایران» : ص ۴۷. ۱۰۸) در این باره رک به «عیون اخبار الرضا» : ج ۲، صص ۴۸۴ - ۴۸۵. ۱۰۹) رک به «عصر زرین فرهنگ ایران» : ص ۵۲. ۱۱۰) توتم در زبان سرخ‌پوستی به معنی شیئی محترم است و توتم‌پرستی عبارتست از ایمان و احترام به بعضی حیوانات و گیاهان. باور برخی اقوام زردپوست به اینکه از نسل گرگ هستند، نمونه‌ای از توتم‌پرستی را نشان می‌دهد. ۱۱۱) آنیمیسم از واژه‌ی لاتینی آنیما به معنی جان و روان مشتق شده است. آنیمیسم عبارت است از اعتقاد به اینکه مظاهر طبیعت، صاحب ارواح و جانهای مستقلی هستند. یا اینکه هر چیزی دارای روح و روان است و می‌تواند در سرنوشت انسان مؤثّر باشد. ستاره پرستی نمونه‌ای از آنیمیسم است. ۱۱۲) رک به «عصر زرین فرهنگ ایران» : ص ۴۸.

(۱۱۳) رک به «عیون اخبار الرضا ج ۱»: ص ۲۴۹ و صص ۲۸۸-۲۹۰ و صص ۲۹۱-۳۰۱ (۱۱۴) رک به «عیون اخبار الرضا»: ج ۱، ص ۲۷۱ (۱۱۵) رک به «همان»: ص ۲۸۷ (۱۱۶) رک به «همان»: صص ۳۱-۳۲ (۱۱۷) رک به «اسلام در ایران»: صص ۶۶-۶۷ (۱۱۸) رک به «خوارج در ایران»: صص ۳۱-۳۶. نیز برای آگاهی از معتقدات عجارده، رک به «الفرق بین الفرق»: صص ۵۵-۵۶ (۱۱۹) رک به «همان»: ص ۳۷ و ص ۴۶ (۱۲۰) درین باره رک به مقدمه‌ی کاظم مدیر شانه‌چی بر «فرهنگ فرق اسلامی»: ص سی و شش (۱۲۱) رک به «همان»: صص ۳۰۶-۳۰۷ (۱۲۲) درین باره رک به «همان»: ص سی و هشت (۱۲۳) درین موارد رک به «فرهنگ فرق اسلامی»: صص ۲۱۴-۲۱۸ (۱۲۴) بعد از شهادت زید، شمار زیادی از طرفداران او، به خراسان و نواحی کوهستانی شمال شرقی گریختند؛ درین باره رک به «جنبش زیدیه در ایران»: ص ۲۱ (۱۲۵) پس از شهادت زید، یحیی پسر هیجده ساله‌ی او، به خراسان رفت و این خطّه (= بلخ) را به صورت مرکز انقلاب بر علیه امویان درآورد. شهادت مظلومانه‌ی یحیی، برای ابومسلم فرصت مغتنمی شد، تا با داعیه‌ی خونخواهی او، قیام کند؛ درباره‌ی این موارد، رک به «جنبش زیدیه در ایران»: ص ۲۱-۲۴ (۱۲۶) رک به «عیون اخبار الرضا»: ج ۱، صص ۵۱۵-۵۲۳؛ نیز به «الکافی»: ج ۳، ۱۷۳ (۱۲۷) رک به «فرهنگ فرق اسلامی»: صص ۲۸۷-۲۹۰ (۱۲۸) به نقل «عیون اخبار الرضا»: ج ۱، ص ۳۶ (۱۲۹) رک به «بحارالانوار»: ج ۴، ص ۳۲۹ (۱۳۰) رک به «عیون اخبار الرضا»: ج ۱، صص ۳۱۳-۳۸۸ (۱۳۱) درباره‌ی این نظریه، از جمله رک به «عیون اخبار الرضا»: ج ۲، ص ۳۸۷ (۱۳۲) اصطلاحی در بازی نرد است، نوبت نرد و شطرنج (برهان)، به نقل از دهخدا، ج ۶، ص ۹۱۵۰ (۱۳۳) رک به «بحارالانوار»: ج ۴۹، ص ۹۵ و «عیون اخبار الرضا»: ج ۲، ص ۱۸۳ (۱۳۴) به نقل از «منتهی الآمال»: ص ۸۶۳ (۱۳۵) عاقبت هارون الرشید در طوس بمرد و گور او از قرار در جنب مضجع امام علیه السلام است (۱۳۶) پیش از مأمون، مهدی عباسی، مناظره علمای اسلامی با ملحدین را تشویق کرده بود، لیکن مأمون بیشتر به این کار همت گمارد. او گاه شخصاً در مناظرات شرکت می‌کرد و هر سه شنبه را به آراستن مجلسی برای مباحثه میان علمای اسلامی با روحانیان ادیان مختلف و حتی زنداقه اختصاص داده بود (رک به «ایران پس از اسلام»: صص ۴۳۳-۴۳۴) با این وصف رویکرد مأمون به این امر بسیار عمیق‌تر و بیش‌تر بود (۱۳۷) البته اقدام مأمون می‌تواند ناظر بر جهات فرعی دیگری هم باشد از جمله این که او می‌دانست که ولیعهد قراردادادن امام رضا علیه السلام هراسی ناگفتنی را در دل آل عباس می‌اندازد و شاید این حرکتی بود که با آن مأمون می‌خواست عباسیان مخالف خود را به مرگ بگیرد تا به تب راضی شوند! نیز شاید مأمون از تحمیل ولایتعهدی نتیجه‌ای دیگر را هم در چشم می‌داشته و آن کاستن از حشمت امام علیه السلام در نزد علویان انقلابی و تولید اختلاف در میان آنان است (۱۳۸) رک به «عیون اخبار الرضا»: ج ۲، ص ۳۱۶.

۱۷۶۶۱۳۸

(۱۳۹) از جمله رک به «عیون اخبار الرضا»: ج ۱، ص ۳۸۷؛ که نویسنده موضوع را به حسادت مأمون به مقام علمی امام رضا علیه السلام ربط داده است. به‌هرحال، واقعیت این است که مأمون وقتی متوجه شد که به هدف خود نرسیده است، از برگزاری جلسات بحث توسط امام رضا علیه السلام ممانعت کرد و کوشش نمود تا مردم را از گرد ایشان پراکنده کند؛ درین باره رک به «عیون اخبار الرضا»: ج ۲، صص ۱۷۰-۱۷۱ (۱۴۰) مأمون به تشکیل مجالس علمی، اهتمام داشت و از علمای ادیان مختلف دعوت می‌کرد تا با حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام به مباحثه بنشینند. روایتی از شیخ صدوق آورده‌اند که مطابق آن طیف وسیعی از علمای ادیان مختلف در مجالس مأمون حاضر می‌شده‌اند:.... مثل جاثلیق که رئیس نصاری است و رأس الجالوت که بزرگ یهود است و رؤساء صابئین و ایشان کسانی هستند که گمان می‌کنند بر دین نوح علیه السلام هستند و هر بزد اکبر که بزرگ آتش پرستان باشد و اصحاب زردشت و نسطاس رومی و متکلمین... (به نقل از «منتهی الآمال»: ص ۹۰۰). از حسن بن محمد نوفلی نقل شده که حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام با هر کدام از این علماء به زبان خودشان و بر مبنای کتابهایشان سخن گفت و آنانرا مجاب فرمود

(درین باره رک «همان»: صص ۹۰۱ - ۹۱۱ که مشروح احتجاجات حضرت را آورده است). (۱۴۱) رک به «بحارالانوار»: ج ۴۹، ص ۱۰۰. (۱۴۲) رک به «بحارالانوار»: ج ۴۹، ص ۱۰۰. (۱۴۳) درین باره رک به «عیون اخبار الرضا»: ج ۱، صص ۳۵ - ۳۶. (۱۴۴) درباره‌ی این حدیث، رک به «عیون اخبار الرضا»: ج ۲، صص ۳۱۱ - ۳۱۲. (۱۴۵) نقل از «عیون اخبار الرضا»: ج ۲، صص ۳۱۱ - ۳۱۲؛ نیز برای دیدن حدیث دیگری که در آن حضرت، موقع خویش را با یوسف علیه السلام مقایسه کرده‌اند، رک به «همان»: صص ۳۰۸ - ۳۱۰. (۱۴۶) نقل از «عیون اخبار الرضا»: ج ۲، صص ۳۱۳ - ۳۱۴. (۱۴۷) نقل از «عیون اخبار الرضا»: ج ۲، صص ۳۱۵ - ۳۱۶. (۱۴۸) درباره‌ی این مناظرات و مشروح آن‌ها رک به «بحارالانوار»: ج ۴۹، صص ۷۳ - ۸۱. (۱۴۹) درباره‌ی این نامه رک به عطائی خراسانی، علی اصغر، «زندگانی امام هشتم علی بن موسی الرضا علیهما السلام»: ص ۵۹. (۱۵۰) درین باره رک به مناظرات امام رضا علیه السلام در «عیون اخبار الرضا»: ج ۱، صص ۳۲۱ - ۳۳۸. (۱۵۱) به نقل از عیون اخبار الرضا (ترجمه‌ی حمیدرضا مستفید و علی اکبر غفاری) / ج ۱ / ۴۴۴ - ۴۵۸. (۱۵۲) سوره انعام، آیه ۳۸. (۱۵۳) سوره مائده، آیه ۳. (۱۵۴) سوره بقره، آیه ۱۲۴. (۱۵۵) سوره بقره، آیه ۱۲۴. (۱۵۶) سوره بقره، آیه ۱۲۴. (۱۵۷) سوره انبیاء، آیه ۷۳ و ۷۴. (۱۵۸) سوره آل عمران، آیه ۶۷. (۱۵۹) سوره روم، آیه ۵۶. (۱۶۰) فیء غنائمی را گویند که بدون جنگ و خونریزی بدست مسلمین می‌افتد. (۱۶۱) اشاره است به بخشی از آیه ۳۸ سوره عنکبوت (۱۶۲) سوره قصص، آیه ۶۸. (۱۶۳) سوره احزاب، آیه ۳۶. (۱۶۴) سوره قلم، آیه ۳۶ - ۴۱. (۱۶۵) سوره محمد، آیه ۲۴. (۱۶۶) ترجمه آیه ۲۳-۲۱ از سوره انفال که در متن آمده و جهت یکنواختی ترجمه از درج متن آیه در خلال ترجمه خودداری گردید. (۱۶۷) ترجمه بخشی از آیه ۹۳ سوره بقره (۱۶۸) ترجمه بخشی از آیه ۲۱ سوره حدید (۱۶۹) سوره یونس، آیه ۳۵. (۱۷۰) سوره بقره، آیه ۲۶۹. (۱۷۱) سوره بقره، آیه ۲۴۷. (۱۷۲) سوره نساء، آیه ۱۱۳. (۱۷۳) سوره نساء، آیه ۵۴ و ۵۵. (۱۷۴) سوره محمد، آیه ۸. (۱۷۵) سوره مؤمن، آیه ۳۵. (۱۷۶) به نقل از عیون اخبار الرضا (ترجمه‌ی حمیدرضا مستفید و علی اکبر غفاری) / ج ۱ / ۴۴۴ - ۴۵۸ (با اندکی تخیل).

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشرف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت

سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صد ها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با ده ها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۳۳۰۴۵-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵-۲۳۳۳ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۹۰۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

گامی



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹